نبوت

محمد بیابانی اسکویی

بسم الله الرحمن الرحیم

نبوت

نویسنده:

محمد بیابانی اسکویی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نبوت

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیابانی اسکویی، محمّد ۱۳۴۱_

عنوان و نام پدید آور: نبوت / محمّد بیابانی اسکویی.

مشخصات نشر: تهران : انتشارات نبأ،۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۴۴ ص

شابک: ۴ _ ۰۰۲ _ ۲۶۴ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: نبوت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲ ن ۹ ب / BP۲۲۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷ /۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۴۲۴۱۶

« نبوت »

مؤلّف : محمّد بیابانی اسکویی

وی_راستاری علم_ی و فن_ی: دکت_ر اسماعیل تاجبخش، دکت_ر مهدی دشتی،

اصغر غلامی، محمّدعلی دزفولی

حروفچینی : انتش_ارات نب_أ / چاپ و صحاف_ی : دالاهو، صاحب الزمان (عج)

چاپ اوّل : ۱۳۹۰، چاپ دوم : ۱۳۹۱

شمارگ_ان : ۲۰۰۰ نسخه / قیم_ت : ۴۵۰۰۰ ری_ال / کد کت_اب : ۱۵۶ / ۲۰۱

شبستری، خیابان ادیبی، شماره ۲۶ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ _ ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۴ _ ۲ ۰۰ _ ۲۶۴ _ ۶۰۰ _ ۴ - ۲ ۰۰ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸ : ISBN۹۷۸

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

۲. حکمت بعثت ۷۰

۲. تعداد پیامبران ۱۸۲

سؤالات ۲۱۸

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه ناشر

تفقّه در دین، یعنی به دست آوردن شناخت عمیق از آن، به حکم عقل، آیات قرآن و احادیث معصومان، بر زن و مرد مسلمان واجب است. اساسا «شناخت» پیش نیازِ ایمان و اعتقاد است. آیا ممکن است بدون شناخت امری، بدان ایمان آورد یا به آن معتقد شد؟ از سوی دیگر، در دین مبین اسلام، ایمان و اعتقادی ارزشمند و پذیرفته است که مبتنی بر شناخت باشد. راه دستیابی به شناخت و آگاهی، تحقیق و پژوهش و دوری از تقلید است؛ کاری که در تمام مراحل مختلف زندگی، بر آدمیان واجب است.

مؤسسه فرهنگی نبأ، بر اساس آنچه یاد شد و در راستای رسالت فرهنگی خود، یعنی تقویت و ارتقاء مبانی اصیل اعتقادی مخاطبانش، به استاد پژوهنده و محقق فرهیخته، آقای محمّد بیابانی اسکوئی، پیشنهاد کرد تا در اصول عقاید اسلامی، به روش آموزشی، کتاب هایی را بنگارد و دروس منظمی را تألیف و تدوین کند. خوشبختانه، استاد بیابانی، با همه مشاغل علمی و تحقیقی، پیشنهاد یادشده را پذیرفت و درس هایی را در موضوعات توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد، به رشته نوشته در آورد. شکر الله مساعیه.

خاطرنشان می شود که نوشته های استاد بیابانی پس از نگارش، به دست برادران فاضل و گرامی، آقایان دکتر اسماعیل تاجبخش و دکتر مهدی دشتی دانشیاران دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی، اصغر غلامی، محقق و پژوهشگر معارف دینی و حجّت

الاسلام محمّد علی دزفولی ویرایش علمی و فنی شد. وفّقهم الله لمرضاته.

ان شاءالله این اثر پنج جلدی در راستای اهداف یادشده، در حوزه و دانشگاه و جامعه، مفید و مؤثّر واقع شود. مانند همیشه، پیشنهادها و انتقادهای خوانندگان دقیق و نکته سنج راهنمای ما در عرضه بهتر آثار علمی و تحقیقی خواهد بود.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

مدیر مسئول مؤسّسه فرهنگی نبأ

محمّد حسین شهری

۱۳۹۰ / ۵ / ۹

ص:۱۳

فصل اوّل: نبوت عامه

اشاره

ص: ۱۵

درس اول: معنای نبوّت و رسالت

اشاره

ص: ۱۷

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود پس از مطالعه این درس با تعریف لغوی واصطلاحی دو واژه «نبی» و «رسول» آشنا شود،فرق آن دو مقام را بداند و بتواند معنای صحیحی از تجزیه پذیری نبوّت ارائه دهد.

۱. تعریف نبی و رسول

«نبی» صفت مشبّهه بر وزن فعیل یا مشتق از مادّه «نبأ» به معنای خبر است (۱) ، و یا

از مادّه «نَبْوَه و نَباوه» به معنای ارتفاع، گرفته شده است. (۲)

بنابر اشتقاق اوّل «نبی» به معنی صاحب خبر است، امّا معمولاً به معنی مُنْبِئ یعنی آورنده پیام ــ مانند نَذیر به معنای مُنْذِر ــ بکار می رود.

و بنابر اشتقاق دوم «نبی» یعنی مرتفع، مانند زمین مرتفع. در حدیث آمده است : «لا تصلّوا علی النّبی» (۳) یعنی بر زمین بلند نماز نخوانید. پیامبران الهی را نیز به خاطر

۱- . لسان العرب ۱۱/۲۸۴.

۲- . همان ج ۱۵/۳۰۲.

۳- . النهایه ۵/۱۱.

بلند پایگی مقامشان نبی گفته اند. (۱)

پس «نبی» در لغت معنا و مفهوم عامّی دارد که شامل همه صاحبان خبر یا خبر آورندگان است، خواه این خبر را از ناحیه خدای تعالی دریافت کرده باشند و به بندگانش برسانند یا از طرف بنده ای به بنده ای دیگر. امّا اگر آن را از مادّه «نبأ» بگیریم در کلام عرب و در آیات و روایات تنها درباره پیام آوران الاهی به کار رفته نه درباره پیام آوران دیگر.

«رسول» نیز صفت مشبّهه از مادّه «رَسَل» به معنای شخصی است که از طرف دیگری برای رساندن رسالت و پیامی فرستاده می شود. البتّه در معنای این واژه پی در پی بودن رسالت نیز لحاظ شده است. ابن انباری می گوید :

الرَّسول معناه فی اللّغه الّذی یتابع أخبار الّذی بعثه. أخذ من قولهم: جاءت الإبل رسلاً أی متتابعه. (۲)

رسول در لغت کسی را گویند که اخبار فرستنده خودش را پیروی می کند. و از این سخنِ عرب مشتق شده است که می گوید: شتر به صورت «رَسَل» آمد یعنی پشت سر هم آمد.

پس با توجّه به معنای لغوی، رسول نقش وساطت را میان شخص فرستنده و اشخاصی که به سوی آن ها فرستاده شده، ایفا می کند. این واژه در کلام عرب و در آیات و روایات در معنای عامّ خود به کار رفته و به آنان که از طرف خدای تعالی دارای رسالت هستند و واسطه میان خدا و خلق شده اند، اختصاص ندارد. در قرآن و روایات گاهی رسول در مورد فرشتگان الهی استعمال شده است.

۱- . کاربرد واژه «نبیء» با همزه در لغت عرب خیلی نادر است و تنها اهل مکّه این واژه را با همزهاستعمال می کنند و بقیه اعراب «نبی» را با «یاء» بکار می برند. شاید به همین مناسبت پیامبرگرامی اسلام در روایتی «نبیء الله» بودن خویش را نفی فرموده است. عربی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)گفت: السلام علیک یا نبیء الله، حضرت در جواب فرمود: «لست بنبیء الله ولکنی نبیّ الله».(معانی الاخبار / ۱۱۳.)

۲- . لسان العرب ۱۱/۲۸۴.

آللّهُ یَ_صْطَفِی مِنَ المَلائِکَهِ رُسُ_لاً وَمِنَ آلنّاسِ (۱)

خداوند رسولانی از فرشتگان و از مردم برمی گزیند.

إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ آلمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا یُفَرِّطُونَ (۲)

آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما او را قبض روح می کنند و آنان کوتاهی نمی کنند.

و در روایتی از امام باقر (علیه السلام) از رسولی سخن رفته که نه از جنس جنّیان است و نه از جنس فرشتگان و بشر :

فَأَخْبِرْنِی عنْ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَی لَیْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ وَ لَا مِنَ الْمَ_لَائِکَهِ ذَکَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ؟ فَقَالَ: الْغُرَابُ حِینَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِیُرِیَ قَابِیلَ کَیْفَ یُوَارِی سَوْأَهَ أَخِیهِ هَابِیلَ حِینَ قَتَلَه. (۳)

رسولی را برای من بیان کن که از جنس جنّ و انس و فرشتگان نیست و خداوند متعال در کتاب خویش از آن یاد کرده است. فرمود: آن کلاغ است آنگاه که خداوند متعال او را فرستاد تا به قابیل نشان دهد که چگونه جسد برادرش هابیل را _ که توسّط او کشته شده بود _ دفن کند.

۲. فرق رسول و نبی

در بحث پیشین روشن شد که نبی اگر از ماده «نبأ» مشتق شود معمولاً ـ در معنی پیام آوران الاهی استعمال می شود، هرچند مفهوم آن شامل همه پیام آوران است ولی رسول، هم از جهت استعمال و هم از جهت معنا عمومیّت دارد.

اگر از نبی و رسول معنای خاصّ آن دو، یعنی فرستاده خدای متعال، مورد نظر باشد این پرسش پیش می آید که نبی و رسول چه فرقی با هم دارند و میان آنان چه

۱- . یوسف (۱۲)/۵۰.

۲- . الحج (۲۲)/۷۵.

۳- . احتجاج ۲/ ۳۲۸.

نسبتی است؟

در روایاتی که از سوی امامان اهل بیت (علیهم السلام) در بیان این موضوع رسیده، این دو مقام از هم تفکیک شده و نسبت میان آن دو مانند نسبت ایمان و اسلام بیان شده است که هر یک معنایی جداگانه دارند ولی در مورد استعمال ممکن است هر دو در شخصی جمع شود و ممکن است شخصی مقام نبوّت را حایز گردد ولی به مقام رسالت نرسد ولی امکان ندارد مقام رسالت را داشته باشد و مقام نبوّت را نه.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از عدد انبیا و رسولان سؤال شد، حضرت انبیا را صد و بیست و چهار هزار و مرسلان (= رسولان) آن ها را سیصد و سیزده نفر بیان کرد :

يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمِ النَّبِيُّونَ؟ قَالَ: مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ. قُلْتُ : كَمِ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَر. (۱)

ای رسول خدا، انبیا چند نفرهستند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر. گفتم: رسولان از آن ها چند نفر هستند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر.

از این روایت استفاده می شود که انبیای الهی صد و بیست و چهار هزار نفرند و از میان آن ها سیصد و سیزده نفر علاوه بر مقام نبوّت، مقام رسالت نیز دارند.

پس روشن می شود که همه رسولان الهی نبی هم هستند ولی چنین نیست که همه انبیای الهی رسول هم باشند بلکه فقط برخی از آن ها رسول هستند. در این روایت فرق میان نبی و رسول تنها از جهت تعداد و به اجمال بیان شده است ولی در روایات دیگر توضیح بیشتری در این باره آمده است؛ و آن این که نبی فرشته وحی را در خواب می بیند و صدایش را می شنود امّا او را مشاهده نمی کند و رسول

۱- . الخصال ۲/۵۲۳؛ بحارالانوار ۱۱/۳۲. در این روایت «مرسلین» ذکر شده است ولی در همینروایت در جای دیگر به نقل از ابن عباس به جای مرسلین «رسل» آمده است که جمع رسولمی باشد، و نظیر این روایت را مرحوم قطب راوندی در قصص الانبیاء/۲۱۳ و موسوعه الامامالجواد ۱/۵۰۹ به نقل از قصص الانبیاء نقل کرده است.

صدای فرشته وحی را می شنود و در خواب هم می بیند و مشاهده نیز می کند. امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

النَّبِیُّ الَّذِی یَرَی فِی مَنَامِهِ وَ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا یُعَایِنُ الْمَلَکَ وَ الرَّسُولُ الَّذِی یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ یَرَی فِی الْمَنَامِ وَ یُعَایِنُ الْمَلَک. (۱)

نبی شخصی است که در خواب می بیند و صدا را می شنوند و فرشته را مشاهده نمی کند و رسول شخصی است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را مشاهده کند.

و نیز امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) می فرمایند :

الرَّسُولُ الَّذِی یَظْهَرُ لَهُ الْمَلَکُ فَیُکَلِّمُهُ وَ النَّبِیُّ هُوَ الَّذِی یَرَی فِی مَنَامِهِ وَ رُبَّمَا اجْتَمَعَتِ النُّبُوَّةُ وَ الرِّسَالَةُ لِوَاحِد. (۲)

رسول شخصی است که فرشته بر او ظاهر می شود و با او سخن می گوید و نبی آن کسی است که در خواب [فرشته را] می بیند و گاهی نبوّت و رسالت در یک شخص جمع می شود.

در برخی از روایات در تفاوت رسول و نبی آمده که رسول جبرئیل را می بیند و کلامش را می شنود و بر او وحی می شود و در خواب نیز او را می بیند چنانچه حضرت ابراهیم در خواب می دید.

و نبی گاهی کلام فرشته وحی را می شنود و بسا خود او را هم مشاهده می کند ولی صدایش را نمی شنود. امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

الْفَرْقُ بَیْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِیِّ وَ الْإِمَامِ أَنَّ الرَّسُولَ الَّذِی یُنْزَلُ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَیَرَاهُ وَ یَسْمَعُ کَلَامَهُ وَ یُنْزَلُ عَلَیْهِ الْوَحْیُ وَ رُبَّمَا رَأَی فِی مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْیَا

۱- . کافی ۱/۱۷۶؛ بحارالانوار ۱۱ / ۴۱.

۲- . کافی ۱/۱۷۷.

ابراهیم (علیه السلام) وَ النَّبِیُّ رُبَّمَا سَمِعَ الْکَلَامَ وَ رُبَّمَا رَأَی الشَّخْصَ وَ لَمْ یَسْمَع. (۱)

فرق بین رسول و نبی و امام این است که رسول شخصی است که جبرئیل بر او نازل می شود و رسول او را می بیند و کلامش را می شنود و وحی بر او نازل می شود و بسا در خواب هم می بیند مانند رؤیای ابراهیم (علیه السلام). و نبی بسا کلام را می شنود و بسا شخص را می بیند و نمی شنود.

فرق این روایت با روایات دیگر که در آن ها رؤیت و مشاهده فرشته وحی از نبی نفی شده است در این است که در این روایت برای نبی نیز همانند رسول مشاهده شخص فرشته اثبات شده ولی این مشاهده همراه با نشنیدن کلام اوست پس ممکن است مراد دیدن فرشته در غیر حال وحی باشد. و روایات دیگر به دیدن در حال وحی نظر داشته باشند.

در برخی از روایات این باب به فرق میان امام و محدّث هم اشاره رفته است، در ادامه روایت بالا بیان شده که امام کلام فرشته را می شنود ولی خود او را نمی بیند.

والإمامُ هُوَ الّذی یَسْمَعُ الکَلاَمَ وَلا یَری الشَّخصَ.

محدَّث به کسی گفته شده است که صدا را می شنود ولی او را مشاهده نمی کند و در خواب هم نمی بیند.

وَ أَمَّا الْمحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِی یُحَدَّثُ فَیَسْمَعُ وَ لَا یُعَایِنُ وَ لَا یَرَی فِی مَنَامِهِ. (۲)

حال که با معنای لغوی و اصطلاحی نبی و رسول آشنا شدیم و معلوم گردید که از نظر روایات مأمور به تبلیغ بودن در معنای نبی و رسول لحاظ نشده است، اگر چه رسول از نظر لغوی این جهت را نیز در بر دارد. در اینجا به نکته ای در این زمینه اشاره می کنیم و آن اینکه در استعمال قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام) نبی و رسول هر دو متعلّق «بعث» و «ارسال» قرار گرفته اند، خدای تعالی می فرماید :

۱- . کافی ۱/۱۷۶؛ بحارالانوار ۱۱/۴۱.

۲- . کافی ۱ / ۱۷۶؛ بحارالانوار ۱۱ / ۵۴.

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الأُمِیینِ رَسُولاً. (۱)

خدا اوست که در میان امّی ها رسولی فرستاد.

وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِیٍّ. (۲)

رسول و نبیّی پیش از تو نفرستادیم.

کانَ آلنّاسُ أُمَّهً واحِدَهً فَبَعَثَ اللّهُ آلنَّبِـیِّینَ. (۳)

امّت یک دست بود پس خدا انبیاء را مبعوث کرد.

از این امر استفاده می شود که نبی و رسول هر دو در مواردی از سوی خدای تعالی برای ابلاغ اموری به مردم مأموریّت می یابند ولی این نکته دلالت نمی کند که این معنا در خود معنای نبی و رسول لحاظ شده باشد پس با وجود این امر هم، نبی و رسول در همان معنای اصطلاحی خاصّ خود باقی است و این امری جدا از معنای آن دو است که به واسطه فعل «بَعَثَ» و «اَرْسَلَ» از آن حکایت شده است.

۳. تجزیه پذیری نبوّت

در بحث از معنای لغوی گذشت که نبی و رسول به کسانی گفته می شود که از سوی خدای تعالی حامل خبر و رسالت می شوند. و در بحث سابق هم روشن شد که خبر و رسالت به نبی و رسول از طرق مختلفی می رسد و نبوّت اسباب گوناگونی دارد.

با توجه به دو امر یاد شده روشن می شود که وقتی تجزیه پذیری و جزء داشتن نبوّت مطرح می شود مقصود این نیست که خود نبوّت ذاتاً و حقیقتاً قابل تجزیه است؛ بلکه منظور تجزیه پذیری از ناحیه طرق و خبرهایی است که نبی آن ها را دارا می شود. پس روشن است که منظور از هفتاد یا چهل و پنج جزء داشتن نبوّت _ که در

۱- . جمعه (۶۲)/۲.

۲- . حج(۲۲) / ۵۲.

۳- . بقره(۲) / ۲۱۳.

برخی روایات مطرح شده _ خبرها و طرق رسیدن آن است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

رَأْیُ الْمـُومِنِ وَ رُوْیَاهُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ عَلَی سَبْعِینَ جُزْءاً مِنْ أَجْزَاءِ النُّبُوَّهِ. (۱)

رأی مؤمن و رؤیای او در آخر الزمان جزئی از هفتاد جزء نبوّت است.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید :

الْهـَدْیُ الصَّالِحُ وَ السَّمْتُ الصَّالِحُ وَ الِاقْتِصَادُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَهٍ وَ أَرْبَعِینَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّهِ. (۲)

هدایت صالح و جهت صالح و اقتصاد جزئی از چهل و پنج جزء نبوّت است.

چکیده درس اوّل

نبی در لغت به معنای آورنده خبر یا شیء مرتفع است و از نظر روایات نبی کسی است که صدای فرشته وحی را می شنود و او را در خواب می بیند ولی در بیداری شخص او را مشاهده نمی کند.

رسول در لغت به کسی گفته می شود که از سوی دیگری برای رساندن پیام مأمور می شود و در انسان و غیر انسان به کار می رود. و در روایات در معنای خاصّ خود به انسانی گفته می شود که فرشته وحی را مشاهده می کند و در خواب هم می بیند و صدای او را هم می شنود.

نبوّت فی حد نفسه قابل تجزیه نیست و تجزیه پذیری آن از جهت طرق و اسباب و خبرهایی است که نبی آن ها را داراست.

۱- . کافی ۸/۹۰ ح ۵۸ و بحار ۵۸/۱۷۷.

۲- . الخصال ۱ / ۱۷۸؛ بحارالانوار ۶۸/۳۴۳.

ص:۲۵

سؤالات

۱ ــ کاربردهای رسول در آیات و روایات چگونه است؟

۲ ــ معنای این جمله «لا تصلّوا علی النبی» چیست؟

۳ ــ انبیایی که دارای مقام رسالت هم هستند چند نفرند؟

۴ ــ رؤیای صادق جزئی از هفتاد جزء نبوّت است یعنی چه؟

۵ ــ محدَّث چه کسی را گویند؟

۶ ــ فرق امام و نبی چیست؟

درس دوم: معرفت نبی و ایمان به او

اشاره

ص: ۲۹

اشاره :

دانشجو پس از مطالعه این درس باید به جایگاه اعتقاد به نبوّت در دین پی برد، با معنای ایمان و نفاق آشنا گردد ومراد روایات را از معرفت رسول بداند.

۱. ایمان و اقرار به انبیا و رسل

ایمان و اقرار به نبوّت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمّد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از اصول و ارکان مهمّ اسلام به شمار می آید. و تا این اقرار و ایمان تحقّق پیدا نکند شخص، مسلمان محسوب نمی شود. علاوه بر این، اقرار و ایمان به همه آنچه حضرتش از طرف آفریدگار آورده و به ضرورت دین اسلام ثابت شده در تحقّق اسلام شخص لازم و ضروری است. البتّه در این اقرار تفصیل و ذکر خصوصیّات و جزئیّات ضرورت ندارد و همان اقرار اجمالی بسنده است.

با اندک تأملی روشن است که اقرار به نبوّت پیامبر گرامی اسلام، اقرار به آنچه که از ناحیه خدای تعالی آورده، را نیز در بر دارد. زیرا نبوّت و رسالت چنان که گفتیم نوعی ارتباط میان خدا و نبی و رسول است که در این ارتباط اموری از سوی خدای

تعالی به رسول و نبی القا می شود.

به یقین می توان گفت یکی از اموری که به ضرورت دین، بر همه پیامبران الهی به ویژه پیامبر گرامی اسلام نازل شده است، تصدیق و ایمان به پیامبران دیگر الهی و اموری است که بر آن ها نازل شده است. خداوند متعال در قرآن کریم در مقابل یهود و نصارا ـ که هدایت را تنها از آن خود می دانستند ـ مردم را دستور می دهد که به خدا و آنچه بر همه پیامبران نازل شده، ایمان آورند تا هدایت یابند. یعنی در نظر خداوند متعال ایمان به هیچ پیامبری بدون ایمان به پیامبران دیگر تمام و کامل نیست. خدای تعالی می فرماید :

قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِـيمَ وَإِسْمـعِـيلَ وَإِسْحـقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَما أُوتِـىَ مُوسى وَعِـيسى وَما أُوتِـىَ النَّبِـيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِـى شِقاقٍ ... (۱)

بگویید ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل واسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است. و آنچه به موسی و عیسی داده شده است. و آنچه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است. بین هیچکدام از آن ها فرق نمی گذاریم و ما در مقابل خدای تعالی تسلیم هستیم. پس اگر ایمان آورند به گونه ای که شما ایمان آوردید قطعاً هدایت خواهند یافت و اگر اعراض کنند پس همانا در اختلاف و دشمنی خواهند بود...

و در آیه ای دیگر دین اسلام را ایمان و تسلیم به همه آنچه بر پیامبران الهی نازل شده می داند و آنان را که به دنبال چیزی غیر آن هستند از زیانکاران آخرت به شمار می آورد.

۱- . بقره(۲) / ۱۳۶و۱۳۷.

قُلْ آمَنّا بِاللّهِ وَما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَإِسْمعِيلَ وَإِسْحقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَما أُوتِيَ مُوسى وَعِيسى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَهِ مِنَ الخاسِرِينَ. (۱)

بگو به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم واسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم بین هیچکدام از آن ها فرقی نمی گذاریم و ما در مقابل خدا تسلیم هستیم. و کسی که غیر از اسلام دینی را طلب کند از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیان کاران است.

امام صادق (علیه السلام) نیز، ایمان را عمل همه اعضا و جوارح انسان شمرده و در میان اعضا قلب را امیر و فرمانده آن ها بیان کرده است. بر اساس این روایت عمل واجب قلب؛ یعنی ایمان عبارت است از اقرار و معرفت و اعتقاد و رضایت و تسلیم به خدای یگانه، و عبد و رسول خدا بودن محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) ، و اقرار به همه آنچه از سوی خدای تعالی نازل شده است. واین عمل برترین و ارزنده ترین عمل است. ایشان می فرمایند :

فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَهُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَا وَلَداً وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ هُوَ عَمَلُه... و هو رأس الایمان. (۲)

اما آنچه از ایمان بر قلب واجب کرده است اقرار و معرفت واعتقاد و خشنودی و تسلیم است به اینکه خدایی جز «الله» نیست، او یگانه است و

۱- . آل عمران(۳) / ۸۴و۸۵.

۲- . کافی ۲/۳۳ و ۳۴؛ بحارالانوار ۶۶ / ۲۳.

شریکی ندارد. خدای یکتایی است که برای خویش همنشین و فرزندی نگرفته است. و اینکه محمّد بنده و رسول اوست. و نیز اقرار به تمام اموری است که از سوی خدا آمده است اعم از این که نبی باشد یا کتاب. این است آنچه خدا بر قلب واجب کرده است که عبارت است از اقرار و معرفت که عمل قلب است... و این اصل ایمان است.

امام رضا (علیه السلام) نیز در جواب مأمون که از او خواسته بود اسلام را به اختصار بیان کند؛ اسلام را شهادت به یگانگی خدای تعالی و شهادت به رسالت و بندگی محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز شهادت به حقّانیّت همه آنچه پیامبر گرامی اسلام آورده و نیز شهادت به همه پیامبران و رسولان و حجّتهای پیشین الاهی دانسته و به دنبال آن وظایف دیگر مسلمانان را به اختصار بیان کرده است. آن حضرت به خط مبارک خویش می نویسند :

إِنَّ مَحْضَ الْإِسْلَامِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَه... وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِينُه...وَ أَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ بِجَمِيعِ مَنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ حُجَجِهِ... (۱)

همانا حقیقت اسلام عبارت است از شهادت به اینکه خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد.... و اینکه محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول و امین اوست.... و اینکه جمیع آنچه محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است حقّ آشکاری است، و تصدیق به او و به همه رسولان خدا و پیامبرانش و حجّت های او که پیش از پیامبر اسلام آمده اند.

بنابر این بدیهی است که اگر کسی نبوّت یکی از پیامبران الهی را منکر شود در حقیقت همه پیامبران الهی را منکر شده و یکی از ارکان و اصول مهم اسلام را که

۱- . عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۲/۱۲۱و۱۲۲؛ بحارالانوار ۱۰ / ۳۵۲.

پذیرفتن دین همه انبیای الهی است (۱) انکار می کند؛ و چنین شخصی را نمی توان

مسلمان به شمار آورد. امام صادق (علیه السلام) در این زمینه می فرماید :

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْکَرَ رَجُلٌ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ (علیه السلام) وَ أَقَرَّ بِمَنْ سِوَاهُ مِنَ الرُّسُلِ لَم یُؤْمِن. (۲)

بدانید کسی که عیسی بن مریم را انکار کند و به همه رسولان دیگر اقرار کند مؤمن محسوب نمی شود.

و در روایتی دیگر امام صادق (علیه السلام) کسی را که یکی از پیامبران الهی را انکار کند با وجود اینکه همه انبیای دیگر را قبول دارد، گمراه و از هدایت بدور دانسته است. محمّد بن تمّام می گوید؛ به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فلانی که یکی از دوستان و موالیان شماست سلام رساند و گفت که شما شفاعت او را ضمانت کنید. حضرت فرمود: آیا او از دوستان ما است؟ عرض کردم: آری. فرمود: پس امر او خیلی بالاتر از اینهاست. عرض کردم :

إِنَّهُ رَجُلٌ یُوَالِی عَلِیّاً وَ لَمْ یَعْرِفْ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْأَوْصِیَاءِ. قَالَ: ضَالٌّ. قُلْتُ: فَأَقَرَّ بِالْأَئِمَّهِ جَمِیعاً وَ جَحَدَ الْآخِرَ. قَالَ: هُوَ کَمَنْ أَقَرَّ بِعِیسَی وَ جَحَدَ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَوْ أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ وَ جَحَدَ بِعِیسَی (علیه السلام) نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ جَحْدِ حُجَّهٍ مِنْ حُجَجِهِ. (۳)

مردی است که به ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) معتقد است اما اوصیای بعد ازاو را نمی شناسد. فرمود: گم وغافل است.گفتم: به همه امامان اقرارمی کند و آخری را انکارمی کند. فرمود:اومانندکسی است که به عیسی (علیه السلام) اقرار کرده و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را انکار می کند یا به محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) اقرار کرده و عیسی (علیه السلام) را انکار می کند. از انکار حجّتی از حجّت های خدا به خدا پناه می بریم.

۱- . خدای تعالی می فرماید: «إنّ الدین عند الله الاسلام» (آل عمران/۱۹) دین همه پیامبران الهیدین تسلیم بود. آنان همه را دعوت به تسلیم در مقابل خدا و همه پیامبران الهی می کردند.

۲- . کافی ۱ / ۱۸۱؛ کمال الدین ۲ / ۴۱۱؛ بحارالانوار ۲۳/۹۶.

۳- . بحارالانوار ۲۳/۹۷و۹۸؛ الغیبه / ۱۱۲.

۲. نفاق یا اقرار زبانی بدون اقرار قلبی

نکته مهمی که در باب ایمان و اسلام وجود دارد این است که در اثبات اسلام یک شخص پی بردن به تسلیم باطنی و درونی او لازم نیست، بلکه شهادت زبانی و ظاهری او به توحید و نبوّت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اعمال ظاهری دیگر ـ از قبیل نماز، روزه، حج، زکات و.... ـ بر مسلمان بودن کفایت می کند.

الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِی عَلَیْهِ النَّاسُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءُ الزَّکَاهِ وَ حِجُّ الْبَیْتِ وَ صِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَام. (۱)

اسلام امر ظاهر و آشکاری است که مردم همه بر آن هستند یعنی شهادت به اینکه خدایی جز الله نیست، یگانه است، شریکی ندارد، و اینکه محمّد بنده و رسول اوست، و بپا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه خدا و روزه ماه رمضان، پس اسلام همین است.

از بررّسی روایات به دست می آید که انسان ها در برابر شرایع الاهی سه گونه اند : مؤمن، کافر، منافق. منافق به ظاهر به توحید و رسالت پیامبر اسلام و پیامبران دیگر اقرار می کند ولی اعتقاد درونی به این مسائل ندارد. البتّه چنین کسی به واقع مسلمان نیست ولی تا وقتی که نفاق درونی او معلوم نشود و اقرار زبانی و عمل ظاهری داشته باشد در جامعه اسلامی مسلمان به شمار می آید و احکام مسلمانان بر او جاری می شود. (۲)

۱- . کافی ۲/۲۴؛ وسائل الشیعه ۱ / ۱۸؛ بحارالانوار ۶۵ / ۲۴۶.

۲- . بحث درباره کفر و ایمان و شرک و نفاق از نظر حقیقت و احکام دامنه دار و گسترده است که در کتب فقهی و اصولی مباحث فراوانی در این زمینه از سوی عالمان دینی طرح گردیده است. دراینجا به همین اندازه اکتفا می شود.

۳. مراد از شناخت نبی و رسول

گفتیم که اقرار اجمـالی به نبوّت پیـامبر گرامی اسـلام و سایر پیامبران الهی از اصول مهم اسـلام است. بـدیهی است که اقرار به چیزی فرع بر معرفـت آن اسـت. و به همین دلیـل است که امـام صـادق (علیه السـلام) افضـل واجبـات و فرائض الهی را بعـد از معرفت پروردگار و اقرار به عبودیّت برای او، معرفت رسول و شهادت به نبوّت او دانسته است. ایشان می فرمایند :

إِنَّ أَفْضَـلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَـا عَلَى الْإِنْسَـانِ مَعْرِفَهُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِـالْعُبُودِيَّه ... وَ بَعْـدَهُ مَعْرِفَهُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَـادَهُ بِالنُّبُوَّهِ وَ أَدْنَى مَعْرِفَهِ الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فَذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (۱)

همانـا بهترین فرایض و واجب ترین آن هـا بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار بنـدگی برای او.... و بعـد از آن معرفت رسول و شهادت به نبوّت اوست. و درجه اوّل معرفت رسول اقرار به نبوّت او واقرار به کتاب و امر و نهیی است که از سوی خـدا آورده است. پس همه اینها از خدای تعالی است.

در این حدیث شـریف پایین ترین درجه معرفت به رسول اقرار و شهادت به نبوّت او دانسته شده است. این امر نشانگر آن است کـه هر اقراری معرفـتی را در بر دارد. و درجـه و مرتبه اقرار، نشـان دهنـده درجه معرفت است. اقرار اجمـالی به نبـوّت پیـامبر و تصـدیق اجمالی به اینکه همه آنچه او آورده است از طرف آفریدگار است؛ پایین ترین درجه شـناخت اوست. و هر اندازه این اقرار و تصدیق کاملتر و محکمتر شود به همان اندازه معرفت نیز کاملتر خواهد بود.

بنابراین در لزوم شناخت پیامبران الهی نیز هیچ تردیدی نیست و آنچه درباره این

۱- . کفایه الاثر / ۲۶۱؛ بحارالانوار ۳۶/۴۰۶.

شناخت مهم است راههای دست یابی به آن است که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

چکیده درس دوم

اقرار و شهادت به نبوّت و رسالت همه انبیا و رسولان الهی از اصول دین اسلام است و تکذیب یکی از پیامبران تکذیب همه آن هاست. و فرقی نمی کند که پیامبر تکذیب و انکار شده پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) باشد یا یکی از پیامبران پیشین.

در صدق اسلام بر کسی اقرار و شهادت قلبی لازم نیست و اقرار زبانی ــ اگر کفر و انکار درونی او شناخته نشود ــ بر مسلمان بودنش کافی است، و در صورت شناخته بودن آن نباید چنین شخصی را مسلمان دانست.

چون هر اقراری فرع بر معرفت است، پس شخص اقرار کننده باید به نبوّت و رسالت و نسبت این مقامات با شخص نبی و رسول معرفت داشته باشد تا اقرارش صحیح باشد. ولی در روایات به جهاتی که در بحث راههای معرفت به آن ها پرداخته خواهد شد اقرار پایین ترین درجه معرفت شمرده شده است.

سؤالات

۱. حکم تکذیب یکی از پیامبران گذشته چیست؟

۲. جایگاه اعتقاد به نبوّت و رسالت در دین را تبیین کنید.

۳. از نظر روایات کمترین درجه معرفت رسول چیست؟

۴. فرق اسلام و ایمان را تبیین کنید.

ص:۳۷

درس سوم: ضرورت وجود نبیّ و رسول

اشاره

ص: ۳۹

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود پس از مطالعه این درس، با مفهوم ضرورت وجود نبی و رسول از دو منظر نیاز انسان به وجود پیامبر و رسول و وجوب ارسال رسولان و پیامبران بر خدای تعالی، آشنا گردد و معنای صحیح را از معنای ناصحیح باز شناسد. با گروههای مختلفی که به وجوب ارسال رسولان بر خداوند معتقدند آشنا شود و تقریر هر یک از این گروهها و اختلاف میان آن ها رانیک بداند.

۱. مراد از ضرورت وجود نبی یا رسول

ضرورت وجود نبی و رسول از دو منظر قابل تأمّل و بررسی است :

۱ ــ نیاز انسان به وجود پیامبر و رسول

۲ ــ وجوب ارسال رسولان و پیامبران بر خدای تعالی

مطلب اوّل در بخش حکمت بعثت پیامبران الهی مورد بحث و تحقیق قرار خواهد گرفت.

و اثبات خواهد شد که انسان از جهات گوناگون به وجود پیامبران الهی نیاز دارد. ولی معلوم است که اثبات نیاز انسان به وجود پیامبران الهی مساوی با اثبات لزوم و وجوب ارسال رسولان بر خدای تعالی نخواهد بود. زیرا نیاز داشتن انسان مطلبی است و بر آوردن آن نیاز به وسیله آفریدگار، امری دیگر. بنابراین لازم است مطلب دوم را جداگانه بررسی کنیم.

درباره وجوب لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالی دو دیدگاه وجود دارد : دیدگاه کلامی و دیدگاه فلسفی :

۲. معنای وجوب ارسال رسل از نظر فلاسفه

مرحوم مظفّر در تقریر این نوع وجوب بر خدای تعالی می فرماید :

إنّ اللطف بالعباد من کماله المطلق وهو اللطیف بعباده والجواد والکریم، فإذا کان المحل قابلا ومستعدآ لفیض الوجود واللطف فإنّه تعالی لابدّ أن یفیض إذ لا بخل فی ساحه رحمته ولا نقص فی جوده وکرمه. ولیس معنا الوجوب هنا أنّ أحدآ یأمر بذلکَ فیجب علیه أن یطیع تعالی عن ذلک، بل معنا الوجوب فی ذلکَ کمعنی الوجوب فی قولکَ إنّه واجب الوجود. (۱)

لطف به بندگان از کمال مطلق الهی است. و او نسبت به بندگانش لطیف و جواد و کریم است. هر گاه محل قابلیّت واستعداد فیض وجود و لطف را داشته باشد بر خدا لازم است که فیض کند. زیرا در رحمت او بخلی نیست و وجود و لطف او را نقصی نمی باشد وجوب در اینجا بدان معنا نیست که شخصی او را به این امر فرمان دهد پس بر او اطاعت واجب گردد. خداوند از این متعالی وبلند مرتبه تر است، بلکه معنای وجوب در اینجا مانندوجوب در «واجب الوجود» است.

۱- . عقاید الامامیه / ۵۱.

استاد خرّازی هم بعد از نقل کلماتی از فلاسفه در این باره، بیان می کند که مقتضای کمال مبدءِ متعال از جهت اسما و صفات، احسان و لطف کردن به نیازمندان و نداشتن بخل و منع

است و در غیر این صورت نقص در ذات پروردگار لازم خواهد آمد که بر خلاف فرض وجود تمام کمالات بالفعل در ذات الهی است.

إنّ مقتضی کمال المبدء المتعال من جهه الأسماء والصفات هو الإحسان واللطف إلی من یحتاج إلیه وعدم البخل والمنع وإلّا لزم الخلف فی کماله. فکلّ ما یحتاج إلیه الخلق لا سیما الانسان لطف وصادر من صفاته ولازم لصفاته من دون حاجه إلی حکم العقلا بلزوم العدل وقبح الظلم. (۱)

مقتضای کمال خداوند متعال از جهت اسماء و صفات احسان و لطف نسبت به محتاج است نه بخل و منع. و در غیر این صورت کمال لطف از او منتفی می شود. پس همه نیازهای خلق به ویژه انسان به لطف الهی که لازمه صفات اوست از او صادر می شود بدون اینکه نیاز به حکم عقلا به وجوب عدل و قبح ظلم داشته باشد.

بر اساس این نظریه، وجوب باید به معنای ضرورت وجود وعدم انفکاک از ذات خداوند سبحان باشد. و روشن است که جود و لطف و فضل همچون خَلْق از صفات فعل الهی است. و اگر جود و لطف قابل انفکاک از ذات خدای تعالی به معنای فلسفی اش نباشد لازم می آید با ذات الهی همواره خلقی بوده باشد. و این بر اساس ضرورت معارف دینی باطل است زیرا خلق حادث به معنای واقعی است یعنی خدا بود و هیچ خلقی نبود و خلق به مشیّت الهی پدید آمد.

۳. معنای وجوب ارسال رسول از نظر متکلّمان

اشاره

متکلّمان نیز ارسال رسولان را لطف و بر خداوند لازم می دانند امّا معنای کلامی وجوب لطف و ارسال رسولان با معنای مورد نظر فلاسفه متفاوت است. در

۱- . سلسله مقالات کنگره مفید شماره ۳۵، ص ۱۳.

کلام این وجوب با مسأله حسن و قبح عقلی پیوند خورده است که در اینجا به شرح آن می پردازیم.

۳_۱. وجوب ارسال رسل از باب حسن و قبح عقلی

ریشه بیشتر دلیل های مسائل کلامی مسأله حسن و قبح عقلی است. و استدلال به حسن و قبح عقلی در کتب کلامی آن قدر زیاد است که متکلّمی همچون آیت الله سبحانی معتقد است که اگر این اصل از کلام گرفته شود بسیاری از مسائل کلامی فرو می ریزد. ایشان نوشته اند :

پس از طلوع خورشید اسلام و پیدایش علم کلام، مسأله حسن و قبح پایگاه دیگری برای خود اتّخاذ نمود؛ و به عنوان یکی از مسائل مهم کلامی، که دارای نقش کلیدی در بسیاری از مباحث فکری و اعتقادی است در حوزه های کلامی مطرح گردید... اگر این اصل (حسن و قبح عقلی) از دست متکلّمان عدلیّه گرفته می شد، بسیاری از مسائل کلامی فرو می ریخت و از کاخ رفیع علم کلام جز مسائلی باقی نمی ماند. (۱)

سپس ایشان از مسائلی که بر همین اندیشه مبتنی است مسأله لزوم لطف بر خدای تعالی و وجوب بعثت پیامبران را شمرده اند. (۲)

پس از نظر ایشان وجوب در کلام از باب حسن و قبح عقلی است نه به معنای ضرورت و لزوم فلسفی امّا برخی دیگر معتقدند، منظور متکلمان از وجوب در مسأله وجوب لطف و بعثت پیامبران، وجوب به معنای فلسفی آن است مانند واجب الوجود. یعنی ضرورت وجود و استحاله انفکاک آن از خداوند متعال.

این نظر با توجّه به مطلبی از شیخ مفید در وجوب قاعده لطف به بیشتر متکلّمان نسبت داده شده و صاحب نظریّه، کلام شیخ مفید را، شارح همه کلمات متکلّمان در این زمینه دانسته است. او معتقد است وجوب در مسأله وجوب لطف به معنای ضرورت فلسفی است مگر متکلّمانی که تصریح کرده اند که وجوب از باب حسن و قبح عقلی است. آیت الله خرّازی در این زمینه می نویسد :

۱- . حسن و قبح عقلی / ۱۲.

۲- . حسن و قبح عقلی / ۱۴۵_۱۴۷.

ویشهد أیضآ علی أنّ مقصود العبایر المذکوره [فی تعریف اللطف] هو ذلکَ (أی من جهه کمال الذات وعلمه وحکمته) لا ذاکَ (أی لا تقبیح العقلا وحکمهم بقبح نقض الغرض وقبح الظلم) ما صرّح به الشیخ المفید قده من أنّ ما أوجبه أصحاب اللطف من اللطف إنّما وجب من جهه الجود والکرم لا من حیث ظنّوا أنّ العدل أوجبه وأنّه لو لم یفعل لکان ظالمآ.

فهذه العباره تصلح لشرح کلمات متکلمی الشیعه وهو أنّ مقصودهم من وجوب اللطف أنّ منشأ وجوب اللطف هو الجود والکرم وصفاته الکمالیه، فاللزوم من جهه نفس الذات لا من جهه الحکم الخارجی الّذی حکم به العقلا من ناحیه لزوم العدل وقبح الظلم.

ومما ذکر یظهر ضعف ما قیل من أنّ مبنا قاعده اللطف عندهم هو قاعده الحسن والقبح العقلی الّتی کثرت الابحاث والمناقشات فیها فالّلازم هو الاستدلال بأنّ الغرض هو الاستکمال، والإخلال بالغرض لا یلیق به لما عرفت من أنّ مبنا قاعده اللطف فی أمثال العبائر المذکوره، هو استحاله الخلف والمناقضه لا ـ قاعده الحسن والقبح العقلی وإن کان ظاهر بعض هو ذلکَ حیث قال فی تقریبه: إنّ ترک اللطف نقض للغرض ونقض الغرض قبیح فترک اللطف قبیح. (۱)

شاهد دیگر بر اینکه مقصود عبارات متکلّمان [در تعریف لطف] وجوب از باب کمال ذات و علم وحکمت است نه وجوب از باب حسن و قبح عقلی، صریح عبارت شیخ مفید (قدس سرّه) است که می فرماید: وجوبی که قائلان به لطف در حق خدای تعالی بدان معتقدند وجوب از باب جود وکرم است نه از جهت عدل که آنان گمان کرده اند اگر او لطف نکند ظالم خواهد بود.

۱- . سلسله مقالات کنگره شیخ مفید شماره ۳۵ ص ۹و۱۰.

این عبارت صلاحیّت شرح کلمات متکلّمان شیعه را دارد که مقصود آنان از وجوب لطف و منشأ وجوب لطف همان جواد و کریم بودن خداوند است که کمال ذات الهی است. پس لزوم به نفس ذات بر می گردد نه به حکم خارجی که عبارت باشد از حکم عقلاـ به لزوم عدل و قبح ظلم. بدین ترتیب ضعف این قول ظاهر می شود که گفته شده مبنای قاعده لطف نزد متکلّمان شیعه قاعده حسن و قبح عقلی است، قاعده ای که بحث ها و مناقشات فراوانی درباره آن وجود دارد.

پس باید این گونه استدلال کرد که غرض خدای تعالی از خلقت خلق به کمال رسیدن او است و اخلال به غرض سزاوار آن ذات مقدس نیست. زیرا معلوم شد که مبنای قاعده لطف در عبارات متکلّمان شیعه لزوم خُلْف و نقض در کمال جود و لطف و کرم ذاتی خداوند متعال است نه قاعده حسن و قبح عقلی. البتّه ظاهر کلام بعضی از آنان در اینجا همین است زیرا در تقریب استدلال می گوید: ترک لطف نقض غرض است و نقض غرض قبیح است پس ترک لطف قبیح است.

در این که متکلّمان عدلیّه قائل به لزوم لطف بر خداوند متعال و لزوم بعثت پیامبران و ارسال رسولانند جای هیچگونه شک و تردید نیست. و منشأ و خاستگاهِ حکم به این لزوم ـ همان گونه که در نوشته آیت الله سبحانی نیز آمده ـ اعتقاد به حسن و قبح عقلی است. امّا چرا آیت الله خرّازی این مسأله را به گونه ای دیگر تحلیل کرده اند؛ در خور کاوش و بررسی است. به نظر می رسد منشأ اختلاف این دو دیدگاه، اختلاف در اصل حسن و قبح عقلی باشد. زیرا برخی حسن و قبح افعال را عقلی ندانسته و آن را از مشهورات عامه و وابسته به اعتبار عقلا برای نظام اجتماعشان شمرده اند. بنابراین طرح چنین احکام عقلایی را در مورد خداوند متعال صحیح ندانسته و سعی کرده اند وجوب لطف و لزوم ارسال رسل را از این قانون خارج سازند. علّامه طباطبایی در

کیفیّت شکل گیری حسن و قبح می فرماید :

انسان ابتدا با مشاهده همنوعان خویش به تناسب اعضا و اعتدال خلقت به ویژه در صورت او، متوجه معنای حسن شد... و خلاف تناسب و اعتدال را قبیح و بد دانست... سپس آن را به افعال و معانی اعتباری و عناوین مقصود در ظرف اجتماع تعمیم داد. و آنچه موافق با غرض اجتماع و سعادت زندگی انسانی و لذائذ حیات او بود خوب شمرد و غیر موافق را بد دانست. پس عدل و احسان به مستحق و تعلیم و تربیت و نصیحت و اموری دیگر از این قبیل خوب نامیده شد و ظلم و دشمنی و نظایر آن بد شمرده شد... (۱)

اعتباری شمردن حسن و قبح و از کار انداختن استقلال عقل در شناخت حسن و قبح باعث شد که در مورد افعال الهی حسن و قبح معنا نداشته باشد. استاد مطهری در این زمینه می نویسد :

از نظر حکما اندیشه حسن و قبح، و نیکی و بدی کارها در انسان که وجدان اخلاقی بشر از آن تشکیل شده است، اندیشه ای اعتباری است نه حقیقی، ارزش اندیشه اعتباری، ارزش عملی است نه علمی و کشفی، همه ارزشش این است که واسطه و ابزار است. فاعل بالقوّه برای اینکه به هدف کمالی خود در افعال ارادی برسد ناچار است به عنوان «آلت فعل» اینگونه اندیشه ها را بسازد و استخدام نماید. ذات مقدّس احدیّت که وجود صرف و کمال محض و فعلیّت خالص است از اینگونه فاعلیّتها و اینگونه اندیشه ها و از استخدام «آلت» به هر شکل و هر کیفیّت منزّه است. (۲)

ولی بیشتر اصولیان و همه متکلّمان قائل به عقلی و ذاتی بودن حسن و قبح افعال اند نه عقلایی و اعتباری بودن آن دو؛ پس آنان احکام عقل عملی را ــ مثل حسن عدل و قبح ظلم ــ همچون احکام و مدرکات عقل نظری در مورد خلق و خالق جاری می دانند.

۱- . تفسیر المیزان ۵/۱۰ تفسیر آیه ۷۷ــ۸۰ سوره نساء.

۲- . عدل الهی / ۵۲.

یعنی همان گونه که استحاله اجتماع نقیضین و ارتفاع آن دو را در مورد خلق و خالق به طور یکسان قبول دارند، حسن عدل و قبح ظلم را نیز در هر دو مورد جاری می دانند.

۳_۲. معنای صحیح وجوب لطف در کلام شیخ مفید

با توجه به آنچه از آیت الله خرّازی نقل شد؛ معلوم گردید که از نظر وی مرحوم شیخ مفید _ با اینکه از متکلّمان بزرگ امامیّه است _ بر خلاف سایر متکلّمان عدلیّه در مسأله وجوب لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالی راه فیلسوفان را طی کرده است و این مسأله را از فروعات حسن و قبح عقلی ندانسته است. حال برای اینکه مسأله بیشتر روشن شود لازم دانستیم کلمات ایشان را در این مورد عیناً نقل کنیم تا ببینیم چنین نسبتی به ایشان صحیح است یا نه؟ ایشان در این باره نوشته اند:

إنّ ما أوجبه اصحاب اللطف من اللّطف إنّما وجب من جهه الجود والکرم لا ـ من حیث ظنّوا أنّ العدل أوجبه وأنّه لو لم یفعله لکان ظالماً. (۱)

همانا وجوب لطف که قائلان به لطف بر خدای تعالی واجب دانسته اند از باب جود و کرم است نه از جهت عدل که آنان گمان کرده اند اگر او لطف نکند ظالم خواهد بود.

ایشان معتقدند که چون خدای تعالی ذاتاً متّصف به صفت جود و کرم است و از بخل و تنگ نظری عاری است؛ اقتضای ذات الهی این است که ارسال رسل کرده و و از هیچ لطفی درباره بندگانش دریغ نورزد و فیض و انعامش جاودانه باشد حتی ایشان معتقدند که خداوند متعال اگر بداند که فلان بنده گناهکارش را اگر مهلت دهد از گناهانش توبه خواهد کرد اقتضای عدل و جود و کرمش آن است که او را قبض روح نکند.

من علم أنّه إن أبقاه تاب من معصیته لم یجز أن یخترمه. وإنّ عدل الله جل اسمه وجوده وکرمه یوجب ما وصفت ویقضی به. ولا یجوز منه خلافه لاستحاله تعلّق وصف العبث به أو البخل والحاجه. (۲)

۱- . اوائل المقالات / ۵۹.

۲- . اوائل المقالات / ۵۹.

خدای تعالی اگر بداند، چنانچه عاصی را زنده بدارد از عصیان خویش باز خواهد گشت جایز نیست او را بمیراند. و این امر به اقتضای عدل و جود و کرم الهی صورت می گیرد و خلاف آن بر او جایز نیست زیرا عبث و بخل و نیاز بر ساحت وجود الهی محال است.

البتّه درست است که ظاهر عبارت ایشان نشان می دهد که صفت جود و کرم و حکمت را در رابطه با ذات الهی معنا کرده است ولی با توجّه به اینکه ایشان از معتقدین به حدوث عالم، بعد از عدم آن است؛ و فیض را از خداوند متعال ازلی نمی داند و بدین ترتیب نبود فیض از خدا مساوی با بخل نخواهد بود پس لازم است کلمات ایشان در اینجا به گونه ای معنا شود که با آن اصل اصیل کلامی ایشان در تنافی نباشد.

ولی از آنجا که فلاسفه و حکما اعتقاد به حدوث عالم بعد از نبود آن ندارند و فیض الهی را ازلی می دانند و عدم فیض را مساوی با بخل می پندارند پس نمی توان این دو را یکی دانست.

به نظر می رسد منظور شیخ مفید (قدس سرّه) این است که خداوند متعال چون خود را به صفت جود و کرم توصیف کرده است و جود و کرم هم از صفات افعال الهی است و افعال الهی همه بر اساس حکمت استوارند؛ پس جود و کرم هم باید حکیمانه باشد. و اگر جود و کرم حکیمانه باشد _ قطعاً از خداوند سبحان صادر می شود.

بنابر این نظر مرحوم شیخ مفید هم با دیگر متکلمان یکی است که می گویند لطف بر خداوند متعال واجب است. چون اگر لطف نباشد نقض غرض لازم می آید و چون نقض غرض امری بیهوده و لغو است خلاف حکمت است. قاضی ابن براج می گوید :

اللطف علی الله واجب... فاللطف هو نصب الأدلّه وإکمال العقل وإرسال الرسل فی زمانهم وبعد انقطاعهم إبقاء الإمام لئلا ینقطع خیط غرضه. (۱)

۱- . جواهر الفقه / ۲۴۷.

لطف بر خدا واجب است... پس لطف عبارت است از نصب دلیل ها و کامل کردن عقل و ارسال رسولان در زمانشان و بعد از انقطاع آن ها ابقای امام تا رشته غرض الهی قطع نگردد.

و مرحوم خواجه نصیرالدّین طوسی نیز می فرماید :

إنّ اللطف واجب لتحصیل الغرض به. (۱)

همانا لطف واجب است برای اینکه تحصیل غرض بدان وابسته است.

و به همین دلیل است که برخی از متکلّمان برای بیان وجوب لطف چنین مثال می زنند که اگر شخصی دیگری را به منزل خویش به صرف طعام دعوت کند و بداند که اگر برای او شرایط خاصّی مهیّا نکند وی در میهمانی حاضر نمی شود و غرض دعوت کننده هم حضور او در منزلش و صرف غذا باشد در این صورت اگر آن شرایط را برای او مهیّا نکند مورد مذمّت عقلا واقع می شود. مرحوم شیخ طوسی می فرماید :

والّذی یدلّ علی وجوب اللطف هو أنّ أحدنا لودعا غیره إلی طعامه و أحضر الطعام، وغرضه نفع المدعوّ دون ما یعود إلیه من مسرّه أو غیرها وعلم أو غلب علی ظنّه أنّه متی تبسّم فی وجهه أو كلّمه بكلام لطیف أو كتب إلیه رقعه أو أنقذ غلامه إلیه وما أشبه ذلک مما لا مشقّه علیه ولا حظّ له من مرتبته، حضر ومتی لم یفعل ذلک لم یحضر وجب علیه أن یفعل ذلک مالم یتغیّر داعیه عن حضور طعامه ومتی لم یفعله استحقّ الذم من العقلا كما یستحقّ لو غلق بابه فی وجهه. فلهذا صار منع اللطف كمنع التمكین فی القبح. وهذا تقتضی وجوب فعل اللطف علیه تعالی لأنّ العلّه واحده. (۲)

دلیل بر وجوب لطف آن است که اگر ما کسی را برای حضور در اطعام دعوت کنیم و غرض ما رساندن نفع به او باشد نه حصول سرور و غیر آن برای خود.

۱- . شرح تجرید الاعتقاد / ۳۲۴.

۲- . الاقتصاد/ ۸۰.

اگر بـدانیم یـا ظنّ قوی داشـته باشـیم که تـا دعوت همراه بـا تبسّم و لحن ملایم یا با فرسـتادن نامه یا با فرسـتادن شخصـی برای دعوت و مانند این امور که عمل به آن ها دشوار نیست و نقص شأن هم به دنبال ندارد، او حاضـر نمی شود، در این صورت بر دعوت کننـده واجب است به همـان صورت دعوت خویش را انجام دهـد البتّه تا جایی که غرض او از حضور شـخص مـذکور تغییر پیـدا نکرده باشـد. با این وجود اگر به صورتی که گفته شـد او را دعوت نکنـد از نظر عقلا مسـتحق نکوهش خواهـد بود همانطور که بستن درب به روی او موجب نکوهش او از نظر عقلا می شود.

به همین جهت است که منع لطف مانند عدم تهیّه امکانات از نظر عقلا قبیح شـمرده می شود. وجوب لطف بر خدای تعالی هم از همین باب است. زیرا دلیل وجوب در هر دو مورد یکی است.

و شاهد این مطلب که منظور شـیخ از اینکه وجوب لطف را از باب جود و کرم دانسته ـ به مانند دیگر متکلّمان ـ همان نقض غرض است. عبارت خود ایشان در کتاب النّکت الاعتقادیّه است. ایشان می نویسد :

فإن قیل: ما الدلیل علی أنّ اللطف واجب فی الحکمه؟

فالجواب: الدلیل علی وجوبه توقف غرض المکلّف علیه فیکون واجبآ فی الحکمه وهو المطلوب. (۱)

اگر گفته شود، وجوب لطف از بـاب حکمت چه دلیلی دارد؟ جواب آن است که: دلیـل بر این وجوب توقّف غرض مکلّف بر لطف است پس از باب حکمت واجب می شود و آن مطلوب است.

۱- . النکت الاعتقادیه / ۳۵.

البته ایشان وجوب لطف را از آن جهت بیان کرده اند که ارسال رسل و نصب انبیا را از باب لطف واجب دانسته اند.

چکیده درس سوم

 وجوب لطف و ارسال رسولان بر خداوند متعال از نظر متکلّمان عدلیّه از باب حسن و قبح عقلی است. یعنی آنان چون قائل به حسن و قبح عقلی اند نه شرعی و اعتباری؛ عدم ارسال رسولان را از سوی خدای متعال ناقض غرض و قبیح عقلی می شمارند.

 اختلاف کلمات شیخ مفید در این زمینه موجب اختلاف برداشت از سخنان ایشان در معنای وجوب ارسال رسولان شده است.

 وجوب لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالی به دو معنا مورد بحث قرار گرفته است: معنای فلسفی و معنای کلامی.

 معنای فلسفی آن عبارت است از ضرورت وجود و عدم انفکاک جود و کرم و لطف و فیض از ذات خداوند متعال. زیرا در غیر این صورت بخل لازم می آید که نقص در ذات الهی است.

سؤالات

۱. معنای وجوب ارسال رسول را از دو دیدگاه فلسفه و کلام تبیین کنید.

۲. ضرورت وجود نبی را از دو منظر بررسی وتفاوت این دو منظر را بیان کنید.

۳. وجوب لطف را از نظر شیخ مفید تبیین کنید.

ص:۵۱

درس چهارم: وجوب لطف بر خدای تعالی و اشکالات آن

اشاره

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس با اشکالات قول به وجوب فلسفی ارسال رسولان بر خدای تعالی آشنا شود و بتواند نظریات حکما و متکلّمان را در موضوع «وجوب لطف بر خدا» نقد و بررّسی کند.

در درس پیش معلوم شد که وجوب لطف یا از باب ضرورت و لزوم فلسفی است یا از باب حسن و قبح عقلی. از وجوب به معنای اوّل به عنوان وجوب فلسفی تعبیر شد و از معنای دوم به وجوب کلامی. به نظر می رسد وجوب لطف به هر دو معنا در مورد خداوند متعال دچار اشکالات جدّی است. در این درس این اشکال ها تحقیق و بررسی می شود.

۱. اشکال وجوب فلسفی لطف

وجوب در این دیدگاه همان ضرورتی است که از درون ذات پدید می آید بدون اینکه ذات بتواند از پدید آمدن آن جلوگیری کند. بر این اساس لطف و کرم و جود صفت ذات خدای تعالی محسوب می گردد و ذات همواره دارای فیض است و فرض وجود ذات بدون فیض و جود، فرضی محال است.

این نظریّه درست نقطه مقابل خالقیّت ارادی و فیض مقتدرانه همراه با عدل است که اساس و اصول ادیان الهی می باشد. بر اساس آموزه های دینی خداوند متعال بود و هیچ خلقی در کار نبود بعد شروع به آفرینش کرد. و پیش از خلق و بعد از خلق هیچ تغییری در خداوند متعال پدید نیامده است. همچنین اتّصاف خدای تعالی به حقیقت جود و کرم و لطف پیش از خلق و بعد از خلق هیچ فرقی در حقیقت ذات او ایجاد نکرده است. زیرا او آنگاه که خلق نکرده بود بر خلق کردن توانا بود و بعد از آفرینش هم بر از بین بردن و ابقای آن توانا است. آنگاه که خلق نکرده بود از سر بخل نبود وحال که از بین نمی برد از عجز و ناتوانی او نیست.

۲. اشکال نظر متکلمان

۲_۱. اشکال قول به وجوب ارسال رسل از باب حکمت الهی

گفتیم کلام مرحوم شیخ مفید باکلام حکما و فلاسفه در معنای وجوب متفاوت است؛ معلوم شد که ایشان نیز مانند دیگر متکلّمان عدلیّه وجوب را از باب حسن و قبح عقلی می دانند. حال باید دید که آیا وجوب به این معنا درباره الطاف الهی از قبیل اکمال عقل و ارسال رسولان و نصب امامان و نظایر آن ها صحیح است یا نه؟

برای روشن شدن جواب این سؤال باید دید متکلّمان در استدلالشان به این امر به چه مقدماتی نیاز دارند؟ به نظر می رسد آنان باید سه امر را ثابت کنند :

اوّل باید عقلی بودن حسن عدل و قبح ظلم را اثبات نمایند. بنابر این کسانی که قائل به حسن و قبح شرعی اند مانند اشاعره و آنان که قائل به اعتباری بودن حسن و قبح اند مانند حکما و برخی از اصولیان با این بیان متکلّمان قانع نخواهند شد.

دوم باید روشن کنند که غرض الهی از خلقت انسان چیست؟

سوم باید اثبات کنند که اگر این الطاف از سوی خدای تعالی تحقّق پیدا نکند

نقض غرض لازم می آید.

حق آن است که حسن عـدل و قبـح ظلم، عقلی است نه شـرعی و عقلایی؛ پس بایـد دید غرض خداوند متعال از خلقت انسان چیست. برای یـافتن پاسـخ این سؤال چـاره ای نیست جز اینکه به قرآن و روایـات اهـل بیت (علیهم السـلام) مراجعه کنیم. زیرا حکمت کارهای خداوند متعال برای بشر بدون ارتباط با او، قابل دسترس نیست. در قرآن کریم دو آیه در این باره وجود دارد :

مَا خَلَقْتُ الجِن وَالإنْس إلّا لیَعْبُدون. (۱)

جن و انس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند.

وَلَوْ شاءَ رَبُّک لَجَعَلَ آلنّاسَ أُمَّهً واحِدَهً وَلا یَزالُونَ مُخْتَلِفِــینَ * إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّک وَلِذلِک خَلَقَهُمْ. (۲)

و اگر پروردگـارت می خواست همه مردم را امّت واحـد قرار می داد. در حـالی که آنان همواره اختلاف دارنـد جز کسـی که پروردگارت او را مورد رحمت خویش قرار دهد، و برای این امر آن ها را خلق کرده است.

در آیه اوّل هدف از خلقت عبادت خداوند متعال معرّفی شده است که بدون معرفت خداوند سبحان تحقّق نمی یابد؛ و در آیه دوم رحمت و لطف الهی هدف خلقت انسان شمرده شده است. و در روایات هم علاوه بر این دو، جهات دیگری نیز بیان شده است؛ از جمله معرفت خداونـد متعـال، اظهـار قـدرت، رسانـدن منفعت، ایصال به نعمت جاویـدان، اظهار حکمت، انفاذ علم و امضای تدبیر. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

إنَّ اللَّهَ تَبارَک وَ تَعالَی لَمْ یَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثاً وَ لَمْ یَتْرُکْهُمْ سُدًی بَلْ خَلَقَهُمْ لِإظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِیُکَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَیَسْتَوْجِبُوا بِذَلِکَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِیَجْلِبَ

۱- . الذاریات(۵۱) / ۵۶.

۲- . هود(۱۱) / ۱۱۸.

مِنْهُمْ مَنْفَعَةً وَ لَا لِيَدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةً بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَ يُوصِلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ. (۱)

همانا خداونـد متعال خلق را بیهوده نیافریـده است و آن ها را مهمل نگذاشـته است بلکه آن ها را برای اظهار قـدرت خویش و برای تکلیف به طاعت خویش آفریـده است تا با اطاعت از او، مسـتوجب بهشت او گردنـد. و آن ها را نیافریده است تا منفعتی را از آن هـا بـدست آورد یـا به واسـطه آن هـا ضـرری را دفع کنـد بلکه خلقشان کرده است تا به آن ها نفع دهـد و آنان را به نعمت ابدی برساند.

و امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَهِ رُبُوبِيَّتِه. (۲)

او به تنهایی آفرید آن را که آفرید، برای اظهار حکمت و حقیقت ربوبیّت خویش.

و امام صادق (علیه السلام) در روایتی دیگر می فرماید :

خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ إِنْفَاذِ عِلْمِهِ وَ إِمْضَاءِ تَدْبِيرِه. (۳)

خلق کرد آن ها را برای اظهار حکمت و انفاذ علم و امضای تدبیر خویش.

ممکن است حکمتهای دیگری نیز در خلقت موجودات نهفته باشد که بیان نشده است.

پس چنـانچه مشاهـده می کنیم هـدف از خلقت یکی نیست تـا بتوان به سـادگی بـا از بین رفتن آن اثبات کرد که خلقت لغو و بیهوده شـده است. در نتیجه نمی توان بـا این اسـتدلالها که بیـان شـد وجوب لطف ـ از جمله ارسـال رسولان ـ را بر خـداوند متعال اثبات کرد. زیرا پیش از اثبات وجوب خلق شیئی بر خداوند ابتدا باید انتفای همه

۱- . علل الشرایع / ۹؛ بحارالانوار ۵ / ۳۱۳.

۲- . کافی ۱ / ۱۰۵؛ علل الشرایع / ۹؛ بحارالانوار ۴/ ۲۶۳.

۳- . احتجاج ۲ / ۳۳۸؛ بحارالانوار ۵/۳۱۷.

اغراض را در خلقت آن اثبات کرد. و این امر فراتر از حدّ علم بشری است.

از سوی دیگر این سؤال پیش می آید که با توجه به وجود فترت ها (۱) و انسانهایی

که هیچ خبر آسمانی به گوش آن ها نخورده است؛ و نیز روایاتی که در باب اطفال و دیوانه ها و بی خردها و مستضعفین رسیده که آنان پیش از اتمام حجّت بر ایشان از دنیا می روند؛ چگونه می توان وجوب لطف بر خداوند متعال را اثبات کرد؟

علاوه بر همه اینها اساس استدلال های کلامی بر وجوب لطف بر خداوند متعال وابسته به معرفت خداوند است. و آن هم در روایات اهل بیت (علیهم السلام) فعل الهی شمرده شده که خداوند متعال از باب لطف و فضل و احسان به بندگانش عطا می کند و اعطای آن هیچ وجوبی بر خدای تعالی ندارد که ترک آن بر خدای تعالی قبیح باشد.

پس با این بیان روشن شد که لزوم و وجوب ارسال رسل ــ به معنایی که ذکر گردید ــ از طریق حکمت الهی، قابل اثبات نیست.

۲ــ۲. اشکال قول به وجوب ارسال رسل از باب عدل الهی

اثبات لزوم و وجوب ارسال رسل بر خدای تعالی از طریق عدل الهی تنها در صورتی درست است که موجب عقاب بلابیان گردد و اثبات چنین امری نیاز به دو مقدمه دارد:

اول باید اثبات شود که تنها طریق بیان، ارسال رسل است و راه دیگری برای آن وجود ندارد؛ و حتی عقل انسانی نیز برای هموار کردن راه عقاب کافی نیست با اینکه عقل نیز ــ مانند رسولان الهی ــ خود حجّت پروردگار متعال است.

به نظر می رسد با توجه به متون مقدس دینی این امر قابل اثبات باشد که در

۱- . فترت فاصله زمانی میان دو پیامبر است که انسان ها در آن زمان از تعالیم پیامبران و اوصیاآنان دور شده باشند.

بحث اهداف بعثت رسولان به آن اشاره خواهد شد.

دوم بایـد اثبات شود که عقاب و عمل به تهدیـد بر خداونـد متعال واجب است. و چون عمل بر طبق وعیـد و تهدید بر خداوند واجب نیست. پس نمی توان نتیجه گرفت که ارسـال رسولان بر خـدای تعالی واجب است. زیرا اگر او گناهکار را عقاب نکند کار قبیحی مرتکب نشده است.

بـدین ترتیب روشن شـد که هیـچ دلیلی بر اثبـات لزوم ارسال رسولان بر خداونـد متعال وجود نـدارد. و همه الطاف الهی ــ از جمله ارسال رسولان و اعطای عقل و شـعور و نظایر آن ها بر مخلوقات فضل و احسانی بیش نیست. و اگر خداونـد این فضل و احسان را نمی کرد هیچ اشـکالی متوجه او نمی شد. این امر با توجه به واقع و خارج مشـهود است زیرا می بینیم بعضی را عقل داده و برخی را هیـچ نـداده یـا کم داده است؛ برخی را در کودکی از دنیـا می برد و برخی را عمر طولانی عطا می کنـد. و نیز برخی در کنار رسولان و در زمان بعثت به رشد و کمال می رسند و برخی دیگر عمر خویش را در زمان فترت بسر می برند. و هیـچ کدام از اینها نیز ناشـی از بخل و عدم جود خداوند متعال نیست. در روایت آمده است که مردی از امام موسـی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کرد :

أَخْبِرْنِی عَنِ الْجَوَادِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لِکَلَامِکَ وَجْهَیْنِ: فَإِنْ کُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِی یُوَدِّی مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ إِنْ کُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْخَالِقِ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أَعْطَی وَ هُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ، لِأَنَّهُ إِنْ أَعْطَاکَ أَعْطَاکَ مَا لَیْسَ لَکَ وَ إِنْ مَنَعَکَ مَنَعَکَ مَا لَیْسَ لَکَ. (۱)

جواد یعنی چه؟ فرمود: سـخن تو دو جهت دارد: اگر مقصودت جواد در خلق است جواد کسی را گویند که فرایض الهی را ادا کند واگر مقصودت خداست پس خدا عطا هم بکند جواد است منع هم کند جواد است، زیرا

۱- . کافی ۴ / ۳۸؛ معانی الاخبار / ۲۵۶؛ تحف العقول/ ۴۰۸.

او چیزی رابه تو می دهد که حق تو نیست و چیزی را که به تو نمی دهد با زهم حق تو نیست.

پس اگر انسان خوب به خود و خدایش توجه کند درمی یابد که او بنده ای خالص است و در مقابل مولای خویش هیچ حقّی برای خود نمی بیند ؛ و نیز درمی یابد که هر چه او می دهد فضل و احسان است و اگر ندهد حقّی از او ضایع نکرده و به همین جهت است که امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

كُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ. (۱)

هر کسی که منع کند نکوهش می شود جز خدا.

بندگان خدا چون هر چه دارند ملک خداست، پس اگر در جایی از آنچه در اختیارشان گذاشته شده انفاق نکنند، مورد سرزنش قرار می گیرند ولی چون همه نعمتها از آن خداوند متعال است اگر چیزی به کسی ندهد، مورد سرزنش قرار نمی گیرد. یعنی بخل امری است که فقط درباره خلق معنا دارد که دارایی هایش از خود نیست و هر چه دارد از سوی خدای تعالی به او داده شده است پس چنین کسی اگر از آنچه خدا در اختیارش نهاده شده است به کسی که نیاز دارد عطا نکند بخیل شمرده می شود و خلق از او به نیکی یاد نمی کنند.

۳. نظر مرحوم آیت الله خویی در عدم وجوب لطف

مرحوم آیت الله خویی بر خلاف بیشتر متکلّمان امامیّه قائل به عدم وجوب لطف بر خداوند متعال است. ایشان در مباحث علم اصول در بحث ادلّه حجّیت اجماع نظر مرحوم شیخ طوسی را _ که اجماع را از باب قاعده لطف حجّت دانسته _ نقل کرده و می فرماید :

وفیه أوّلا عدم تمامیّه القاعده فی نفسها إذ لا یجب اللطف علیه تعالی بحیث

۱- . نهج البلاغه، خطبه / ۹۱؛ بحارالانوار ۵۴/ ۱۰۶.

یکون ترکه قبیحآ یستحیل صدوره منه سبحانه بل کلّ ما یصدر منه تعالی مجرّد فضل و رحمه علی عباده... (۱)

استدلال به قاعده لطف در حجیّت اجماع تمام نیست، زیرا اوّلاً خود قاعده تمام نیست زیرا وجوب لطف بر خدای تعالی به معنای قبح ترک آن و استحاله صدور آن از خدا،درست نیست بلکه هر چیزی که از خدا صادر می شود فضل و رحمت صرف بر بندگانش می باشد.

پس به نظر ایشان همه افعال الهی بر اساس فضل و احسان از خدای تعالی صادر می شوند. بنابراین اصل ایجاد خلق و نیز اعطای کمالات مانند عقل و علم به آن ها و ارسال رسولان و نصب ائمّه (علیهم السلام) هیچکدام بر خدای تعالی وجوب ندارد تا ترک آن ها قبیح باشد و در نتیجه عدم صدورش از خدای تعالی محال باشد. البتّه مراد از استحاله در کلام مرحوم آقای خویی با توجّه به حسن و قبح عقلی است که با توجّه به شأن خداوند متعال صدور قبیح از خدای تعالی به هیچ وجه واقع نخواهد شد و مقصود از آن استحاله فلسفی نیست که خداوند به انجام آن قادر نباشد.

چکیده درس چهارم

وجوب فلسفی با اساس و اصول ادیان الهی در تنافی است.

از آنجا که حکمت کارهای الهی را باید از خود او اخذ کرد؛ و در آیات و روایات حکمتهای مختلفی برای خلقت انسان ذکر شده است؛ پس نقض یکی از اغراض و حکمتها موجب نقض غرض به طور کلی نخواهد شد و در این صورت عمل قبیحی هم صورت نخواهد گرفت.

ممکن است گفته شود لطف و ارسال رسولان از باب عدل الهی واجب است. یعنی عدم ارسال رسولان از سوی خدای تعالی ظلم بر آنهاست. زیرا در این صورت حجّت بر خلق تمام نشده و عقاب بلا بیان لازم خواهد آمد. امّا از آنجا که عمل به

۱- . مصباح الاصول ۲/۱۳۸.

وعید و تهدید بر خداوند متعال واجب نیست پس ارسال رسولان هم واجب نخواهد بود.

مرحوم آیت الله خویی لطف را به هیچ وجه بر خداوند متعال واجب نمی داند و آن را فضل و احسانی از سوی او می شمارد که با ترک آن هیچ اشکالی متوجّه خدا نمی شود.

سؤالات

۱. معنای وجوب لطف در مبنای فلسفه چیست؟ اشکالات این قول را تقریر کنید.

۲. اشکال قول به وجوب لطف از باب حکمت الهی چیست؟

۳. اشکال قول به وجوب لطف از باب عدل الهی را بیان کنید.

درس پنجم: حکمت بعثت (۱)

اشاره

ص: ۶۵

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس ضمن آگاهی از اختلاف درجات پیامبران با دو مورد از آثار و فوائد ارسال رسولان یعنی «بیدارگری و بازخواست پیمان فطری» و «شناساندن طریق عبادت و بندگی» آشنا شود.

۱. اختلاف درجات پیامبران و رابطه آن با حکمت بعثت

در قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم السلام) برای بعثت پیامبران و رسولان الهی آثار و فواید و اهداف فراوانی ذکر شده است؛ اما از آن جا که پیامبران الهی همه در یک درجه نیستند و وظایف و اهداف آنان نیز به اختلاف درجاتشان متفاوت است؛ ضرورت دارد پیش از بحث «فلسفه بعثت» درجات و طبقات پیامبران الهی به اختصار بیان شود.

خداوند متعال اختلاف درجات پیامبرانش را در قرآن کریم بیان کرده است.

تِلْكَ آلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ آللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ

دَرَجاتٍ وَآتَيْنا عِـيسى آبْنَ مَرْيَمَ آلبَيِّناتِ وَأَيَّدْناهُ بِرُوحِ آلقُدُسِ. (۱)

این رسولان برخی را بر برخی برتری دادیم با بعضی از آن ها خداسخن گفته و بعضی را درجاتی بالا برده است و به عیسی بن مریم دلایل آشکار دادیم و با روح قدسی یاری اش کردیم.

وَلَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ وَآتَيْنا داوُدَ زَبُوراً. (۲)

و همانا بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم و داود را زبور عطا کردیم.

در آیات شریفه به برخی از جهات تفضیل و برتری برخی از پیامبران الهی بر برخی دیگر اشاره شده است؛ که عبارت است از اعطای کتاب و آیات روشن و تأیید به روح القدس و کلیم الله بودن و... علاوه بر امور یاد شده جهات برتری و فضیلت دیگری هم در روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیان شده است که خواهد آمد.

یکی از جهات فضیلت و برتری برخی از انبیاء بر برخی دیگر آن است که تعدادی از آن ها صاحب شریعت بوده و دیگران از شرایع آن ها پیروی کرده انـد. در روایتی اولوالعزم بودن حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد علیه وآله و علیهم السلام به صاحب شریعت بودن آن ها تفسیر شده است، امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّمَا سُـمِّیَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِی الْعَزْمِ، لِأَنَـّهُمْ كَانُوا أَصْحَابَ الْعَزَائِمِ وَ الشَّرَائِعِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ نَبِیٍّ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ (علیه السلام) كَانَ عَلَى شَـرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ. وَ كُلَّ نَبِیٍّ كَانَ فِی أَيَّامِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَـرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ مُوسَى. وَ كُلَّ نَبِیٍّ كَانَ فِی زَمَنِ مُوسَى وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَةِ مُوسَى وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى أَيَّامِ عِيسَى. وَ كُلَّ نَبِیٍّ كَانَ فِی أَيَّامِ عِيسَى وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ عِيسَى وَ شَرِيعَتِهِ

۱- . بقره(۲) / ۲۵۳.

۲- . اسراء(۱۷) / ۵۵.

وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ نَبِيِّنَا محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم). (۱)

اولوالعزم بودن برخی پیامبران بـدان جهت است که آن ها صاحب عزم و شـریعت بودنـد. زیرا همه پیامبرانی که بعـد از نوح تا زمان ابراهیم آمدنـد تابع شـریعت و روش و کتاب او بودنـد. و همه پیامبران در زمان ابراهیم و بعـد از او بر شـریعت و روش او بوده وتابع کتاب او بودند تا زمان موسی. و همه پیامبران در زمان موسی و بعد ازاو تا زمان عیسی تابع شریعت و روش و کتاب او بودند. و همه پیامبران در زمان عیسی و بعد از او تا زمان محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) تابع شریعت و روش و کتاب او بودند.

برای اولو العزم بودن این پیامبران جهات دیگری نیز در روایات ذکر شده است. (۲)

البتّه از میان این پیامبران، حضـرت عیسی (علیه السلام) با اینکه صاحب کتاب و شریعت بوده؛ ولی در بیشتر احکام تابع تورات بوده است. زیرا انجیل کتاب امثال و مواعظ بود و از احکام حدود و ارث و قصاص خالی بود و حضـرت عیسـی (علیه السـلام) برخی از احکـام سـخت تـورات را آسـان نمـود و تکـالیف پیروانش را سـبک تر کرد و در مسائـل دیگر پیرو تورات و احکـام حضرت موسی بود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

أُنْزِلَ عَلَى عِيسَـى فِي الْإِنْجِيـلِ مَوَاعِـظُ وَ أَمْثَـالٌ وَ حُـدُودٌ لَيْسَ فِيهَـا قِصَـاصٌ وَ لَا أَحْكَامُ حُـدُودٍ وَ لَا فَرْضُ مَــوَارِيثَ وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ تَخْفِيفُ مَا كَانَ نَزَلَ عَلَى موسـى (علیه السـلام) فِي التَّوْرَاهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَهً عَنْ عِيسَـى أَنَّهُ قَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْــكُمْ) (۳) وَ أَمَرَ عِيسَى مَنْ مَعَهُ مِمَّنْ

تَبِعَهُ. (۴)

در انجیـل بر عیسـی موعظه و مَثَل و حـدود نازل شـد و در آن از قصاص و احکام حـدود و تقسـیمات ارث چیزی نبود. و بر او تخفیف اموری که در

۱- . عیون الاخبار الرضا (علیه السلام) ۲ / ۸۰ و.ر.ك: بحارالانوار ۱۱/۳۴.

۲- . ر.ك: بحارالانوار ۱۱/۳۳ و۳۵ و۴۱ و۴۳ و۵۶؛ مستدرك سفینه البحار ۷/۲۰۶و ۲۰۷.

۳- . آل عمران(۳) / ۵۰.

۴- . بحارالانوار ۱۴/ ۲۵۱ و ر.ك ۱۴/۲۳۴.

تورات بر موسی آمده بود نازل شد که در آیه ای از عیسی (علیه السلام) حکایت می کند که به بنی اسراییل گفت: «و تا اینکه حلال کنم بر شما برخی از آن چیزهایی که بر شما حرام گشته است» و عیسی پیروان او را دستور فرمود.

از طرف دیگر پیش از نوح (علیه السلام) حضرت آدم (علیه السلام) نیز دارای کتاب بوده است؛ و روشن است که تنها کتاب داشتن، دلیل داشتن شریعت نیست ؛ چنان که حضرت داود دارنده زبور بود ولی شریعت نداشت. در حدیثی کتب پیامبران صد و چهار کتاب شمرده شده که از آن ها پنجاه کتاب از آنِ شیث، سی کتاب برای ادریس وبیست کتاب برای ابراهیم است، به علاوه تورات و زبور و انجیل و قرآن. (۱)

جهت دیگر فضیلت و برتری برخی از پیامبران بر برخی دیگر، رسیدن برخی از آن ها به مقام امامت و سلطنت و امر و نهی است. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی پیامبران الاهی را دارای چهار درجه می داند: گروهی نبوّتشان از نفس خویش تجاوز نمی کرد و کسی هم بر آن ها امامت و سلطنت نداشت. گروهی دیگر با اینکه نبوّتشان از نفس خویش تجاوز نمی کرد ولی پیامبری دیگر بر آن ها امامت داشت. و گروهی بر طایفه ای مبعوث شده بودند و با وجود آن تحت امامت پیامبری دیگر بوده و خودشان امام نبودند. و برخی دیگر هم نبوّت داشتند و هم امامت. متن روایت چنین است :

الْأَنْبِیَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ عَلَی أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ: فَنَبِیٌّ مُنَبَّأٌ فِی نَفْسِهِ لَا یَعْدُو غَیْرَهَا. وَ نَبِیٌّ یَرَی فِی النَّوْمِ وَ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا یُعَایِنُهُ فِی الْیَقَظَهِ وَ لَمْ یُبْعَثْ إِلَی أَحَدٍ وَ عَلَیْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ عَلَی لُوطٍ (علیهما السلام). وَ نَبِیٌّ یَرَی فِی مَنَامِهِ وَ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ یُعَایِنُ الْمَلَکَ وَ قَدْ أُرْسِلَ إِلَی طَائِفَهٍ قَلُّوا أَوْ کَثُرُوا، کَیُونُسَ قَالَ اللَّهُ لِیُونُسَ(وَأرسَلْنَاه إلی مأه ألفَ أو یُزِیدون) (۲) قَالَ یَزِیدُونَ ثَلَاثِینَ أَلْفاً وَ عَلَیْهِ إِمَامٌ. وَ الَّذِی یَرَی فِی نَوْمِهِ وَ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ یُعَایِنُ فِی الْیَقَظَهِ وَ

۱- . بحارالانوار ۱۱/۳۲و ۶۰.

۲- . صافات(۳۷) / ۱۴۷.

هُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولِي الْعَزْمِ. وَ قَدْ كَانَ ابراهيم (عليه السلام) نَبِيّاً وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ (إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً) (۱) (۲) .

پیامبران و رسولان چهار طبقه انـد: ۱. پیـامبری که پیـامبر نفس خـویش است و از نفس خود فراتر نمی رود. ۲. پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شـنود ولی در بیداری نمی بیند و به احدی مبعوث نشده و امامی بر او امامت می کند مانند امامت حضـرت ابراهیم (علیه السلام) نسبت به لوط (علیه السلام) ۳. پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شـنود و فرشـته وحی را مشاهـده می کنـد و بر گروهی کم یا زیاد مبعوث شـده است ماننـد یونس «و او را به صد هزار یا بیشتر فرسـتادیم» ــ فرمود: «یزیدون» یعنی سـی هزار نفر ــ برای این پیامبران امامی هم وجود دارد. ۴.پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شـنود و در بیداری هم مشاهده می کند و امامت هم دارد مانند پیامبران اولوالعزم. و ابراهیم (علیه السـلام) پیامبر بود و امامت نداشت تا اینکه خدای تعالی فرمود: «همانا تو را برای مردم امام قرار دادم».

پس برخی از پیامبران الهی حتّی نسبت به نزدیکان خود ــ حتی به خانواده خویش ــ نیز وظیفه تبلیغ و اظهار نبوّت را نداشتند. و تعداد زیادی از پیامبران الهی از خلق پنهان بوده اند. در فاصله زمانی بین حضرت آدم و نوح (علیه السلام) پیامبرانی بوده اند که نامشان در قرآن نیامده است. حضـرت نوح سال های زیادی از دوران نبوّت خویش را بدون پیرو و یار سپری کرد. امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

كَانَ مَنْ بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفِينَ وَ لِذَلِكَ خَفِيَ ذِكْرُهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَمَّوْا كَمَا سُمِّيَ مَنِ اسْتَعْلَنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِين فَمَكَثَ نُوحٌ (عليه السلام) فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً لَمْ يُشَارِكْهُ فِي نُبُوَّتِهِ أَحَدٌ وَ لَكِنَّهُ قَدِمَ عَلَى قَوْمٍ مُكَذِّبِينَ لِلْأَنْبِيَاءِ : الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آدم (عليه السلام) وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِين) (۳) (۴) .

۱- . بقره(۲) / ۱۲۴.

۲- . کافی ۱/ ۱۷۴؛ بحارالانوار ۱۱ / ۵۵.

۳- . شعراء(۲۶) / ۱۰۵.

۴- . کافی ۸/ ۱۱۵، ح۹۲.

بین آدم ونوح پیـامبرانی به صورت پنهان بودنـد و به همین جهت در قرآن ذکری از آن ها و نامشان برده نشـده است چنان که پیامبران علنی صلوات الله علیهم ذکر شده اند. پس نوح (علیه السلام) در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال بود و در نبوّت او احـدی شـریک نبود. امّا او بر قومی آمـد که پیامبرانی را که بین او و آدم (علیه السـلام) بودنـد تکذیب می کردند. و دلیل آن سخن خداست که می فرماید: «قوم نوح رسولان را تکذیب کردند».

پس وقتی تعـدادی از پیامبران الهی نبوّتشان از نفس خویش تجاوز نمی کند و تعدادی دیگر باید نبوّت خویش را پنهان دارند؛ معلوم است که فلسـفه بعثت و فوایـد و آثاری که ذکر می شود همه پیامبران را در بر نمی گیرد؛ و بیشترینه آن ها اختصاص به پیامبرانی دارد که علاوه بر مقام نبوّت و رسالت، بر گروهی خاصّ یا بر همه مردمان مبعوث بوده اند.

۲. حکمت بعثت

۲ـ۱. بیدارگری و بازخواست پیمان فطری

در مباحث خداشناسـی روشن گردیده است که از نظر قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم السـلام) معرفت خدا فطری همه انسانهـاست. یعنی خداونـد متعـال نفس خویش را به همه بنـدگانش در عـالم ألست (= ذرّ = میثـاق) معرفی کرده و از آنـان بر ربوبیّت خویش اقرار گرفته و با آنان بر این امر عهد و پیمان بسته است.

پس همه بنـدگان با این معرفت مفطور شده اند؛ ولی آنگاه که پا به این دنیا می گذارند به خواست پروردگار دچار فراموشـی می شوند.

بنابر این، اصل معرفت خـدای سـبحان فطری همه انسانهاست و به همین جهت است که وقتی پیامبران می آیند، می گویند: آیا در وجود خداوند ـ خالق آسمانها و زمین ـ شک و تردید وجود دارد؟: (قالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللّهِ شَـکٌّ فاطِرِ السَّمـواتِ

وَالأَرضِ) (۱) با توجه به اینکه استفهام درآیه شریفه انکاری است؛ پس معنای آیه این

گونه است که هیچ شک و تردیدی درمورد خداوند متعال وجود ندارد. ولی این معرفت فطری به خودی خود شکوفا نمی شود؛ بنابراین خدای سبحان پیامبرانش را پی در پی در میان مردم مبعوث می کند تا بندگانش را از خواب غفلت و فراموشی بیدار کرده و نعمت فراموش شده ـ معرفت خدای سبحان ـ را به یاد آنان بیاورند و پیمانی را که با خدای خویش در عوالم پیشین بسته اند بازخواست کنند. امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِه. (۲)

در میان آن ها رسولانش رامبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی فرستاد تا پیمان فطرتش را از آن ها طلب کنند و نعمت فراموش شده اش را به آنان یادآوری کنند.

به همین مناسبت است که خدای سبحان پیامبرش را به عنوان مذکّر یاد کرده و از قرآن با تعابیری همچون ذکر و تذکره و ذکری یاد می کند. خدای تعالی می فرماید :

فَذكّر إنَما أنتَ مُذكِّر * لَسْتَ عَليهُم بِمَصيطر. (۳)

پس یاد آور که تو فقط یادآوری. بر آن ها مسلّط نیستی.

إنّ هُوَ إلّا ذِكرٌ وَقُرآنٌ مُبِــينٌ. (۴)

آن جز ذکر و قرآن آشکار نیست.

قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلّا ذِكْرى لِلْعالَمِــينَ. (۵)

بگو از شما بر آن اجرتی نمی خواهم، آن جز یادآوری برای همه عالمیان

۱- . ابراهیم(۱۴) / ۱۰.

۲- . نهج البلاغه /خطبه۱؛ بحارالانوار ۱۱/۶۰.

۳- . غاشیه(۸۸) / ۲۱ و ۲۲.

۴- . یس(۳۶) / ۶۹.

۵- . انعام(۶) / ۹۰.

نیست.

پس یکی از آثار و فواید نبوّت و رسالت پیامبران و رسولان الهی _ که موظّف به رساندن دستورات الهی به خلق شده اند _ این است که فطرت فراموش شده به واسطه پیامبران بیدار و فعّال گردد. بندگان را متوجّه خدایشان کنند و بدین ترتیب از آنان خواسته شود که بر اساس فطرت خویش حرکت کنند و بر آن پیمان که با خدا بسته اند پایبند باشند. البتّه باید توجه داشت که حتّی احکام و تکالیف الهی هم بر این پایه استوار شده است و در صدد تثبیت و تداوم آن صورت می گیرد.

۲_۲. شناساندن طریق عبادت و بندگی

عبادت به معنای خضوع و خشوع و فروتنی و اطاعت و پرستش، و عبودیّت به معنای بندگی کردن است. (۱) عبادت از شئون و وظایف عبد در مقابل مولا و مالک

خویش است. امام صادق (علیه السلام) حقیقت و کمال عبودیّت را در سه امر خلاصه کرده است. اوّل آنکه بنده همه اموال را مال خدا دانسته و آن ها را همانطور که خدای تعالی فرموده، مورد استفاده قرار دهد. دوم آنکه بنده تدبیر امور خویش را به خدای سبحان سپارد و از پیش خود برای امور خویش تدبیری نکند. سوم آنکه همه اوقات خویش را برای اطاعت از اوامر و نواهی او صرف کند. راوی می گوید به حضرت عرض کردم :

مَا حَقِيقَهُ الْعُبُودِيَّهِ؟ قَالَ: ثَلَاثَهُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيما خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكاً، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ. وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً. وَ جُمْلَهُ اشْتِغَالِهِ فِيما أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْه. (۲)

حقیقت عبودیّت چیست؟ فرمود: سه چیز است: اینکه بنده برای خویش

۱- . لسان العرب / ۳/۲۷۱.

۲- . مشکاه الانوار / ۳۲۵؛ بحارالانوار ۱/۲۲۴.

در آنچه خدایش به او عطا کرده است مالکیّت و سلطنتی نبیند، زیرا که بندگان را مالکیّتی نیست، مال را مال خدا می دانند و آن را در آنجا مصرف می کنند که خدایشان بدان امر فرموده است، وبرای خویش تدبیری نیاندیشد. و اینکه همه اوقات خویش را در اموری که خدایش امر کرده و از آن نهی کرده بکار گیرد.

یکی از اهداف اصلی خلقت انسان و جنّ نیز به تصریح قرآن کریم عبادت خداوند متعال است :

مَا خَلَقْتُ الجِن وَالإنْس إلّا لیَعْبُدون. (۱)

جن و انس را خلق نکردم جز اینکه عبادتم کنند.

و منظور از عبادت در اینجا عبادت اختیاری است نه عبادت و خضوع تکوینی؛ که همه موجودات در مقابل

۱- . ذاریات(۵۱) / ۵۶.

عظمت خدای سبحان تکویناً خاضع و خاشع اند. و موجودی را نمی توان یافت که امر الهی در او نافذ نباشد و حدوث و بقایش به او وابسته نباشد. امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ لَا تَسْتَطِيعُ الْهَـرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ. (۱)

همه اشیا برای او خاضع اند و در مقابل عظمت او خاکسار و خاشع اند از سلطان او توان فرار به دیگری ندارند که بتواند از نفع و ضررش جلوگیری کند.

عبادت و عبودیّت اختیاری انسان در صورتی تحقّق پیدا می کند که او متوجّه خدای خویش شده و بداند که خالق و مالک او و همه موجودات، خداوند است. و همه انسانها علاوه بر اینکه در شناخت خدا به تذکّرات و تعالیم پیامبران الهی نیازمندند؛ در کیفیّت عبادت او نیز به آنان سخت محتاجند. زیرا انسان وقتی متوجّه عظمت خدای سبحان می شود درست است که قلباً و با تمام وجود در مقابل آن عظمت احساس کوچکی و افتادگی می کند و نیک درمی یابد که چقدر ناتوان و ضعیف و نیازمند است؛ ولی با این همه نمی داند چگونه نعمتهای او را سپاس گوید و خضوع و فروتنی خود را به او ابراز نماید.

پس انسان با وجود شناخت خدای خویش باز هم برای بندگی کردن و عبادت او نیاز به پیامبران و رسولان دارد. و به همین جهت است که بیشتر امّتها با اندکی دوری از پیامبران و اوصیای الهی و تعالیم آن ها، دچار شرك و بت پرستی می گردند. نگاهی گذرا به سرگذشت پیامبران الهی در قرآن کریم این امر را آشکارا روشن می کند.

حضرت نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش تبلیغ کرد و آن ها را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند :

يا قَوْمِ آعْبُدُوا آللّهَ مالَكُمْ مِنْ إِلـهٍ غَيْرُهُ أفَلا تَتقُون. (۲)

ای قوم من، خدا را عبادت کنید شمارا خدایی غیر او نیست آیا پروا نمی کنید؟!

اما آن ها در مقابل او به عبادت و پرستش بتها اصرار ورزیده، می گفتند :

لا تَذرنّ الِهَتَكُم وَلاَ تذرنّ ودّآ وَلاَ سَواعآ وَلاَ يَغُوث ويَعُوق ونسرآ. (۳)

خدایان خویش را رها نسازید و ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را به هیچ وجه رها نکنید.

حضرت هود نیز قوم خویش را به عبادت خدا فرا می خواند و از آن ها می خواست از پرستش بتها دست بر دارند و آنان را از عذاب الهی بر حذر می داشت؛ اما آنان در بت پرستی خویش اصرار داشته، از آن حضرت می خواستند

۱- . نهج البلاغه /خطبه ۱۸۶؛ بحارالانوار ۷۴ / ۳۱۵.

۲-. مؤمنون(۲۳) / ۲۳.

۳-. نوح(۷۱) / ۲۳.

تهدیدهای خود را جامه عمل بپوشاند.

وَاذکر أخَا عَادٍ إذ أنـذَر قَومَهُ بِالأحقَاف وقَد خَلَتِ النُّذُر مِن بَین یَـدیهِ وَمِن خَلْفِه الّا تَعْبُـدوا إِلّا اللّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیم * قَالوا أجِئْتَنا لِتَأکنا عَنْ آلِهَتَنا فأتِنا بِمَا تُعِدَنا إن کُنتَ مِنَ الصَّادِقین. (۱)

و یاد بیاور برادر عاد را که قوم خویش را انـذار کرد در احقاف و پیش از او و بعـد از او منذرانی آمدند که جز خدا را عبادت نکنیـد. همانا من بر شـما از عـذاب روزی بزرگ می ترسم. گفتنـد: آیا آمدی تا ما را از خدایان مان برگردانی پس بیاور بر ما آن را که با آن ما را تهدید می کنی اگر از راست گویانی.

ماجرای حضـرت ابراهیم (علیه السـلام) و شکسـتن بتها، و جریان حضرت موسی و دوری چند روزه او از برگزیدگان قومش و ساختن سامری، مجسـمه گوساله ای را که صدایی از خود ایجاد می کرد و گوساله پرستی امّت حضرت موسی (علیه السلام) و ناراحتی حضرتش از این امر در قرآن کریم به روشنی بیان شده است.

و همین گونه خدای سبحان جریان قوم حضـرت عیسـی _ که او و مادرش را عبادت می کردند _ را نقل کرده و حضرتش را در این مورد بـازخواست فرموده؛ که آیـا او از قومش خواسـته است که آن هـا او و مادرش را خـدا بداننـد؛ و او در جواب می گوید که من جز رساندن فرمان پروردگارم به آنان، سخنی نگفته ام.

وَإِذ قـالَ اللّهُ یـا عِـیسی آبْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ آتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلـهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ... مـا قُلْتُ لَهُمْ إِلّـا ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ آعْبُدُوا آللّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ. (۲)

و آنگاه که خداوند فرمود:ای عیسـی بن مریم آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را خدا بدانید بدون خدا... [حضـرت عیسی عرضه داشت]به آنان نگفتم جز آنچه مرا بدان امر فرمودی و آن اینکه جز الله را که پروردگار من

۱- . احقاف(۴۶) / ۲۱.۲۲.

۲- . مائده(۵) / ۱۱۶_۱۱۷.

و پروردگار شما است عبادت نکنید.

و در بت پرستی اعراب جاهلی در زمان پیامبر نیز هیچ تردیدی نیست. خانه کعبه به بتکده ای دگرگون شده بود و امیرمؤمنان (علیه السلام) در روز فتح مکّه به دستور پیامبر همه آن ها را شکست و آن جا را از آلودگی بت ها پاک گردانید و به همین دلیل است که امیرمؤمنان (علیه السلام) یکی از اهداف بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیرون آوردن بندگان خدا از پرستش و بیعت و فرمانبری بندگان دیگر به پرستش و بیعت و فرمانبری خدای یگانه ذکر می کنند.

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی بَعَثَ مُحَمَّداً (صلی الله علیه و آله و سلم) بِالْحَقِّ لِیُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَهِ عِبَادِهِ إِلَی عِبَادَتِهِ وَ مِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَی عُهُودِهِ وَ مِنْ طَاعَهِ عِبَادِهِ إِلَی طَاعَتِهِ وَ مِنْ وَلَایَهِ عِبَادِهِ إِلَی وَلَایَتِه. (۱)

همانا خداوند متعال محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از عبادت بندگانش به عبادت خودش، و از عهد و پیمان با بندگانش به عهد و پیمان خودش، واز پیروی بندگانش به پیروی خودش، و از ولایت بندگانش به ولایت خویش بیرون آورد.

و در کلامی دیگر، جوامعی را که پیامبران در آن مبعوث شده اند؛ عهد شکن و خدانشناس و مشرک و منحرف از معرفت خدا و ترک کننده پرستش خداوند ترسیم می فرمایند :

وَ اصْطَفَی سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِیاء... لَمَّا بَدَّلَ أَکْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَیْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمُ الشَّیَاطِینُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِه. (۲)

از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید... آنگاه که بیشتر خلق او عهدی را که خدا

۱- . کافی ۸/۳۸۶؛ فلاح السائل / ۲۱۲؛ بحارالانوار ۷۴/ ۳۶۷.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحارالانوار ۱۱/۶۰.

با آن ها بسته بود تغییر دادند وحقّ او را به جهل انکار کردند و شریکانی با خدا قرار دادند و شیاطین آن ها را از معرفت خدا دور و از عبادتش قطع کردند.

و این هم نشانگر آن است که یکی از مهمترین اهداف ارسال رسولان خارج نمودن آن ها از شرك و بت پرستی و رساندنشان به توحید و خدا پرستی است. چنان که خدای تعالی توحید و عبادت خود را دو امر مشترك میان همه انبیا یاد می کند :

وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلّا نُوحِی إِلَیْهِ أَن ـّهُ لا إِل ـهَ إِلّا أَنَا فَاعْبُدُونِ. (۱)

و ما پیش از تو رسولی نفرستادیم جز اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا عبادت کنید.

و بدین ترتیب امام حسین (علیه السلام) با بیان رابطه معرفت خدا و عبادت روشن می کند که اگر کسی به حق خدا را عبادت و پرستش کند از عبادت دیگران مستغنی می شود.

یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ وَ اللَّهِ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِیَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَهِ مَنْ سِوَاه. (۲)

ای مردم سوگند به خدا همانا خداوند بندگان را خلق نکرده جز اینکه او را بشناسند پس آنگاه که او را شناختند عبادتش می کنند و آنگاه که عبادتش کردند به واسطه عبادت او از عبات غیر او مستغنی می شوند.

چکیده درس پنجم

- پیامبران و رسولان الهی طبقات و درجات مختلفی دارند. برخی از آن ها نبوّتشان

۱- . انبیاء(۲۱) / ۲۵.

۲- . کنزالفوائد ۱/ ۳۲۸؛ علل الشرایع /۹؛ بحارالانوار ۲۳/۹۳.

از نفس خویش تجاوز نمی کند و برخی نبوّتشان اختصاص به گروهی خاص دارد و برخی دیگر نبوّت گسترده و فراگیر دارند.

 برخی از پیامبران نبوّتشان علنی و آشکار است و برخی دیگر پنهان و مخفی. و نیز برخی از پیامبران، اضافه بر مقام نبوّت دارای مقام امامت و وجوب طاعت و فرماندهی هم هستند و برخی تا آخر عمرشان به این مقام نایل نمی شوند و برخی دیگر بعد از مدّتی به چنان مقامی می رسند.

 با توجّه به اختلاف درجات پیامبران حکمت بعثت و فوائد و آثار آن هم مختلف می شود یعنی همه آثار و فواید بعثت انبیاء متوجّه همه پیامبران نمی شود.

 یکی از آثار و فوائد مهمّ نبوّت و رسالت یاد آوری و متوجّه ساختن بشر به خدای تعالی است.

 عبادت به معنای خضوع و خشوع؛ و پرستش و عبودیّت به معنای بندگی کردن و بنده بودن است که اوّلی از شئون دومی محسوب شده، از اهداف خلقت به شمار آمده است؛ البتّه عبادت و عبودیّت اختیاری نه تکوینی. و بر این اساس یکی از اهداف مهمّ پیامبران الهی نیز دعوت به عبادت و پرستش خداوند متعال و ترک شرک و بت پرستی و مبارزه با آن بوده است. و تاریخ پیامبران پر از این مبارزه است.

سؤالات

۱. برخی از جهات برتری و فضیلت پیامبران نسبت به یکدیگر را بیان کنید.

۲. تفسیر «اولوالعزم» بودن پیامبران چیست؟

۳. طبقات پیامبران و رسولان را با توجّه به حدیث امام صادق (علیه السلام) بیان کنید.

۴. در مورد بیدارگری پیامبران توضیح دهید.

۵. نقش پیامبران در شناساندن طریق عبادت و بندگی چیست؟

ص:۷۹

درس ششم: حکمت بعثت (۲)

اشاره

ص: ۸۱

اشاره :

در این درس دو مورد از آثار و فوائد بعثت انبیا یعنی «اثاره گنج های عقول» و «بیان حق از باطل» توسّط انبیاء الاهی تبیین شده است، از دانشجو انتظار می رود که به خوبی قادر به تبیین این دو فائده باشد.

۲_۳. اثاره گنج های عقول

قرآن کریم در آیات فراوانی مردم را به تعقّل و خردمندی دعوت می کند و آنان را که عقل و خرد خویش را بکار نمی گیرند سرزنش می کند. در قرآن خداوند متعال با مردمان با تعبیرهایی همچون «لِقَومٍ یَعْقِلُون» «أفَلَا تَعْقِلوُن» «فَهُمْ لاَ یَعْقِلُون» «لاَ یَعْقِلُون» «مَا یَتَذَکَّر الّا اوُلوُا الألبَاب» سخن می گوید. و این نشان می دهد که یکی از اهداف مهم وحی و نبوّت و رسالت این است که مردمان را به نور عقل و خردشان متوجّه و متذکّر کنند؛ تا آنان با پرتو افشانی عقل راه حق را از باطل بشناسند. مطلب دیگری که از این سخنان الهی می توان استفاده کرد این است که آموزه های نبی و رسول اموری هستند که مخالفتی با عقل و خرد انسانی ندارند؛ اگر چه انسان عاقل پیش از یاد آوری و تنبیه پیامبران به آن نمی رسد. پس در حقیقت کار پیامبران به طور

معمول این است که احکـام عقل و خرد انسان را که به واسـطه جهل و نادانی و پیروی از هوای نفس و اموری دیگر، محجوب شده است بیرون آورند. امیر مؤمنان (علیه السلام) از این امر به «إثاره گنج های عقول» تعبیر می فرماید :

فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِه... و یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول.(۱)

پس در میـان آن ها رسولانش را مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی به سوی آن ها گسـیل داشت تا پیمان فطرتش را از آن ها طلب کنند.... و گنج های خردهایشان را برایشان بیرون آورند.

و در سخن امام صادق (علیه السلام) از این مطلب با «لیعقلوا عن الله» تعبیر شده است ایشان هدف از بعثت پیامبران و رسولان را خرد ورزی از سوی خـدا بیان کرده، و پایه و اساس پـذیرش خرد ورزی را معرفت، و ژرف دانی (= دریافت نیک) امر الهی را تعقّـل، و کمـال عقـل را بلنـدترین درجه در دنیـا و آخرت دانسـته؛ و سـرانجام عقول را حجّتهـای باطنی و پیامبران را حجّتهای ظاهری خداوند سبحان معرفی فرموده است :

مَـا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِیَـاءَهُ وَ رُسُـلَهُ إِلَی عِبَـادِهِ إِلَّا لِیَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَـنُهُمُ اسْـتِجَابَهً أَحْسَـنُهُمْ مَعْرِفَهً وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَـنُهُمْ عَقْلًا وَ أَکْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَهً فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.

یَا هِشَامُ، إِنَّ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَیْنِ: حُجَّهً ظَاهِرَهً وَ حُجَّهً بَاطِنَهً فَأَمَّا الظَّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَئِمَّهُ : وَ أَمَّا الْبَاطِنَهُ فَالْعُقُول.(۲)

خداونـد پیامبران و رسولانش را به سوی بندگانش مبعوث نکرد جز اینکه از ناحیه خدا به عقل دریابند پس کسـی که اجابتش به نیکویی باشد

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحارالانوار ۱۱/۶۰.

۲- . کافی ۱/۱۵؛ تحف العقول/ ۳۸۳؛ ور.ک: بحارالانوار ۷۵ / ۲۹۹.

معرفتش نیز به نیکویی خواهد بود و کسی که به امر الهی داناتر باشد عقل و خردش هم نیکوتر خواهد بود و کسی که خردش کاملتر باشد درجه اش در دنیا و آخرت بالاتر خواهد بود.

ای هشـام، همانـا برای خـدا بر خلق دو حجّت وجود دارد: حجّت ظـاهری و حجّت باطنی امّا حجّت ظاهر، رسولان و پیامبران و امامان (علیهم السلام) هستند وامّا حجّت باطنی عقول است.

پس یکی از کارهای مهمّ پیامبران و رسولان الهی به کار انـداختن و به کمال رسانـدن خردها و عقول بندگان الهی است. و به این جهت است که آنان عقل و خرد مخاطبان خود را در سـخنانشان ملاحظه می کرده و با هر کسـی به انـدازه خردشان سـخن می گفتنـد. و به خـاطر این است که پیامبران الهی از کاملترین مردم از جهت عقل و خرد ورزی انتخاب شـده انـد. رسول خـدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید :

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.(۱)

ما گروه پیامبارن مامور شدیم تا با مردم به اندازه خردهایشان سخن گوییم.

و می فرماید :

وَ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِه.(۲)

و خداوند پیامبر و رسولی را مبعوث نکرد تا اینکه عقل او را کامل کرد و عقل او از عقول همه امّت خویش برتر باشد.

و به همین جهت است که حجّت میان خدا و بندگان تنها عقل شمرده شده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَ الْحُجَّةُ فِيما بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ.(۳)

۱- . کافی ۱/۲۳؛ تحف العقول / ۳۷؛ بحارالانوار ۱/ ۸۵.

۲- . کافی ۱/ ۱۲.

۳- . کافی ۱/۲۵.

حجّت خدا بر بندگان پیامبر است. و حجّت در میان بندگان و خدا عقل است.

زیرا وقتی گنجهای عقل و خرد انسانی به واسطه پیامبران الهی اثاره شد (= بیرون آمد) و پرده های جهل و نادانی کنار رفت و او با نور عقل خویش حق را یافت و باطل را شناخت؛ راه همه عذرها و بهانه ها برای او بسته می شود؛ و چاره ای جز تسلیم در مقابل امر الهی و پذیرش دستور عقل و خرد خویش ندارد. و در این صورت خودش نیک دریافته است که دلیلی بر مخالفت با آن ندارد.

۲_۴. بیان حق از باطل

انسانها به اقتضای زندگی اجتماعیشان _ که به تعامل میان آن ها استوار است _ و به جهت داشتن هوای نفس و جلب منفعت و دفع ضرر از نفس خویش _ در طول تاریخ همیشه از وجود اختلاف در رنج بوده و هستند. این اختلاف امری طبیعی و مربوط به زندگی اجتماعی آن ها است. و به نظر نمی رسد هیچ جامعه ای از این اختلاف خالی باشد.

رفع چنین اختلافی نیازمند ارتقای فرهنگ عمومی جامعه و ایجاد رفاه و آسایش برای همه و برقراری عدل و داد و تنظیم قوانینی است که حقوق همه افراد جامعه در آن به خوبی لحاظ شده باشد و به دقت اجرا شود. آداب و اخلاق زندگی اجتماعی رعایت گردد و بشارت و انذار و توبیخ و سرزنش و تشویق و قدردانی و اموری از این دست وجود داشته باشد. اجرای کامل ادیان الهی در جامعه قطعاً امور یاد شده را برآورده می کند و انسان را رستگار و جامعه را سالم و از هر گونه بدی و زشتی پاک می سازد. به برخی از این امور در مباحث آینده اشاره خواهیم کرد.

اما اختلافی که در اینجا مورد نظر است اختلاف عقیدتی و فکری است که موجب پیدایش گروه ها و نحله ها و کفر و ایمان می شود. خداوند متعال امّتهایی را

که رسولان و پیامبران بر آن ها مبعوث می شوند امّتهای واحد می داند. خدای تعالی می فرماید :

کانَ آلنّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ آلنَّبِیّینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ آلکِتابَ بِالحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ آلنّاسِ فِیما آخْتَلَفُوا فِیهِ وَما آخْتَلَفَ فِیهِ إِلّا الَّذِینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ آلبَیِّناتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدی آللّهُ آلَّذِینَ آمَنُوا لِما آخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ آلحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.(۱)

امّت یکدست بود پس خداوند پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد و با آن ها کتاب را به حق نازل کرد تا اینکه بین مردم در آنچه اختلاف دارند، حکم کند. و در آن اختلاف نمی کنند مگر آنان که کتاب به آن ها داده شده است بعد از آنکه دلیل های آشکار برایشان آمد. و این اختلاف به خاطر تجاوز بین آن ها بود. پس خداوند آنان را که ایمان آوردند به آنچه در آن اختلاف پیدا کرده بودند از حق، به اذن خود هدایت کرد. و خدا هر کس را بخواهد به راه مستقیم هدایت می کند.

این آیه شریفه دلالت دارد که مردمان پیش از آنکه آفریدگارشان پیامبرانش را بر آنان مبعوث کند، امّتی یکدست و واحد بودند؛ و اختلافی در میان آن ها وجود نداشت. منظور از یکدست و واحد بودن آن ها با توجّه به روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، آن است که آنان به جهت اینکه پیامبری نداشتند تا آن ها را متذکّر و متوجّه خدای تعالی ــ که معروف فطری آن هاست ــ بکند؛ پس آنان نه ایمان به خدا داشتند و نه کفر و جحود می ورزیدند؛ زیرا کفر و ایمان فرع معرفت است. کفر و ایمان، انکار و اقرار به خداوند متعال است؛ پس کسی که خدا را نمی شناسد نمی تواند او را انکار کرده یا به او اقرار نماید؛ بلکه چنین انسانهایی از نظر روایات اهل بیت (علیهم السلام) «ضُلّال» نامیده شده اند و ضُلّال به معنای گمراهان نیست. زیرا گمراه کسی است که راهی را که داشته گم کرده باشد. پس باید گفت منظور از «ضُلّال»

۱- . بقره(۲) / ۲۱۳.

کسانی هستند که گم اند و از خدا غافل. امام صادق (علیه السلام) تصریح می کند که خدای تعالی مردمان را با معرفت فطری خلق فرمود و بـا وجود آن نه ایمان به شـریعتی داشـتند و نه انکار. سـپس پیامبرانش را در میان آنان مبعوث نمود و آن ها را به ایمان فراخواند؛ آنگاه برخی هدایت یافتند و برخی گمراه شدند.

إنّ الله عزّوجـلّ خَلَقَ النّاس عِلَی الْفِطْرَه الّتی فَطَرَهُمُ الله عَلَیهَا لاَ یعرِفونَ إیماناَ بِشَرِیعَه وَلاَ کفر بِجحوُد. ثمّ ابتَعَثَ الله الرُّسُل إلَیْهِم یَدْعُونَهُم إلی الْإیمَانِ بِاللَّهِ حُجَّهً لِلَّهِ عَلَیْهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یَهْدِهِ.(۱)

همانا خداوند متعال مردم را بر فطرتی که آن ها را بر آن مفطور ساخته خلق کرد، آن ها شـناختی از ایمان به شریعت و کفر به انکـار نداشـتند سـپس رسولا ـن را به سوی آن ها برای اتمام حجّت مبعوث کرد تا آن ها را به ایمان به خـدا دعوت کننـد. پس بعضی از آن هارا خدا هدایت کرد و بعضی را هدایت نکرد.

امّا از آنجـا که همه جوامعی که پیـامبران برایشـان مبعوث شدنـد چنین وضـعی نداشـتند، بلکه بیشتر آن ها در جوامعی مبعوث شدنـد که آثار انبیا و تعالیم آن ها در میانشان وجود داشت؛ آنان شـناخت درستی از خـدا نداشـتند و فطرتشان محجوب مانـده بود به همین جهت در روایات اهل بیت (علیهم السـلام) امّت واحـد بودن به زمان بعثت حضـرت نوح (علیه السـلام) اختصاص داده شـده است. و به طور کلّی این امر یکی از ویژگیهـای زمان فترت ــ که پیامبری در جامعه نیست ــ عنوان شـده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

کان ذلک قبل نوح.

قیل: فعلی هدی کانوا؟

قال: بل کانوا ضلالاً... لم یکونوا علی هدیً. کانوا علی فطره الله الّتی

۱- . علل الشرایع ۱/ ۱۲۱؛ بحارالانوار ۱۱/ ۳۹.

فطرهم علیها لا تبدیل لخلق الله. ولم یکونوا لیهتدوا حتّی یهدیهم الله.

أما تسمع یقول إبراهیم: «لئن لم یهدنی ربی لأکونن من القوم الضالّین».

أی: ناسیآ للمیثاق.(۱)

این امر پیش از نوح بود.

گفته شد: آیا آن ها هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه گم بودند.... هدایت یافته نبودند، بر فطرتی بودند که خدای تعالی آنان را بر آن مفطور کرده است خلق خدای را هیچگونه تغییری نیست.

آن ها هدایت نمی یافتند تا اینکه خداوند هدایتشان کند. آیا نشنیدی که ابراهیم می گوید: «اگر پروردگارم هدایتم نمی کرد قطعاً از گروه گم شدگان می بودم». یعنی از فراموش کنندگان میثاق بودم.

و در حدیثی دیگر می فرماید :

کانوا ضلّالاً. کانوا لا مؤمنین ولا کافرین ولا مشرکین.(۲)

گم شدگان بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

بنابراین پیش از آمدن پیامبران و بدون بهره مندی از تعالیم آنان اختلافی از جهت کفر و ایمان و شرک در میان مردم وجود ندارد و با آمدن پیامبران و توجّه دادن مردم به خدا، اختلاف در میانشان پدید می آید. پیامبران الهی مردم را انذار کرده و بشارت می دهند و کتب الهی بر آن ها نازل می شود تا با آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی حقّ از باطل شناخته شود و مردم متوجّه حقوق خود شوند، و قوانین الهی به گوش همه آن ها برسد، و خردها و عقلهایشان به واسطه تذکّرات پیامبران اثاره شود و حجّت باطنی آن ها نیز از درون آن ها را به پیروی از احکام الهی ترغیب نماید و بعد از همه اینها خداوند متعال درباره اختلاف آن ها حکم می نماید. و آنان با مراجعه به

۱- . تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴.

۲- . تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴.

دلیل های روشن الهی حقّ را از باطل تشخیص می دهند.

پس وجود اختلاف در حقّ و باطل و به طور کلی در همه حقوق و قوانین مربوط به پیامبران، حاصل بعثت پیامبران و روشنگری آنان است. و آیه شریفه هرگز به اختلافات جزئی بشر که پیش از روشنگری پیامبران در میان آن ها به صورت طبیعی بوجود می آید نظر ندارد بلکه تصریح دارد که اختلاف بعد از پیامبران به وجود می آید. در آیات دیگری هم که از اختلاف بشر در حقّ و باطل سخن می رود، حکم خداوند متعال به پیروان حقّ و باطل بر اساس بعثت پیامبران و روشنگری آن ها باید باشد. زیرا ـ همان گونه که در درسهای پیشین بیان شد ـ نه تنها توجّه دادن به خدای تعالی بلکه اثاره و بیرون آوردن گنجهای پنهان عقول هم از وظایف و اهداف پیامبران است؛ و نیز در آینده خواهیم گفت که بیان قوانین و احکام الهی نیز توسّط پیامبران صورت می گیرد و مصالح و وظایف بندگان به واسطه آن ها بر انسانها روشن می شود. پس بیشترین اختلافات و مهمترین درگیری ها در میان خلق بعد از بعثت پیدا می شود و اختلافات پیش از بعثت نمی تواند مبنای حکم قرار گیرد.

و از اینجاست که خدای تعالی کتاب قرآن را برای هدایت خلق و اخراج مردم از تاریکی جهل و نادانی و گمراهی به نور علم و دانش و هدایت نازل فرموده است.

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلی النُّورِ بِـإِذنِ رَبِّـهِمْ إِلی صِراطِ العَزِیزِ الحَمِـیدِ.(۱)

کتابی است به سوی تو آن را فرو فرستادیم تا مردم را ازتاریکیها به سوی نور که راه خدای عزیز و حمیداست به اذن پروردگارشان هدایت کنی.

۱- . ابراهیم(۱۴) / ۱.

چکیده درس ششم

 سوق دادن بندگان به تعقّل و خرد ورزی از مهم ترین اهداف و وظایف پیامبران الهی است. جای جای کتب آسمانی به ویژه قرآن کریم پر از دعوت مردم به تعقّل و خرد ورزی است. عقل به عنوان حجّت باطنی کمک و یاور پیامبران الهی است که حجّتهای ظاهری خداوند هستند. و آن ها با کمک عقل که حجت باطنی است حجّت را بر بندگان خدا تمام می کنند. و به همین جهت است که با مردمان به اندازه عقولشان سخن می گویند و خودشان نیز از نظر عقل از همه بالاتر و کاملترند.

 پیش از آمدن پیامبران مردم از جهت کفر و ایمان و شرک اختلافی نداشتند. باآمدن پیامبران در میان مردم اختلاف پدید آمد عدّه ای مومن شدند و عدّه ای کفر ورزیدند و عدّه ای نیز مشرک گردیدند. پیامبران الهی مردم را انذار می کنند و بشارت می دهند و کتب الهی نیز بر مردم نازل می شود تا حقّ از باطل شناخته شود و قوانین الهی به گوش همگان برسد.

سؤالات

۱. رابطه بعثت پیامبران را با خردورزی و تعقّل بنویسید.

۲. جهت اینکه در برخی روایات فقط «عقل» حجّت میان خدا و بندگان شمرده شده چیست؟

۳. با توجه به آیه «کان الناس امهً واحدهً...» جهت وحدت مردم در این آیه را بیان کنید.

۴. منشأ پیدایش اختلاف در میان مردم و نقش پیامبران در این زمینه را با توجّه به آیه یاد شده تبیین فرمایید.

ص:۹۱

درس هفتم: حکمت بعثت (۳)

اشاره

ص: ۹۳

اشاره :

در این درس چهار مورد از آثار و فوائد نبوّت بررسی شده است. دانشجو پس از مطالعه این درس باید با این آثار و فوائد به عنوان بخشی از حکمت نبوّت آشنا گردد و قادر به تبیین آن ها باشد.

۲_۵. بیان مصالح و مفاسد

بر اساس تعالیم وحی الهی انسان موجودی است که پیش از این دنیا جهان هایی را سپری کرده و در مسیر زندگی و حیات خویش به این دنیا گام نهاده است. و روزی از این دنیا کوچ کرده به دنیای دیگری خواهد رفت. پس انسان با مردن از بین نمی رود بلکه به دنیایی دیگر با شرایطی تازه درمی آید. بنابر این هیچ انسانی بدون ارتباط با خالق و به وجود آورنده خویش از کنه ساختمان وجودی خود اطلاع کافی ندارد. به همین جهت نمی تواند اموری را که به مصلحت یا ضرر اوست تشخیص دهد؛ پس چاره ای ندارد جز اینکه با خالق خود ارتباط بر قرار کرده و مصالح و ضررهایی را که متوجّه اوست از او جویا شود. و برای این امر راهی جز ارتباط با رسولان الهی ندارد.

به علاوه همین انسان با اندکی تذکّر و یاد آوری از سوی رسولان الهی متوجّه می شود که او و همه موجودات دیگری که دائماً با آن ها برای ادامه حیات خود در تعامل است، خالق و مالکی دارند که کار بیهوده انجام نمی دهد و خلق خویش را به حال خود رها نکرده است و همیشه رفتار و کردار آن ها را زیر نظر دارد. و از این جهت نیز لازم است با خالق و صانع خود و سایر موجودات که با او در تعاملند ارتباط برقرار کند؛ تا از حکمت خلقت خود و آنان آگاه شود و بتواند در جهت حکمت خلقت خود سیر کند و رضایت و خشنودی خالق خویش را جلب کند و وظایف خود را در برابر او به خوبی انجام دهد. و چون نمی تواند با خالق خویش ارتباط بر قرار کند پس لازم است به کسی که با او ارتباط دارد بپیوندد، و وظایف خویش را از او جویا شود. و روشن است که کسی جز پیامبران الهی با خدا ارتباط ندارد. امام صادق (علیه السلام) در جواب زندیقی که درباره پیامبران و رسولان سؤال کرده بود فرمود :

إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقاً صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً مُتَعَالِياً لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُم.(۱)

ما آنگاه که اثبات کردیم برای ما صانعی است برتر از ما و از همه خلق، و معلوم شد که صانع حکیم و متعالی است و ممکن نیست خلق او را مشاهده کنند و او را لمس نمایند و با او رو در رو شوند و او با آن ها رو در رو گردد و با آنان احتجاج کند و آنان نیز با او احتجاج کنند پس ثابت می شود که او سفیرانی در میان خلق دارد که از سوی او به خلق و بندگانش تعبیر می کنند و آن ها را به مصالح و منافع و اسباب بقا و فنایشان،

۱- . کافی ۱/۱۶۸؛ علل الشرایع ۱ / ۱۲۰.

راهنمایی کنند.

و در حدیثی دیگر منصور بن حازم می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم :

... إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَيَنْبَغِی لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِتَذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِی لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُل...فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّه.(۱)

... همانا کسی که شناخت که او را پروردگاری هست سزاوار است بشناسد که پروردگارش خشنودی و غضبی دارد و باید بداند که خشنودی و غضب او هم جز به وحی یا رسول شناخته نمی شود، پس کسی که به او وحی نمی شود لازم است دنبال رسولان بگردد... حضرت فرمود: خدای رحمتت کند.

پس یکی از اهداف و آثار و فواید وجود پیامبران و رسولان این است که مردم به واسطه آنها مصالح و مفاسد خویش را شناخته و ادامه حیات خویش را با عمل به وظایف و دستورهایی که آنان از ناحیه خدای تعالی برای بشر می آورند تأمین کنند.

۲_۶. اتمام حجّت

عذاب و کیفر بدون اتمام حجّت و بیان ــ از نظر عقل ــ امری ناپسند و ناپذیرفتنی است؛ وقبیح هرگز از حضرت حقّ صادر نمی شود. پس اگر آفریدگار بخواهد کسی را کیفر دهد نخست باید او را آگاه کند و فرمان ها و دستورهای خویش را به او برساند و بعد از آن اگر مخالفتی از او سرزد او را کیفر دهد یا عفو کند. خداوند متعال در قرآن کریم این امر را بیان کرده و این حکم عقل را تأیید فرموده؛ که اگر ما بدون فرستادن پیامبر گروهی را هلاک می کردیم آن ها می توانستند بگویند: پروردگارا اگر پیامبری به سوی ما می فرستادی ما از فرموده هایت پیروی می کردیم و این گونه

۱- . کافی ۱/۱۶۸.

خوار و گرفتار نمی شدیم.

وَلَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَب_ّنا لَوْلا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَ_تَّبِ_عَ آياتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزی.(۱)

و اگر ما آن ها را قبل از آمـدن رسول به عـذاب از بین می بردیم می گفتند پروردگارا اگر به سوی ما رسولی می فرسـتادی ما از آیات تو پیروی می کردیم پیش از آنکه ذلیل و خوار می شدیم.

و در جای دیگر آشکارا بیان می کند که ما تا رسول نفرستیم عذاب نمی کنیم :

مَا کُنَّا مُعَذِّبِین حَتّی نَبْعَث رَسُولاً.(۲)

ما عذاب کننده نیستیم تا اینکه رسولی را مبعوث کنیم.

و در جـای دیگر تصـریح دارد که هـدف از بعثت پیـامبران و بشـارت و انـذار این است که حجّت بر خلق تمـام گردد و جلوی عذرها و بهانه های آنان گرفته شود :

رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ لِئَ_لّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلی آللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ آلرُّسُلِ.(۳)

رسولانی بشارت دهنده و ترساننده تا اینکه برای مردم بر خدا حجّتی بعد از رسولان نباشد.

پس پیامبران الهی با تبلیغ و رسانـدن فرمان های خداونـد بی همتا و خوانـدن مردم به عبادت او و دوری از شـرک و کفر و بت پرستی و اجتناب از معاصی و کارهای زشت حجّت را بر خلق تمام می کنند، امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَه... ل ....یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغ.(۴)

پس در میـان آن ها رسولانش را مبعوث ساخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی آن ها گسـیل داشت... تا... با تبلیغ بر آن ها احتجاج کنند.

۱- . طه(۲۰) / ۱۳۴.

۲- . اسراء(۱۷) / ۱۵.

۳- . نساء(۴) / ۱۶۵.

۴- . نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحارالانوار ۱۱/۶۰.

پس خدای تعالی پیامبرانش را می فرستد تا هیچ کس بی دلیل و برهان، بهشتی و جهنّمی نشود و معلوم شود که اگر کسی در دنیا یا عالم برزخ نعمت و آسایشی داشته یا گرفتار کیفر و عذابی است و یا به بهشت و یا جهنّم آخرت پای می نهد، در اثر اختیار و کردار خویش بوده است نه اراده تکوینی پروردگار. یعنی پاداش یا کیفر نتیجه اعمال آگاهانه و اختیاری انسان هاست؛ نه عوامل دیگر. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

ابْتَعَثَ فِیهِمُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَه.(۱)

در میان آنان پیامبران را بشارت دهنده و ترساننده مبعوث کرد تا کسی که هلاک می شود با داشتن دلیل روشن هلاک گردد و کسی که حیات می یابد با دلیل روشن حیات پیدا کند.

تا اینکه فردای قیامت مردمان نگویند که کسی ما را انذار نکرده و خداوند سبحان روز قیامت بر آن ها به وجود پیامبران احتجاج کند :

لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ مِنْ بَعْدِ الرُّسُلِ وَ لِئَلّا یَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ وَ لِتَکُونَ حُجَّهُ اللّهِ عَلَیْهِمْ، أَ لَا تَسْمَعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ حِکَایَهً عَنْ خَزَنَهِ جَهَنَّمَ وَ احْتِجَاجِهِمْ عَلَی أَهْلِ النَّارِ بِالْأَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُلِ (أَلَم یَأتِکُم نَذِیر * قَالوا بَلَی قَدْ جَاءَنَا نَذِیر فَکَذَّبنَا وَقُلنَا مَا نَزَّلَ الله مِن شیء إن أنتُم إلّا فِی ضَلَال کَبِیر)(۲) .(۳)

تا اینکه برای مردم بر خدا حجّتی بعد از رسولان نباشد، و تانگویند : بشارت دهنده و ترساننده برای ما نیامده است، و تا اینکه حجّت خدا بر آنها تمام گردد. آیا نشنیدی که خدای تعالی از خزانه داران جهنّم حکایت می کند که آنان بر اهل جهنّم به وجود پیامبران و رسولان در میان آن ها

۱- . علل الشرایع / ۱۱۹؛ توحید/ ۴۴؛ بحارالانوار ۱۱/۳۷.

۲- . الملک(۶۷) / ۸و ۹.

۳- . علل الشرایع / ۱۲۰؛ بحارالانوار ۱۱ / ۳۹.

احتجاج می کنند: «آیا بیم دهنده ای برای شما نیامد. می گویند: چرا بیم دهنده برای ما آمد و ما تکذیب کردیم و گفتیم خداوند چیزی نازل نکرده است. شما جز در گمراهی آشکار نیستید».

چنانکه گفتیم تا رسولان، مردمان را متوجّه خدا نسازند و آن ها را به ایمان و عبادت او نخوانند؛ حجّت بر آن ها تمام نخواهد شد.

ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرُّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِم.(۱)

سپس رسولانش را به سوی آن ها مبعوث کرد که آن ها را به ایمان به خدا دعوت کنند تا حجّت برای خدا بر آن ها تمام شود.

پس یکی از آثار و فواید مهم بعثت پیامبران : اتمام حجّت خداوند سبحان بر بندگان است. به همین جهت است که رسولان حجّت ظاهری خداوند متعال خوانده شده اند.

۲_۷. بشارت و انذار

پیشتر گفتیم که هدف از خلقت انسان و جنّ این است که آن دو به اختیار، خدای خویش را عبادت کنند. و روشن است که بعثت پیامبران و رسولان هم برای ایجاد شرایط لازم و زمینه های این هدف مهمّ صورت گرفته است.

و برای تکمیل این امر بهشت و جهنّم را آفریده و در کتب آسمانی که بر پیامبرانش نازل فرموده آن دو را به خوبی توصیف و بیان کرده است؛ بلکه در موارد لازم پیامبرانش را به نظاره آن دو فراخوانده است که در این میان دیدار پیامبر گرامی اسلام از بهشت و دوزخ در شب معراج معروف و مشهور است.

و آن دو را جزای اعمال بندگانش قرار داده و ثواب و عقابش را بر آن دو مترتّب

۱- . علل الشرایع / ۱۲۱؛ بحارالانوار ۱۱/ ۳۹.

کرده است. و جهت ترغیب بندگانش به عبادت خویش، ثواب اعمال آن ها را چندین برابر کرده ولی عقاب را تنها به اندازه کردار آن ها تعیین فرموده است.

و هیچ پیامبری را برای بشر مبعوث نکرده است جز اینکه بعد از دعوت به خدا و هدایت خلق و بیان دستورها و فرمان های الهی آن ها را به بهشت الهی بشارت داده و نعمتهای آن را برایشان بیان کرده و از جهنّم و عذابهای آن بر حذر داشته و انذار نموده اند. خدای تعالی می فرماید :

ما نُرْسِلُ آلمُرْسَلِــینَ إِلّا مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ.(۱)

ما رسولان را جز بشارت دهنده و ترساننده ارسال نکردیم.

و با وجود اینکه اخلاص در عبادت مطلوب اوست ولی عبادت برای رسیدن به بهشت و دوری از آتش جهنّم هم پذیرفته شده و عبادت به شمار آمده است. پس بشارتها و انذارهای پیامبران الهی موجب می شود که تعداد زیادی از بندگان الهی راه احتیاط را پیش گرفته و به خاطر رسیدن به بهشت و اجتناب از عذاب به عبادت خدای تعالی روی آورند و از دستورهای حق سر پیچی نکنند.

۲_۸. بر قراری عدل و داد

بر قراری عدل و داد یکی از خواسته های الهی است که در آیاتی از قرآن کریم به آن تصریح شده است.

آعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی.(۲)

عدالت ورزید که آن به تقوا نزدیکتر است.

انّ اللهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الإِحْسَانِ.(۳)

۱- . انعام(۶) / ۴۸؛ کهف(۱۸) / ۵۶.

۲- . مائده(۵) / ۸.

۳- . نحل(۱۶) / ۹۰.

همانا خداوند به عدل و احسان امر می کند.

قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ.(۱)

بگو پروردگارم به عدل و داد فرمان داده است.

عدل ــ به معنای نهادن هر چیزی در جای خود ــ شامل همه وظایف فردی و اجتماعی و سیاسی افراد جامعه بشری است. زیرا عدل به این معنا یعنی حفظ حقوق و شئون فردی و اجتماعی اشخاص نسبت به خود و دیگران و عدم تجاوز و تعدّی از آن. پس اگر همه بندگان الهی حقوق خود و دیگران را مراعات کنند و در حقّ خود و دیگران ستم روا ندارند، همه انسان ها اصلاح می شوند و جامعه شاداب و پرتوان در مسیر تکامل و وحدت پیش می رود. و اگر زندگی فردی و اجتماعی اشخاص دچار ستم و پایمال شدن حقوق شود جامعه از هم می پاشد و الفت و دوستی و همکاری و تعاون از میان می رود و اختلاف و پراکندگی پدید می آید و جامعه رو به انحطاط و سقوط می رود. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

فِی الْعَدْلِ إِصْلَاحُ الْبَرِیَّه.(۲)

اصلاح خلق در عمل به عدل و داد است.

الظُّلمُ یدمّر الدّیار.(۳)

ظلم آبادی ها را درهم می ریزد.

در سایه عدل و داد جامعه سالم و پر نشاط می گردد و با ظلم و ستم اختلاف و پراکندگی و ضعف و ناتوانی پدید می آید.

پس عدل به معنای مساوات و برابری نیست بلکه به معنای رعایت حقوق اشخاص و حفظ شئون و مراتب آن ها است. زیرا در اختلاف افراد انسانی از جهت

۱- . اعراف(۷) / ۲۹.

۲- . مستدرک الوسائل ۱۱/ ۳۸.

۳- . غررالحکم/ ۴۵۶.

خلقت و علم و معرفت و توانایی جای هیچ گونه شبهه و تردید نیست؛ پس نمی شود همه را به یک چشم نگریست و همه را در یک درجه قرار داد. شخصی که کار خوب و زیاد انجام می دهد با آنکه کم و بی کیفیّت کاری می کند، مساوی نیست. انسان وظیفه شناس و کمال یافته و آگاه با شخص افسارگسیخته و پست و ناآگاه یکسان نیست. مؤمن و خداشناس و فرمانبر و سر بزیر با کافر و عاصی و متکبّر متفاوت است.

حال که تا اندازه ای با معنا و مفهوم عدل آشنا شدیم به اصل بحث بر می گردیم. یکی از وظایف و اهداف مهمّ بعثت پیامبران دعوت بندگان الهی به عدل و داد است. آنان از مردم می خواهند که عدل را در میان خود به خوبی بر قرار کنند. امّا از آن جا که بر قراری عدل به شناخت کافی همه شئون و ویژگیهای ظاهری و باطنی اشخاص نیاز دارد و این امر بدون ارتباط با خدای تعالی برای هیچ کدام از انسانها امکان ندارد؛ بنابر این لازم است که خدای سبحان زمینه ها و مقدّمات قیام به عدل را برای بندگانش مهیّا کند؛ یکی از این مقدّمات معرفت و آگاهی کامل است.

از طرفی چون همه انسانها در کارهایشان مختار و آزادند؛ و هوای نفس و شهوت و میل به معصیت و خلاف هم در آن ها وجود دارد؛ و شیطان نیز در کمین آنهاست؛ و همیشه آن ها را اغوا کرده و فریب می دهد، پس علاوه بر شناخت، قدرت در مقابل ستمگران و تنبیه خطاکاران نیز لازم می آید.

خدای تعالی با فرستادن پیامبران، انزال کتب، بیان تعالیم آسمانی، آفرینش بهشت و جهنّم، قرار دادن عقوبتهای دنیوی و اخروی برای عاصیان و ستمگران و تشویق و بشارت مؤمنان و فرمانبران و دادگران با نعمتهای دنیوی و اخروی زمینه های لازم را برای بر قراری عدل و داد فراهم آورده است و می فرماید :

ولَقَد أرسَلنَا رسلَنَا بالبَيِّنَات وَأنزَلنَا مَعَهُم الكِتَابَ وَالمِيزَان لِيَقُوم النَاس

بالقسط وَأنزَلنَا الحَديد فِيه بأس شَديد وَمَنَافعٌ لِلنَاس.(۱)

همانا ما رسولان خویش را با دلیل های روشن فرستادیم و با آن ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به واسطه عدل قوام پیدا کنند. و آهن را فرستادیم که در آن نیرویی شدید و منافعی برای مردم است.

وَلِكُلِّ أُمَّهٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ.(۲)

برای هر امّتی رسولی است. پس آنگاه که رسولشان آمد در میان آن ها به عدل حکم می کند و آن ها مورد ستم واقع نمی شوند.

بنابراین خدای تعالی با فرستادن کتاب و دادن میزان به دست بندگان از آنان می خواهد که بر اساس آن دو در میان خود عدل و داد بر قرار سازند. و در برابر نافرمانی و ستم شمشیر را قرار داده تا آنان را به زور به عدل و داد پای بند کنند، امّا در طول تاریخ، سلاطین ستمگر و عالمان چاپلوس و منافقان آزمند چون منافع خود را در خطر می دیدند در مقابل پیامبران قیام کرده، با ایجاد رعب و وحشت و القای شبهات مردم را از یادگیری و پیروی فرمان های الهی باز داشته اند. امید است روزی خدای تعالی ستم و تباهی را به دست آخرین حجّت خود از روی زمین ریشه کن سازد و زمین ستم آلوده را با عدل و داد پرکند.

چکیده درس هفتم

 یکی از وظایف و اهداف بعثت پیامبران بیان مصالح و مفاسد موجود در طول زندگی بشر است که انسانها به جهت نداشتن اطّلاع کافی از کنه ساختمان وجودی خویش نمی توانند از آن اطّلاع دقیقی داشته باشند. و برای رسیدن به حکمت خلقتشان باز هم محتاج راهنماییهای آنان هستند تا بتوانند خود را در مسیر حکمت مورد نظر خالق متعال قرار دهند.

۱- . حدید(۵۷) / ۲۵.

۲- . یونس(۱۰) / ۴۷.

 عذاب و عقابِ بدون بیان، به بداهت عقل امری قبیح است. و بدیهی است که امر قبیح از خدای تعالی سر نمی زند. پس اگر خداوند سبحان بخواهد بندگانش را عقاب کند باید حجّت را بر آن ها تمام کند. و این کار را با فرستادن پیامبرانش و اعطای عقل به آن ها ــ که حجّت باطنی است ــ انجام داده است. پس یکی از اهداف مهمّ بعثت پیامبران اتمام حجّت بر خلق است.

 هدف خلقت، عبادت و بندگی خداست و برای رسیدن به این امر بشارت و انذار لازم است. خداوند متعال با بعثت پیامبران بندگانش را به بهشت بشارت داده و از جهنم ترسانیده است تا آنان در بندگی و عبادت خدای خویش از هیچ کوششی دریغ نکنند.

 بر قراری عدل و داد در میان مردم به معنای رعایت حقوق و شئون انسانها و عدم تجاوز و تعدّی از آن، از اهداف مهمّ پیامبران است. برای رسیدن به این هدف مقدّماتی از جمله معرفت و شناخت کامل از حقوق و توانایی های انسان ها و میزان مناسب برای این کار لازم است؛ که خداوند متعال با فرستادن پیامبران و انزال کتب و دادن میزان این امر را تحقق بخشیده است.

سؤالات

۱. ارتباط ارسال پیامبران را با قبح عقاب بلا بیان تشریح کنید.

۲. نقش بشارت وانذار را در عبادت بندگان تبیین کنید.

۳. نقش پیامبران الاهی در برقراری عدل اجتماعی چیست؟

ص:۱۰۵

درس هشتم: حکمت بعثت (۴)

اشاره

ص: ۱۰۷

اشاره :

«تعلیم و تربیت» و «یادآوری آیات و نعمتهای الهی» از مهم ترین اهـداف ارسال رسولان از سوی خـدای تعالی است. انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس به تفصیل با این دو هدف آشنا شود.

۲_۹. تعلیم و تربیت

اشاره

تعلیم و تربیت پایه و مایه همه کمالات انسانی است؛ و هیچ انسانی بدون آگاهی و معرفت و تربیت صحیح به هیچ کمالی نمی رسد. البتّه برای رسـیدن به هر نوع کمالی لازم است انسان علاوه بر شـناخت توانایی های خود آن ها را در جهت هدف خاص خویش قرار دهد و از هدر رفتن آن ها جلوگیری کند.

روشن است که تعلیم و تربیت مراتب فراوان دارد و بایـد از درجـات پایین شـروع و به تدریـج به مراتب بالا راه پیـدا کرد. پس همـان گـونه که تربیت و تزکیه نفس نیـاز به علم و دانش دارد؛ رسـیدن به علم و دانش نیز بـدون جهت دادن به توانـایی هـای جسـمی و روحی میسور نیست. پس تربیت و تعلیم و تزکیه بـدون وجود تعـاون و همکـاری ثمری به بار نمی آورد و نمی شود انسان به دنبال دانشی برود ولی جسم و

روح خویش را با آن هماهنگ نکند.

پس منظور از تربیت، هدفمند کردن توانایی های جسم و روح و متمرکز کردن در جهت و هدفی است که موجب کمال و سعادت انسان است. پیش تر گفتیم که هدف از خلقت انسان عبادت و بندگی خداوند متعال است. پس باید تعلیم و تربیت او نیز دور این محور بچرخد. انسان باید بداند که دوری از آن موجب تباهی و تیره روزی اوست. و چون این امر اهمیّت فراوانی دارد و ممکن است انسان به خاطر عدم تعلیم و تربیت درست از راهِ بندگی و عبادت خداوند متعال منحرف گردد؛ خداوند متعال پیامبرانش را پی در پی به سوی بندگانش گسیل داشته تا آنان را از دشواریها و مشکلات این راه آگاه سازند، اسباب لازم برای رسیدن به اوج کمال انسانی را به او یاد آوری کنند و شیوه های تربیت و تزکیه نفس را به او بیاموزند. تا او با رام کردن نفس خویش و قرار دادن آن در مسیر هدف انسانی اش، به سوی آینده ای روشن در حرکت باشد. خدای تعالی می فرماید :

هُوَ الَذی بَعَث فِی الأُمیّین رَسُولاً مِنْهُم یَتُولوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَیُزَکّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ آلکِتابَ وَالحِکْمَه وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ.(۱)

او کسی است که در میان مردمان امّی رسولی از خودشان مبعوث کرد که آیاتش را بر آن ها تلاوت و آنان را تزکیه می کند و کتاب و حکمت به آنها می آموزد اگر چه آن ها پیش از او در گمراهی آشکار بودند.

رَبَّنا وَآبْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَیُعَلِّمُهُمُ آلکِتابَ وَالحِکْمَهَ وَیُزَکّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ.(۲)

پروردگارا، در میان آنان رسولی از خود آن ها مبعوث کن که آیات تو رابر آنها تلاوت کند و کتاب و حکمت به آن ها بیاموزد و آن ها را تزکیه کند. همانا تو خدایی عزیز و حکیم هستی.

۱- . جمعه(۶۲) / ۲.

۲- . بقره(۲) / ۱۲۹.

هرچند این آیات درباره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده اند ولی روشن است که این امر اختصاص به ایشان ندارد و در مورد همه پیامبران و رسولان الهی صادق است. و شکّی نیست که یکی از وظایف مهمّ همه آن ها تعلیم و تربیت بوده است.

اصول تعلیم و تربیت پیامبران الهی عبارتند از :

۱ _ تذکّر و ت_وجّه دادن به خ_داون_د متع_ال ۲ _ دع_وت به عب_ادت و عب_ودیّت او ۳ _ اقرار و اعتقاد و تسلیم در مقابل او ۴ _ دوری از شیطان و وسوسه های او ۵ _ دوری از مستکبرین و طاغوت ۶ _ اقرار و اعتقاد به روز واپسین و حیات بعد از مرگ و جزای اعمال و بهشت و جهنّم ۷ _ تصدیق نبوّت و رسالت همه انبیای الهی و کتاب های آسمانی.

خدای تعالی می فرماید :

فَهَلْ عَلی آلرُّسُلِ إِلّا البَلاغُ آلمُبِ_ینُ * وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّ_هٍ رَسُولاً أَن اعْبُدُوا آللّهَ وَآجْتَنِبُوا آلطّاغُوتَ.(۱)

آیا بر رسولان جز رساندن آشکار امر دیگری است. و ما قطعاً در هر امّتی رسولی مبعوث کردیم بر اینکه خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری گزینید.

بَلْ تُؤثِرُونَ الْحَیاه الدُنیَا * وَالآخِره خَیرٌ وأبْقَی * إنَّ هذا لَفِی الصُحف الأولی * صحفِ إبْرَاهِیم ومُوسی.(۲)

بلکه زندگی دنیا را ترجیح می دهید در حالی که آخرت بهتر و باقی تر است. همانا این مطلب در نوشته های اوّل؛ نوشته های ابراهیم و موسی، موجود است.

و خداوند متعال پیامبرانش را از میان انسانها بر می گزیند تا با زبان خودِ آن ها با آنان سخن گویند و در تعلیم و تربیت و ابلاغ فرمان ها و تعلیمات الهی هیچ گونه

۱- . نحل(۱۶) / ۳۵و۳۶.

۲- . اعلی(۸۷) / ۱۶_۱۹.

مشکلی بوجود نیاید :

وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَـیِّنَ لَهُمْ.(۱)

و ما هیچ رسولی را نفرستادیم جز به زبان قومش تا برای آن ها بیان کند.

تلاش جدّی پیامبران در تعلیم و تربیت انسان ها

پیامبران الهی در رساندن احکام، فرمان ها و تعالیم خداوند متعال و تربیت بندگان الهی کوشش فراوان کرده و در این راه هیچ سستی یی به خود راه نداده اند و از همه امکانات خود در این راه بهره جسته و جان و مال خویش را فدای تعالیم آسمانی نموده اند؛ و از احدی هراسی به خود راه نداده، با توکّل به خدای سبحان وظایف خود را به خوبی ایفا کرده اند.

آلَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ آللّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلّا اللّهَ وَکَفی بِاللّهِ حَسِـیبا.(۲)

آنان که پیام های خدا را می رسانند و از خدا می ترسند و از احدی جز خدا نمی ترسند و خداوند در حساب رسی کافی است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) پشتکار آنان را در راه هدایت خلق ستوده، می فرماید :

رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّهُ عَدَدِهِمْ وَ لَا کَثْرَهُ الْمُکَذِّبِینَ لَهُم.(۳)

رسولانی که کمی تعدادشان و زیادی تکذیب کنندگانشان موجب کوتاهی آن ها نمی شود.

آنان از کمی اصحاب خود و زیادی دشمنان سستی به خود راه ندادند و در انجام وظایف خویش کوتاهی نکردند.

۱- . رعد(۱۳) / ۳۸.

۲- . احزاب(۳۳) / ۳۹.

۳- . نهج البلاغه، خطبه / ۱.

البتّه بایـد توجّه داشت که همه آنـان در عمل به آنچه بر امّتهایشان می آوردنـد پیش قـدم بودنـد. زیرا امام و پیشوای خلق باید پیش از دیگران به گفته هایش عمل کند و بعد از آنکه خود به خوبی آموخت و به دانسته هایش جامه عمل پوشانید، از مردم بخواهد که گفته های او را یاد گرفته، عمل نمایند. امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.(۱)

کسی که خود را امام مردم قراد داده است باید پیش از تعلیم دیگران نفس خویش را تعلیم کند و ادب کردنش به عمل قبل از ادب کردن به زبان باشد.و تعلیم دهنده نفس خویش و ادب کننده آن به بزرگ شـمردن سـزاوارتر از تعلیم دهنده مردم و ادب کننده آنهاست.

تبلیغِ عملی بهترین روش تبلیغ است. خدای سبحان می فرماید :

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنوا لِم تَقُولُونَ مَالاَ تفْعَلُون * كَبر مقتآ عِندَ الله أن تَقُولوا مَا لاَ تَفْعَلون.(۲)

ای مؤمنان چرا چیزی را می گویید که انجام نمی دهید؟ زورگویی بزرگی است نزد خدا که چیزی را که نمی کنید بگویید.

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الِاجْتِهَادَ وَ الصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ.(۳)

دعوت کنندگان مردم به غیر زبان هایتان باشید تا از شما تلاش و راستی و پرهیزکاری را ببینند.

پس انسان ابتدا باید خودش به آنچه به مردم می گوید عمل کند؛ تا مردم

۱- . نهج البلاغه، کلمات خصار / ۷۳.

۲- . صف(۶۱) / ۲و۳.

۳- . مشکات الانوار / ۴۶؛ بحارالانوار ۶۷/۳۰۹.

صداقت و راستی و جدّیت او را مشاهده کنند و در حقّانیت مدّعای او شکّ و تردید به خود راه ندهند و وسوسه های شیاطین جنّ و انس در آن ها تأثیری نکند. و به همین جهت است که پیامبران الهی برترین نمونه رفتاری به شمار می آیند و خداوند متعال بندگانش را دستور داده است که آنان را سرمشق خود قرار دهند.

قَد کَانَت لَکُم أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إبرَاهیم وَالّذِین مَعَه.(۱)

به یقین برای شما در ابراهیم و همراهان او الگویی خوب است.

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ.(۲)

به یقین برای شما در رسول خدا الگویی نیکو وجود دارد.

البتّه اگر انسانها در طول تاریخ به سخنان پیامبرانشان گوش می دادند و تعالیم را به خوبی فرا می گرفتند و در عمل به آن ها کوتاهی نمی کردند خداوند متعال نعمتهایش را بر آن ها ارزانی می داشت و برکاتش را بر آن ها فرو می فرستاد و آنان در ناز و نعمت به حیات خود ادامه می دادند. در قرآن کریم آمده است :

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا آلتَّوْراهَ وَالإِنْجِ_یلَ وَما أُنْزِلَ إِلَیْهِم مِنْ رَبِّهِمْ لأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ.(۳)

و اگر آن ها تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارشان برای آن ها نازل شده را، به پا می داشتند به یقین از بالای سرشان واز زیر پاهایشان می خوردند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ القُری آمَنُوا وَاتَّ_قَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرضِ.(۴)

و اگر اهالی آبادی ها ایمان آورده و تقوا می کردند برایشان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم.

ولی افسوس که هیچ پیامبری در هیچ قومی مبعوث نشد جز اینکه در میان آنان

۱- . ممتحنه(۶۰) / ۴.

۲- . احزاب(۳۳) / ۲۱

۳- . مائده(۵) / ۶۶.

۴- . اعراف(۷) / ۹۶.

گروهی سرمایه دار بی درد و کوتاه بین و دنیا طلب و ستمگران و سلطه طلبان خودکامه وجود داشتند که مانع ترویج و اشاعه تعالیم آنان شده، و از گرویدن مردم به آنان جلوگیری می کردند.

وَما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلّا قالَ مُ_تْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ * وَقالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوالاً وَأَوْلاداً وَما نَحْنُ بِمُعَ_ذَّبِینَ.(۱)

ما هیچ بیم دهنده ای در آبادیی نفرستادیم جز اینکه آنان که در رفاه بودند گفتند: همانا ما به آنچه فرستاده شده اید کافر هستیم. و گفتند: اولاد و اموال ما بیشتر است وما عذاب نخواهیم شد.

وَکَذلکَ مَا أرسَلنَا مِن قَبْلِكَ فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلّا قالَ مُ_تْرَفُوها إِنّا وَجَدنَا آبائنَا عَلَی أمَّه وَإِنَّا عَلَی آثَارِهِم مُقْتَدون.(۲)

و چنین بود که ما پیش از تو در هیچ آبادیی بیم دهنده ای نفرستادیم جز اینکه آنان که در رفاه بودند گفتند: ماپدرانمان را بر همین امر یافته ایم و همانا به آثار آن ها اقتدا خواهیم کرد.

با وجود این در هر جامعه ای که پیامبری مبعوث می شد، عدّه ای از مردمان تحت تأثیر تعالیم آنان قرار می گرفتند و از آن ها حمایت می کردند و جان و مال خویش را در راه آنان فدا می نمودند. و دوستی و الفت و برادری و اخلاق پسندیده در میان آنان بر قرار می گردید.

۲_۱۰. یاد آوری آیات و نعمتهای الهی و بقای عالم

اصل وجود انسان نعمتی است از خدای تعالی بر انسان. زیرا خلقت انسان بلکه همه مخلوقات بر پایه فضل و احسان پروردگار صورت گرفته است. وادامه حیات او نیز به فضل و احسان اوست. پس هر نعمتی که انسان در زندگی خود از آن استفاده

۱- . سبأ(۳۴) / ۳۴و۳۵.

۲- . زخرف(۴۳) / ۲۳.

می کنـد عطا و عنایت حقّ است؛ از اعضا و اندام های بدن خویش گرفته تا همه اسـباب و وسایل زندگی. امّا این انسان اگر به حـال خود رها شود هرگز متوجّه نعمتهای فراوان نخواهـد شـد. به همین جهت خـدای سـبحان پیامبرانش را مبعوث می کنـد تا نعمتهایش را بر بنـدگانش یاد آوری کننـد تا آنان در بنـدگی ولی نعمتشان ثابت و اسـتوار گردنـد. زیرا یاد نعمت، انسان را به شکر منعم رهنمون می شود. امام باقر (علیه السلام)می فرماید :

أَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَی موسی (علیه السلام) :أَحْبِبْنِی وَ حَبِّبْنِی إِلَی خَلْقِی. قَالَ مُوسَی: یَا رَبِّ، إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَیسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْکَ فَکَیْفَ لِی بِقُلُوبِ الْعِبَادِ؟ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ: فَذَکِّرْهُمْ نِعْمَتِی وَ آلَائِی فَإِنَّهُمْ لَا یَذْکُرُونَ مِنِّی إِلَّا خَیْرا.(۱)

خدای تعالی به موسی وحی کرد: مرا دوست بدار و خلقم را نیز دوسـتدار من کن. موسـی گفت: پروردگارا همانا تو می دانی که برای من احـدی محبوبتـر از تـونیست امّـا من به دلهـای بنـدگان چه راهی دارم؟ خداونـد به او وحی کرد: پس نعمت هـا و عطایای مرا به آنان یادآوری کن که آنان از من جز به خیر یاد نمی کنند.

امیر مؤمنان (علیه السـلام) نیز ارائه آیات قـدرت الهی را ــ از آسـمان و زمین گرفته تا اسـباب و مدت زندگی و مشـکلاتی که انسان را پیر می کند و حوادثی که بر انسانها فرود می آید؛ ــ همه را از وظایف و اهداف پیامبران شمرده است.

فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَه ل ...یُرُوهُمْ آیَاتِ الْمَقْدِرَهِ مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَ مَعَایِشَ تُحْیِیهِمْ وَ آجَالٍ تُفْنِیهِمْ وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَیْهِم.(۲)

پس در میان آنان رسولانش را مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی فرسـتاد تا... آیات قـدرت و توانایی را به آنان نشان دهد سقفی که بالای

۱- . قصص الأنبیاء/ ۱۶۱؛ بحارالانوار ۶۷/۲۲.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحارالانوار ۱۱/ ۶۰.

سرشان افراشته شده است و گهواره ای که در زیر پاهایشان قرار گرفته و اسباب عیش که آن ها را زنده می کند و اجل ها که آنان را می میراند و امراض دائمی که پیرشان می کند و حوادثی که پی در پی برمی آید.

و امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی بقای بهبود وضع عالم را از اهداف بعثت رسولان ذکر کرده، می فرماید :

قَالَ: قُلْتُ: لِأَيِّ شَيْءٍ يُحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ؟ فَقَالَ: لِبَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِه.(۱)

گفت: گفتم: سبب نیاز خلق به پیامبر و امام چیست؟ فرمود: بقای عالم بر درستی خود.

چکیده درس هشتم

تعلیم و تربیت یکی از وظایف مهمّ و اساسی پیامبران است. این دو با هم در تعاملند و هیچ کدام بدون دیگری به کمال نخواهد رسید. تربیت عبارت است از مهار کردن تواناییهای جسم و روح و متمرکز کردن آن ها در جهت و هدفی ویژه که عبارت است از: عبادت و بندگی خداوند سبحان.

تعالیم پیامبران الهی برای بشر، همه در زمینه رسیدن به عبادت و بندگی حق بوده است و بن مایه آن ها را معرفت خدا و ایمان به او و دوری از شیاطین و اعتقاد به معاد و بهشت و جهنّم و جزای اعمال تشکیل می دهد.

پیامبران در رساندن فرمان های حق و تعلیم و تربیت بندگان او از هیچ کوششی دریغ نکرده و در این راه از جان و مال خویش گذشتند.

همیشه در مقابل پیامبران گروهی از سرمایه داران کوتاه بین و سلطه جویان قرار داشتند؛ با وجود این عدّه ای از بندگان الهی با انذار و تبلیغ آنان از بندگی شیاطین و

۱- . علل الشرایع ۱/ ۱۲۳؛ بحارالانوار ۲۳/۱۹.

هوای نفس رهایی یافتند.

بیـان آیـات الهی و یاد آوری نعمتهای خداونـد سـبحان و بقای بهبود وضع عالم از مهم ترین اهـداف بعثت پیامبران الاهی به شمار می آید.

سؤالات

۱. مراد از تعلیم و تربیت به عنوان یکی از وظایف پیامبران الهی چیست؟

۲. اصول تعلیم و تربیت پیامبران الهی را بنویسید.

۳. بهترین روش تبلیغ کدام است؟ با استفاده از آیات و روایات این روش را تبیین کنید.

۴. بیان آیات الهی و یادآوری نعمتهای خداوند چه آثاری در زندگی انسانها دارد؟

ص:۱۱۷

درس نهم: ویژگیهای پیامبران (عصمت)

اشاره

ص: ۱۱۹

اشاره:

انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس با مباحثی همچون معنای عصمت، رابطه عصمت و اختیار، مقدّمات عصمت، انواع عصمت و لزوم عصمت پیامبران آشنا شود.

مفهوم ویژگیها اگر چه اختصاص و انحصار صفاتی را، به پیامبران و نفی آن ها را از دیگران در ذهن تداعی می کند؛ امّا منظور ما از آن ویژگی هایی است که بی تردید فرستادگان الاهی دارا هستند ولی نفی آن ها از دیگران مورد نظر نیست. یکی از ویژگیهایی که همه پیامبران آن را دارند «عصمت» است. به همین جهت ما آن را از جمله ویژگیهای پیامبران ذکر می کنیم اگر چه دیگران نیز آن را داشته باشند. در این درس به بررسی این ویژگی می پردازیم.

۱. معنای لغوی عصمت

«عصمت» در لغت به معنای امساک و منع و حفظ است. ابن منظور می گوید : «عصمت» در کلام عرب به معنای منع است. عَصَمَه، یَعْصِمه، عصماً؛ یعنی: منع و

حفظ کرد او را... ؛ و اعتصم فلان بالله؛ یعنی: به وسیله خدا خودداری ورزید.(۱)

۲. معنای اصطلاحی عصمت

معصوم در زبان شرع کسی را گویند که به لطف خداوند سبحان از هر گونه آلودگی به گناه و زشتی و پلیدی امتناع کند در حالی که توان آن ها را داشته باشد. و نیز سهو و نسیان و خطا در او راه نیابد و از اغوای شیطان به دور باشد. امام صادق (علیه السلام) معصوم را کسی می داند که به لطف خداوند سبحان از همه محارم الهی امتناع کند :

الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُمْتَنِعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِیعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی (وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ)(۲). (۳)

معصوم کسی است که به واسطه خدا از همه حرامهای خدا امتناع کند. و خداوند متعال می فرماید: «و کسی که به خدا دست آویزد قطعاً به راه راست هدایت یافته است».

۳. عصمت و اختیار

از آنچه در معنای اصطلاحی عصمت ذکر شد روشن گردید که عصمت پیامبران امری اختیاری است نه الزامی و اجباری. یعنی با اینکه آنان توانایی انجام گناهان و معاصی را دارند امّا از انجام آن ها امتناع می ورزند و دوری می کنند. روایتی هم که از امام صادق (علیه السلام) ذکر شد بیانگر همین نکته است. اما نباید نقش توفیق و تسدید و الطاف سبحانی را در این زمینه نادیده گرفت. باید دانست که خیلی از پیش زمینه های عصمت توسط خداوند سبحان در پیامبران ایجاد می شود.

۱- . لسان العرب ۱۲/۴۰۳و۴۰۴.

۲- . آل عمران(۳) / ۱۰۱.

۳- . معانی الاخبار/ ۱۳۲؛ بحارالانوار ۲۵/ ۱۹۴.

۴. مقدّمات عصمت

۴_۱. معرفت

معرفت و آگاهی نقش اساسی در عصمت دارد. انسان وقتی از حقیقت و واقعیّت چیزی، آگاه می شود و همه آثار و پیامدهای آن را کامل و صحیح می شناسد؛ ــ به ویژه اگر این معرفت و شناخت نسبت به همه آثار دنیوی و اخروی آن به صورت عیان و مشاهده و یقین کامل باشد؛ و آدمی همه آثار خوب و بد آن را در دنیا و آخرت، نسبت به خود و دیگران مشاهده کرده، همه را با تمام وجود خویش احساس کند؛ ــ آیا چنین انسانی در اعمال خویش تأمل نمی کند؟ و با آگاهی از سرانجام هول انگیز آن، باز هم به انجام آن می اندیشد؟ آیا انسان خردپیشه آگاهانه لب به زهر کشنده می زند؟! یا با داشتن یقین به فرجام دردناك خودكشی، به آن اقدام می كند؟!

با توجّه به این نکته و نیز با توجّه به گستره علم و آگاهی پیامبران و معرفت کامل آنان نسبت به حقایق دنیا و آخرت، و نیز شناخت کامل آن ها نسبت به آثار اشیا و اعمال در جهان هستی؛ آیا ممکن است باز هم به سوی گناه رفته یا حتّی به آن فکر کنند؟! ما انسانها از عالم آخرت و رویدادهای آن بی خبریم، امّا پیامبران از آن کاملاً آگاهند. ناآگاهی و غفلت ما از آن یکی از عوامل انحراف و عصیان ما است، و اگر آنجا را می دیدیم عصیان نمی کردیم و سراغ گناه نمی رفتیم. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ لَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَاب.(۱)

پس همانا شما اگر به عیان می دیدید آن را که مردگان از شما به عیان دیدند

۱- . نهج البلاغه، خطبه/ ۲۰؛ بحارالانوار ۳۹/ ۲۴۴.

به یقین نـاله می کردیـد و سـست می شدیـد و گوش فرا می دادیـد و فرمـان می بردیـد امّا آنچه آن ها به عیان دیدنـد از شـما پوشیده است و زود باشد که پرده برداشته شود.

بنـابراین تـأثیر علم و شـناخت در عصـمت و امتناع از معاصـی روشن است و هیـچ تردیـدی در آن نیست درباره علم پیامبران و چگونگی عالم شدن آنان در مباحث بعدی بحث خواهیم کرد.

۴_۲. تقوا و پارسایی

تقوا و پارسایی و اطاعت از اوامر و دستورهای الهی و پرهیز از گناهان، راه اطاعت و اجتناب از بـدیها را برای انسان هموار می سـازد. همـان گونه که عصـیان و ارتکـاب گناهـان موجب می شود راه معاصـی دیگر به روی انسان باز شود و انسان به آسانی مرتکب آن ها شود. امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكَبَائِرِ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِير.(۱)

گناهـان کوچـک راههـایی هسـتند به سوی گناهـان بزرگ. کسـی که از خـدا در گنـاه کم نترسـد در گنـاه زیاد از او نخواهد ترسید.

تقوا و پارسایی علاوه بر اینکه به طور مسـتقیم انسان را از گناه نگاه می دارد به صورت غیر مستقیم نیز عصمتی برای انسان می آورد. زیرا به واسـطه تقوا و اطـاعت از خـدا چشم دل انسـان باز می شود و بر دانش و معرفت او افزوده می شود و این ــ همان گونه که گفتیم ــ از عوامل مهم عصمت به شمار می رود. خدای تعالی می فرماید :

۱- . عیون اخبار الرضا ۱/۱۹۳؛ بحارالانوار ۶۸/ ۱۷۴.

وَإِنْ تُــطِــیعُوهُ تَهْتَدُوا.(۱)

واگر از او فرمان برید هدایت پیدا می کنید.

إِنْ تَتَّــقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً.(۲)

اگر از خدا تقوا کنید برای شما اسباب تمییز قرار می دهد.

۴_۳. دوری از شیطان

شیطان و اغوای او از عوامل مهم ارتکاب گناه و نسـیان و لغزش آدمی است. بدیهی است کسی که از نفوذ شیطان دور باشد از برخی گناهـان و لغزشـها عصـمتی خواهـد یافت. عـدم نفوذ شـیطان در پیامبران الهی به اعتراف خود او روشن و بـدیهی است. خدای سبحان می فرماید :

فَبِعِزَّتِک لَأُغْوِیَــنَّهُمْ أَجْمَعِــین الاَّ عِبَادکَ مِنْهُم المخلَصِین.(۳)

پس به عزّت تو به یقین همه آن ها را اغوا خواهم کرد جز بندگانت را از جمله بندگان مخلص را.

در اینکه پیامبران الهی از مصادیق بارز مخلصین هستند هیچ شکّ و تردیدی نیست.

۴_۴. طینت پاک و اصلاب و ارحام پاکیزه و تغذیه مناسب

آب و خاک و تغـذیه مناسب و محیط زندگی در روح و جسم انسانی بی تأثیر نیست. تأثیر سـلامت روح و جسم هم در کردار و رفتار آدمی معلوم و روشن است. روایات فراوانی از اهل بیت (علیهم السـلام) در تأثیر غذا و میوه و کردار انسان در روشنایی یا تاریکی و قساوت دل او به دست ما رسیده است. به عنوان مثال از آثار انار، حیات

۱- . نور(۲۴) / ۵۴.

۲- . انفال(۸) / ۲۹.

۳- . حجرات(۴۹) / ۷.

قلب و روشنایی روح و دوری از شیطان ذکر شده است. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

فِی کُلِّ حَبَّهٍ مِنَ الرُّمَّانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِی الْمِـعِدَهِ حَیَاهٌ لِلْقَلْبِ وَ أَمَانٌ لِلنَّفْسِ مَنْ مَرَضِ وَسْوَاسِ الشَّیْطَانِ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً.(۱)

در هر دانه ای از انار وقتی در معده مستقرّ شود حیات روح و چهل روز امان برای نفس از مرض وسوسه شیطان وجود دارد.

خدای سبحان از آغاز عنایت خاصّی به فرستادگان خویش دارد. و این توجّه در خلقت آن ها لحاظ شده، و آنان را از طینتی ویژه آفریده و در صُلب ها و رَحِم های پاکیزه قرار داده است. امام زین العابدین (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّبِیِّینَ مِنْ طِینَهِ عِلِّیِّینَ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمـُومِنِینَ مِنْ تِلْکَ الطِّینَهِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمـُومِنِینَ مِنْ دُونِ ذَلِک.(۲)

همانا خداوند متعال روح و بدن های پیامبران را از طینت علیّین آفرید و روح های مؤمنین را هم از آن طینت آفرید و خلق بدن های مؤمنین را از قسمت پایین آن قرار داد.

و امام صادق (علیه السلام) تصریح می کند که خداوند متعال همه پیامبران را از نسل پیامبران قرار داد و آنان را در اصلاب و ارحام پاکیزه جای داد و هیچگاه کارهای ناشایست جاهلیّت دامن آنان را آلوده نکرد.

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً قَطُّ مِنْ غَیْرِ نَسْلِ الْأَنْبِیَاء... طُهِّرُوا فِی الْأَصْلَابِ وَ حُفِظُوا فِی الْأَرْحَامِ لَمْ یُصِبْهُمْ سِفَاحُ الْجَاهِلِیَّهِ وَ لَا شَابَ أَنْسَابَهُم.(۳)

خداوند هیچ پیامبری را از نسل غیر پیامبران مبعوث نکرد... پیامبران در

۱- . الخصال/ ۶۳۶؛ وسائل الشیعه ۲۵ / ۲۸؛ بحارالانوار ۱۰/ ۱۱۴.

۲- . کافی ۲/۲؛ علل الشرایع ۱/ ۱۱۶؛ بحارالانوار ۵ / ۲۳۹.

۳- . احتجاج ۲/ ۳۳۶؛ بحارالانوار ۱۰/۱۶۴.

اصلاب پاک بودند و در رحم ها محافظت شدند و بی عفتی زمان جاهلیّت به آنان نرسید و نسب آن ها در هم نیامیخت.

تأثیر پاکیزگی و خلوص طینت و آب و گل انسان و پالودگی او در اصلاب و ارحام در دوری او از گناهان و زشتیها قابل تردید نیست.

حضرت در ادامه همین حدیث دلیل این امر را نیز روشن کرده، می فرماید:

اخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أُناساً طَهَّرَ مِیلَادُهُمْ وَ طَیَّبَ أَبْدَانَهُمْ وَ حَفِظَهُمْ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ أَخْرَجَ مِنْهُمُ الْأَنْبِیَاءَ وَ الرُّسُلَ فَهُمْ أَزْکَی فُرُوعِ آدَمَ. فَعَلَ ذَلِکَ لَا لِأَمْرٍ اسْتَحَقُّوهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَکِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ حِینَ ذَرَأَهُمْ أَنَّهُمْ یُطِیعُونَهُ وَ یَعْبُدُونَهُ وَ لَا یُشْرِکُونَ بِهِ شَیْئاً فَهَؤُلَاءِ بِالطَّاعَهِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْکَرَامَهَ وَ الْمَنْزِلَهَ الرَّفِیعَهَ عِنْدَه.(۱)

خداوند از فرزندان آدم انسانهایی را برگزید، ولادت آن ها را پاک کرد و بدن هایشان را پاکیزه گرداند و آنان را در صلب های مردان و رحم های زنان محافظت کرد و از آن ها پیامبران و رسولان را بیرون آورد، پس آنها پاکیزه ترین شاخه های آدم هستند. این کارها را نه به خاطر استحقاقشان از خدای متعال برایشان انجام داد ولی خدا آنگاه که آنان را آفرید اطلاع داشت که اطاعتش خواهند کرد وعبادتش خواهند نمود و چیزی را شریک او قرار نخواهند داد پس آنان به اطاعت از خدا، به این کرامت و مقام والا نزد خدا رسیدند.

پس آنان پیش از آنکه به دنیا بیایند مورد توجّه حضرت حق بودند و خدای سبحان به جهت آنکه آنان از سایر بندگانش در اطاعت او مقدّم بودند؛ مقام نبوّت و رسالت را فقط به آنان عطا فرموده؛ و همواره آنان را در همه حالات مورد توجّه و محافظت و حمایت خویش قرار داده است.

۱- . احتجاج ۲/ ۳۴۰؛ بحارالانوار ۱۰/۱۷۰.

۵. انواع عصمت

عصمت را می توان ــ با توجّه به متعلّق آن ــ به عصمت از گناه و عصمت از سهو ونسیان و لغزش و عصمت از هر گونه آلودگی و پلیدی در اصلاب و ارحام تقسیم کرد.

همان گونه که گفتیم پیامبران از همه گونه های عصمت برخوردار بودند و در تمام حالات خویش به لطف و عنایت الهی از هر گونه پلیدی و زشتی و سهو و نسیان و گناه پاک بودند.

بدین ترتیب روشن می شود که آنان در اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن ــ چنان که خواهیم گفت ــ از هر گونه سهو و نسیان و پیروی از هوای نفس و نفوذ شیطان مصون بودند. و البتّه روح القدس نیز در عصمت آنان سهم عظیم داشته است که در بخش های آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

۶. لزوم عصمت پیامبران

در ادامه این مبحث خواهیم گفت که پیامبران الهی حجّتهای مطلق خداوند سبحان بر آفریدگان او هستند. حجّت یعنی دلیل و برهان. بنابراین کسی که از زشتی وپلیدی و گناه دور نباشد؛ چگونه می تواند حجّت مطلق الاهی بر خلق باشد؟ به همین جهت است که امام رضا (علیه السلام) رسولان الهی را معصوم و مصون از هر گونه خطا و لغزش می داند؛ و حجّیت و شاهد بودن آن ها را بر خلق از علوم و حکمتهای سرشاری می داند که در قلبهای آن ها جای دارد :

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَهِ وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَاماً فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يُحَيَّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلَ وَ الْعِثَارَ يَخُصُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى

خَلْقِه.(۱)

همانا بنده آنگاه که خدا او را برای امور بندگانش برمی گزیند سینه او را برای این امر فراخ می کند و در قلب او چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و علم را به او الهام می کند پس بعد از آن در هیچ جوابی فرو نمی ماند و از حق در تحیّر نمی شود. و او معصوم و مؤیّد و موفّق و مورد تسدید الهی است از خطاها و لغزش ها و لیز خوردن ها در امان است. خداوند او را به این امور اختصاص داده است تا حجّت او بر بندگانش و گواه او بر خلقش باشد.

از سوی دیگر ــ چنان که خواهیم گفت ــ پیامبران الهی تنها کسانی هستند که از سوی خدای تعالی برای رساندن اخبار و وحی الهی به مردم انتخاب شده اند. پس آنان باید از هرگونه سهو و نسیان و هوای نفس و نفوذ شیطان وغفلت، معصوم و مصون باشند؛ تا بتوانند اخبار الهی را بدون هیچگونه تصرّفی به مردم ابلاغ کنند.

در درسهای پیشین گفتیم که یکی از اهداف مهمّ پیامبران الهی اتمام حجّت بر بندگان الهی است. بدیهی است چنین شخصیّتی باید از هر جهت سالم و صالح بوده و در علم و تقوا و عمل به احکام الهی و خوی های نیکو، از همه بندگان برتر باشد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِی.(۲)

همانا خداوند کسی را در روی زمین حجّت قرار نمی دهد که از چیزی سؤال شود و بگوید: نمی دانم.

ونیز می فرماید :

أَ تَرَى مَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أُمُورِهِمْ؟!(۳)

۱- . کافی ۱ / ۲۰۱؛ بحارالانوار ۲۵/ ۱۲۷.

۲- . کافی ۱ / ۲۲۷؛ بصائرالدرجات/ ۱۳۶؛ بحارالانوار ۲۶/۱۸۳.

۳- . بصائرالدرجات / ۱۲۲.بحارالانوار ۲۶/ ۱۳۸.

آیا می گویی: خداوند کسی را که حجّت بر خلقش قرار داده چیزی از امور آن ها بر او پوشیده می ماند؟!

درست به همین جهت است که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) بعـد از آنکه پیامبران را حجّتهای خـدا معرفی می کنـد؛ می فرماید: آنان به وحی الهی عمل می کنند :

إِنَّمَا الْأَنْبِیَاءُ حُجَجُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ النَّاطِقُونَ بِکِتَابِهِ الْعَامِلُونَ بِوَحْیِه.(۱)

همانا پیامبران حجّت های خدا بر روی زمین و سخنگویان کتابش و عمل کنندگان به وحی او هستند.

البتّه پیش تر گفتیم که پیامبران حجّت های ظاهری خداونـد بر بنـدگان اوینـد؛ و عقل حجّت باطنی است؛ که این دو به کمک همدیگر حجّت را بر خلق تمام می کنند. بنابراین هیچکدام به تنهایی نمی توانند حجّت کامل و کافی باشند.

چکیده درس نهم

ویژگیهای پیامبران الهی اموری هسـتند که پیامبران حتماً بایـد آن ها را داشـته باشـند. ولی لزومی نـدارد که دیگران آن ها را نداشته باشند.

عصمت در لغت به معنای امساک و منع و حفظ است و در لسان شرع امتناع از هر گونه گناه و زشتی و پلیدی و مصون بودن از هر گونه سهو و نسیان و غفلت است.

عصـمت در پیـامبران بـدین معنـا نیست که آن هـا دیگر توان هیـچ گناهی را ندارنـد. بلکه آنان با اینکه توان گناه را دارنـد، مرتکب آن نمی شوند.

علم و آگاهی تأثیر فراوانی در دوری از گناه و معاصی دارد.

تقوا و پارسایی علاوه بر اینکه مسـتقیماً موجب دوری از گناه می شود به صورت غیر مستقیم و با فزونی بخشیدن به معرفت و آگاهی آدمی، عصمت و پرهیزکاری می آورد.

۱- . دلائل الامامه / ۱۵؛ مستدرک الوسائل ۱۴ / ۲۰۴؛ بحارالانوار ۱۰۰/۲۶۹.

دوری از شیطان هم زمینه دیگری است برای تحقّق ملکه عصمت.

پـاکی طینت و خمیر مایه وجود انسان و جای گرفتن در اصـلاب و ارحام پاکیزه و قرار گرفتن در محیط های سالم و اسـتفاده از غذاهای مناسب و سلامت روح و جسم تأثیر فراوانی در آلوده نشدن به بدیها و زشتیها دارد.

چون پیامبران حجّتهای الهی و حاملان وحی اند پس باید معصوم باشند.

پیامبران حجّتها و برهانهای مطلق خداونـد بر آفریده های اویند؛ که با بودن آن ها در میان مردم حجّت الهی بر آن ها از تمام جهات تمام می گردد.

سؤالات

۱. مراد از ویژگیهای پیامبران چیست؟

۲. معنای لغوی و اصطلاحی «عصمت» را بنویسید.

۳. رابطه عصمت و اختیار را تبیین کنید.

۴. مقدّمات عصمت را نام ببرید.

۵. نقش معرفت در «عصمت» را توضیح دهید.

۶. انواع عصمت ـ با توجه به متعلّق آن ـ را نام ببرید.

۷. لزوم عصمت پیامبران را اثبات کنید.

ص:۱۳۱

درس دهم: ویژگی های پیامبران (علم)

اشاره

ص: ۱۳۳

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس راههای عالم شدن پیامبران الاهی را بداند و با حدود علم ایشان آشنا شود.

علم پیامبران از جهات گوناگون مورد بحث و بررسی است :

الف: علم آن ها تعلیمی و کسبی نیست بلکه علم وهبی و عطیّه پروردگار است.

ب: توارث علوم انبیا

ج: حدود علم انبیا

د: رابطه علم و حجّت بودن

ه : رابطه علم و عصمت

و: رابطه علم و قدرت و معجزه

درباره موضوع چهارم و پنجم در مبحث «عصمت پیامبران» به اجمال سخن گفتیم. موضوع ششم نیز در مبحث «راه های شناخت پیامبران» بررسی خواهد شد. اینک به سه مسأله آغازین می پردازیم.

۱. راه عالم شدن پیامبران

در روایات به صراحت بیان شده است که خداوند متعال علم را به آن بزرگواران الهام کرده و در قلب آن ها قرار می دهد و یا به آن ها تلقین می شود. امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَهِ وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَاماً فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يُحَيَّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ.(۱)

همانا بنده آنگاه که خدا او را برای امور بندگانش برمی گزیند سینه او را برای این امر فراخ می کند و در قلب او چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و علم را به او الهام می کند پس بعد از آن در هیچ جوابی فرو نمی ماند و از حق در تحیّر نمی شود.

و در حدیثی دیگر آمده است که روزی تعدادی از یهودیان بر امام صادق (علیه السلام) وارد شده، مسائلی را طرح کردند و از جمله می گفتند که پیامبران و اولاد آنان بدون اینکه استادی ببینند ،یاد می گیرند؛ و علم به آن ها تلقین می شود. آیا شما هم اینگونه هستید؟ امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) می گوید: من در آن روز پنج سال بیشتر نداشتم؛ حضرت مرا پیش خوانده، دعایی خواند. سپس به آنان فرمود: هر چه به ذهنتان می آید از او سؤال کنید. آنان گفتند: او خردسال است و چیزی نمی فهمد. گفتم: برای یاد گرفتن سؤال کنید؛ نه برای مشتبه کردن امور برای او.

قَالُوا: فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَوْلَادَهُمْ عَلِمُوا مِنْ غَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ أُوتُوا الْعِلْمَ تَلْقِيناً....

فَهَلْ أُوتِيتُمْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): ادْنُهْ يَا مُوسَى، فَدَنَوْتُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِنَصْرِكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ: سَلُوهُ عَمَّا بَدَا لَكُمْ.

۱- . کافی ۱/۲۰۱؛ معانی الاخبار/ ۱۰۰؛ بحارالانوار ۲۵/ ۱۲۷.

قَالُوا: وَ کَیْفَ نَسْأَلُ طِفْلًا لَا یَفْقَهُ؟

قُلْتُ: سَلُونِی تَفَقُّهاً وَ دَعُوا الْعَنَت.(۱)

گفتند: همانا پیامبران و فرزندان آن ها بدون آموزش دانا شده اند و دانایی را به تلقی_ن داده شده اند... آیا شما هم این عل_م را داده شده ای_د؟ ام_ام صادق (علیه السلام) فرمود: ای موسی پیش بیا. پس من جلو رفتم و حضرت دست خویش را بر سینه من کشید و آنگاه فرمود: خداوندا به نصرت خویش یاریش کن به حقّ محمّد و آل او. سپس فرمود: از هر چیزی که می خواهید سؤال کنید.

گفتند: چگونه از کودکی که چیزی نمی داند سؤال کنیم؟

گفتیم: برای فهم و یادگیری سؤال کنید و مشتبه کردن امر بر او را رها سازید.

در مورد توارث علم پیامبران نیز حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که پیامبران به هنگام رحلت، علم و ایمان و اسم اکبر و میزان علم و آثار نبوّت را به پیامبر بعدی و یا وصیّ خودشان منتقل می کردند.

فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّهُ آدَمَ (علیه السلام) وَ اسْتَکْمَلَ أَیَّامَهُ أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ أَنْ یَا آدَمُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُکَ وَ اسْتَکْمَلْتَ أَیَّامَکَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِی عِنْدَکَ وَ الْإِیمَانَ وَ الِاسْمَ الْأَکْبَرَ وَ مِیرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ فِی الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ عِنْدَ هِبَهِ اللَّهِ فَإِنِّی لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِیمَانَ وَ الِاسْمَ الْأَکْبَرَ وَ آثَارَ النُّبُوَّهِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ لَنْ أَدَعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِیهَا عَالِمٌ یُعْرَفُ بِهِ دِینِی.(۲)

آنگاه که نبوّت آدم (علیه السلام) به پایان رسید و روزهایش را به اتمام رساند خداوند متعال به او وحی کرد که: ای آدم، نبوّت تو تمام شد و روزهایت به سر آمد پس علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم وآثار

۱- . قرب الاسناد/ ۱۳۲؛ الخرائج والجرائج ۱ / ۱۱۵؛ بحارالانوار ۱۷/۲۲۵.

۲- . کافی ۸ / ۱۱۳؛ کمال الدین / ۲۱۴؛ بحارالانوار ۱۱/۴۳.

علم نبوّت را در هبه الله قرار ده که از فرزندان و اعقاب تو است، پس همانا من علم و ایمان و اسم اکبر و آثار نبوّت را از فرزندان اعقاب تو تا روز قیامت قطع نخواهم کرد و زمین را بدون عالمی که به واسطه او دینم شناخته شود، رها نخواهم کرد.

این امر همواره تداوم یافته تا اینکه همه علوم پیامبران اکنون در پیش حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد آمده است.

یکی از علومی که به توارث از پیامبران پیشین به پیامبران و اوصیای پسین منتقل می شود. علم اسماء است که خداوند متعال آن را به حضرت آدم (علیه السلام) تعلیم فرموده بود و با آن بر فرشتگان اتمام حجت فرمود. ظاهر حدیث یاد شده نیز به این امر دلالت دارد. علاوه بر اینکه در حدیثی دیگر نیز ــ که نظیر حدیث یاد شده است ــ به این امر تصریح شده است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

فَلَمَّا دَنَا أَجَلُ آدَمَ أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنْ یَا آدَمُ: إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رَافِعُ رُوحِک....

فَأَوْصِ إِلَیْهِ وَ سَلِّمْ إِلَیْهِ مَا عَلَّمْتُکَ مِنَ الْأَسْمَاءِ والإسْمَ الأعظَمَ فَاجْعَلْ ذلِک فی تَابُوتٍ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ لَا یَخْلُوَ الْأَرْضُ مِنْ عَالِمٍ یَعْلَمُ عِلْمِی وَ یَقْضِی بِحُکْمِی أَجْعَلُهُ حُجَّةً لِی عَلَی خَلْقِی.(۱)

آنگاه که اجل آدم نزدیک شد خداوند به او وحی کرد که: ای آدم من تو راقبض روح می کنم و روحت را بالا می برم... پس به او وصیّت کن و اسم ها و اسم اعظم که به تو تعلیم کردم به او واگذار کن و آن را در تابوتی قرار ده که من دوست دارم زمین از عالمی که علم مرا می داند و به حکم من داوری می کند، خالی نماند. من او را حجّت خویش بر خلقم قرار می دهم.

۱- . تفسیر عیاشی ۱/۳۰۶؛ بحارالانوار ۲۳/۵۹.

۲. حدود علم پیامبران

روشن است که پیامبران از جهت علمی در یک درجه نیستند. برخی از آن ها در علم و معرفت بر برخی دیگر برتری دارند. به عنوان مثال از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که خداوند متعال اسم اعظم را هفتاد و سه حرف قرار داد و از آن بیست و پنج حرف به حضرت آدم و بیست و پنج حرف به حضرت نوح و هشت حرف به حضرت ابراهیم و چهار حرف به حضرت موسی و دو حرف به حضرت عیسی و هفتاد و دو حرف به حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) آموخت.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفاً. وَ أَعْطَى نُوحاً مِنْهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفاً وَ أَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرُفٍ. وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ. وَ كَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ بِهِمَا الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ. وَ أَعْطَى مُحَمَّداً اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً؛ وَ احْتَجَبَ حَرْفاً لِئَلَّا يُعْلَمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِ الْعِبَادِ.(۱)

همانا خداوند متعال اسم اعظم را هفتاد و سه حرف قرار داد. بیست و پنج حرف از آن را به آدم داد. و به نوح هم بیست و پنج حرف عطا کرد. و به ابراهیم هشت حرف داد. و به موسی چهار حرف داد. و به عیسی دو حرف داد که با آن دو مردگان را زنده می کرد و کوران مادر زاد و پیسی را شفا می داد. و به محمّد هفتاد و دو حرف داد و یکی را پوشاند تا آنچه در نفس اوست دانسته نشود و بداند آنچه در نفس بندگان است.

علاوه بر اینکه جریان حضرت خضر و حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن کریم به صراحت دلالت دارد که حضرت خضر چیزی می دانست که حضرت موسی از آن آگاهی نداشت. خدای تعالی می فرماید :

۱- . بصائرالدرجات / ۲۰۸؛ بحارالانوار ۱۱/۶۸.

قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَت_َّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشْداً.(۱)

موسی به او گفت: آیا تو را دنباله روی بکنم تا از آنچه رشد بوده و یادگرفتی به من یاد دهی.

و در اینکه پیامبران علم طبّ و نجوم را می دانستند روایاتی آمده است.(۲)

و نیز در روایتی تصریح شده است که پیامبران از زیر عرش تا زیر خاک، همه را می شناسند. و این کنایه از علوم فراوان آنهاست. امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ فِی الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَوْصِیَاءِ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ... فَبِرُوحِ الْقُدُسِ یَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَی مَا تَحْتَ الثَّرَی.(۳)

همانا در پیامبران و اوصیا پنج روح است... پس ای جابر به روح قدسی می شناسند آن را که زیر عرش است تا زیر خاک.

در حدیثی دیگر از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که ما پیامبران، پشت سرمان را همچون پیش رویمان می بینیم. چشمهای ما می خوابد ولی دل ما نمی خوابد.

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ : تَنَامُ عُیُونُنَا وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُنَا وَ نَرَی مِنْ خَلْفِنَا کَمَا نَرَی مِنْ بَیْنِ أَیْدِینَا.(۴)

ما گروه پیامبران چشمانمان می خوابد ولی قلبهایمان نمی خوابد از پشت سر می بینیم همانطور که از پیش رو می بینیم.

و در حدیثی دیگر آمده است که علوم انبیاء برتر و بیش تر از علوم همه مردم هم روزگار آنهاست امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ وَ الْأَئِمَّهَ : یُوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ یُؤْتِیهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِکَمِهِ مَا لَا

۱- . کهف(۱۸) / ۶۶.

۲- . بحارالانوار ۱۰/۷۴ و ۴۸/۱۴۶ و ۵۸/۲۳۵.

۳- . کافی ۱/۲۷۲؛ بحارالانوار ۲۵/ ۵۵.

۴- . بصائرالدرجات/ ۴۲۰؛ بحارالانوار ۱۱/۵۵.

يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِم.(۱)

همانا پیامبران و امامان (علیهم السلام) را خداوند توفیق داده واز علم مخزون و حکمت هایش به اندازه ای به آن ها داده است که به غیر آن ها نداده است پس علم آن ها بالاتر از علم اهل زمانشان است.

البتّه این امر در حالت کلی درست و صحیح است که همه پیامبران علومشان بالاتر و بیش تر از علوم اهل زمانشان باشد. ولی ممکن است خداوند متعال در موردی خاصّ به شخص یا موجودی دیگر علمی را عطا کند که به پیامبرش عطا نفرموده است. البتّه این امر حکمت و مصلحتی دارد. به عنوان مثال در مورد حضرت سلیمان نقل شده است که حضرت سلیمان زبان پرندگان را می دانست. و آنگاه که هُدهُد را در میان پرندگان ندید، بر او خشم گرفته، به مرگش تهدید کرد؛ مگر اینکه برهانی آشکار بر نبودن خویش بیاورد. و خشم سلیمان از آن جهت بود که هُدهُد آب یاب او بود. و آگاهی یی داشت که به حضرت سلیمان عطا نشده بود. با این که باد و مورچه ها و انس و جن و شیاطین همه فرمانبرش بودند، ولی محلّ آب را زیر هوا نمی دانست.

إِنَّ سُلَيمانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَّ فِي أَمْرِهِ: (فَقالَ مالِيَ لا أَرى الهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الغائِبِينَ)(۲) فَقَدَهُ فَغَضِبَ عَلَيْهِ فَقَالَ : (لَأُعَذِّبَنَّهُ

عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ) وَ إِنَّمَا غَضِبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهَذَا؛ وَ هُوَ طَائِرٌ قَدْ أُعْطِىَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيمانُ وَ قَدْ كَانَتِ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ وَ الْمَرَدَةُ لَهُ طَائِعِينَ وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ كَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُه.(۳)

سلیمان بن داود وقتی هُدهُد را گم کرد و در امر او شک کرد «پس گفت : چگونه است که هُدهُد را نمی بینم یا او از غایبان است». او را گم کرد وبر

۱- . ر.ک: کافی ۱/ ۲۰۱؛ کمال الدین ۲/ ۶۷۸؛ معانی الاخبار/ ۱۰۰؛ بحارالانوار ۲۵/۱۲۷.

۲- . رعد(۱۳) /۳۰.

۳- . کافی ۱/۲۲۶؛ بحارالانوار ۱۴ / ۱۱۲.

او غضب نمود و گفت: «به حتم او راعـذاب شدیـد خواهم کرد یـا ذبحش می کنم یـا اینکه دلیلی آشکار برایم بیـاورد». دلیل غضـب او ایـن بـود کـه هُدهُد او را بـه آب راهنمـایی می کرد. پس این پرنـده ای است که چیزی به او داده شـده است که به سلیمان داده نشـده است در حالی که باد، مورچگان، انس، جن، شـیاطین و گردن کشان از او فرمان می برنـد امّا او محلّ آب در زیر هوا را نمی دانست و پرنده آن را می شناخت.

پس هیـچ امتنـاعی نـدارد که خداونـد متعال در موردی خاصّ علمی را به پیامبرش به جهت حکمتی خاص عطا نکنـد؛ ولی به شخص یـا موجودی دیگر عطـا کنـد. البتّه روشن است حـتّی این مورد خـاصّ نیز به گونه ای نیست که حجّیّت پیـامبر الهی زیر سؤال برود و بر عصمت و نبوّت او خدشه وارد شود.

دربـاره حـدود علم پیـامبران نیز پیش تر گفتیم که خداونـد متعـال هیـچ کسـی را به پیامبری مبعوث نمی کنـد جز آنکه عقل و خردش از همه بالاتر باشد.

همین طـور در مورد علم پیـامبران روایـاتی وارد شـده است که خداونـد متعـال را دو گونه علم است. که یکی را به پیـامبران و فرشـتگان تعلیم می دهد و دیگری نزد او مخزون و مکنون است. و هیچ کسی از آن اطّلاع ندارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَیْنِ: عِلْمٌ مَکْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا یَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِکَ یَکُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِیَاءَهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ.(۱)

همانـا خـدا را دو علـم هسـت: علمی پوشـیده و مخزون که جز او کسـی آن را نمی دانـد و بـدا از این علم است و علمی که به فرشتگان، رسولان و پیامبرانش تعلیم داده است و ما آن را می دانیم.

درباره این «علم» در بحث «بداء» در کتاب عدل بیشتر توضیح داده شده است.

در بحث علم پیامبران نکته دیگری نیز در خور توجّه است؛ و آن اینکه پیامبران

۱- . کافی ۱/۱۴۷؛ بصائرالدرجات / ۱۰۹؛ بحارالانوار ۲۶/ ۱۶۳.

گواهان امم خویش اند. و روشن است که گواهی و شـهادت وقتی درست است که شخص شاهد حضور داشته و مورد ادّعا را شهود کرده باشد. بدیهی است که این امر هم ارتباط مستقیم با علم پیامبران و حدود آن دارد.

چکیده درس دهم

 علوم پیـامبران الهی کسبی نیست بلکه خداونـد متعال علومی را به آن ها الهام کرده و در قلب آن ها قرار می دهـد و به آنان تلقین می نمایـد. علاـوه بر این علومی هم برای آنهـا به توارث منتقل می شود و پیامبران پسـین وارث علوم پیامبران پیشـین می شوند.

 پیامبران الهی از نظر علم درجات و مراتب متفاوت دارند.

 آنان از زیر عرش گرفته تا زیر کره خاکی همه را به واسطه روح القدس آگاهی پیدا می کنند.

 آنان پشت سرشان را چون پیش رو می بینند و خواب در دلهای آن ها وارد نمی شود.

 علـم پیـامبران بالاـتر و برتر از علـوم همه اهـل زمانشـان است. ولی ممکن است در مـوردی خـاصّ به جهت حکمـتی خـاصّ خداوند متعال به شخصی یا موجودی علمی را عطا کند؛ که به پیامبرش آن را نداده باشد.

 علم خداوند متعال دو گونه است که یکی از آن را حتّی پیامبران هم نمی دانند و امور بدائی از آن گونه است.

سؤالات

۱. امتیاز علم پیامبران نسبت به سایر بندگان خدا چیست؟

۲. چند مورد از راههای انتقال علم الاهی به پیامبران را بنویسید.

۳. یکی از علومی را که از پیامبران پیشین به پیامبران و اوصیاء پسین به ارث می رسد نام ببرید.

۴. آیـا درجـات علمی پیـامبران متفـاوت است؟ این موضوع را با توجّه به حـدیث امام صادق (علیه السـلام) در مورد اسم اعظم تبیین کنید.

۵. در مورد «روح القدس» توضیح دهید.

۶. آیا ممکن است درعصـر یک پیامبر موجودی غیر از او علمی داشـته باشد که آن پیامبر دارا نباشد؟ پاسخ خود را به آیات و روایات مستند کنید.

۷. بر اساس روایات علم خدا دو گونه است. این مطلب را تبیین فرمایید.

۸. رابطه گواه بودن پیامبران بر امّت با علم الاهی ایشان چیست؟

ص:۱۴۳

درس یازدهم: سایر ویژگیها

اشاره

ص: ۱۴۵

اشاره :

انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس امور زیر را نیک بداند :

ــ به برخی از پیامبران مقام امامت و وجوب طاعت نیز اعطا شده است.

ــ پیامبران گواهان امّتها هستند.

ــ پیامبران از جنس بشر و مرد هستند.

ــ خدا بر اساس حکمتهایی پیامبران خود را به اموری مبتلا می سازد.

ــ رؤیای پیامبران همواره راست است.

ــ پیامبران دارای مکارم اخلاق هستند.

۱. امامت و وجوب طاعت پیامبران

این بحث به تفصیل در کتاب «امامت» مورد بررسی قرار گرفته است. ولی به اجمال باید دانست که امامت و سلطنت و مقام امر و نهی و وجوب اطاعت به طور مطلق مقامی بس بلند و ارجمند است که حتّی برخی از پیامبران الهی با وجود اینکه دارای مقام نبوّت و رسالت بوده اند حائز این مقام نبودند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) با

اینکه از پیامبران اولوالعزم است بعد از مدّتها پیامبری به این مقام نایل گردید. امام رضا (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ الْإِمَامَهَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلَ (علیه السلام) بَعْدَ النُّبُوَّهِ وَ الْخُلَّهِ مَرْتَبَهً ثَالِثَه.(۱)

همانا امامت که خداوند متعال خاص ابراهیم خلیل (علیه السلام) کرد بعد از نبوّت و خلیل بودن او در مرتبه سوم بود.

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اتَّخَذَ إِبْرَاهِیمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّاً وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِیّاً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ خَلِیلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِیلًا قَبْلَ أَنْ یَجْعَلَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْیَاءَ (قَالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً).(۲)

همانا خداوند متعال ابراهیم را به بندگی قبول کرد پیش از آنکه به او نبوّت عطا کند. و همانا خداوند او را نبوّت عطا کرد پیش از آنکه رسالت به او دهد. و همانا خداوند او را رسالت عطا کرد پیش از آنکه او را به خلیل بودن قبول کند و خداوند او را به خلیل بودن قبول کرد پیش از آنکه او را به امامت نایل کند. پس آنگاه که همه این امور را برای او جمع کرد فرمود : «من تو را برای مردم امام قرار دادم».

و به همین جهت است که امام رضا (علیه السلام) مقام امامت را منزلت پیامبران و خلافت خدا دانسته است :

إِنَّ الْإِمَامَهَ هِیَ مَنْزِلَهُ الْأَنْبِیَاء... إِنَّ الْإِمَامَهَ خِلَافَهُ اللَّهِ وَ خِلَافَهُ الرَّسُولِ.(۳)

همانا امامت مقام پیامبران است... همانا امامت جانشینی خدا و جانشینی

۱- . کافی ۱/۱۹۸؛ معانی الاخبار/ ۹۶؛ بحارالانوار ۲۵/ ۱۲۰.

۲- . کافی ۱/۱۷۵؛ بحارالانوار ۱۲/ ۱۲.

۳- . کافی ۱/۱۹۸؛ الغیبه/ ۲۱۸.

رسول است.

البتّه روشن است که منظور منزلت برخی از پیـامبران است؛ یعنی منزلتی است که پیامبران به آن نایل شـده انـد. با وجود این در امامان و اوصـیای بعد از پیامبر خاتم نیز جاری شده است. ممکن است علّت آن، این باشد که خدای تعالی وقتی وجوب طاعت و فرمانبری از پیامبران را طرح می کند آن را با قید «بإذن الله» همراه می کند :

وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِـیُطاعَ بِإِذْنِ اللّهِ.(۱)

ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر اینکه به اذن خدا از او اطاعت شود.

امیرمؤمنان (علیه السلام) نزدیکترین مردم را به پیامبران کسانی می داند که بیش تر از همه به دستورات آنان عمل می کنند :

أقْرَبُ النّاسِ مِنَ الأنبِیَاءِ أعْمَلْهُم بِما أمَروا بِهِ.(۲)

نزدیکترین مردم به پیامبران عمل کننده ترین آن ها به دستورات الهی هستند.

البتّه روشن است که اوامر پیـامبران گاهی همان دسـتوراتی است که آن ها از خداونـد متعال بر بنـدگانش می آورنـد. و آن ها تنها نقش واسـطه را ایفا می کنند. و گاهی مقام امر به آن ها تفویض شده و امر خود آن ها امر خداوند متعال به شمار می آید که از این مقام تعبیر به مقام «وجوب طاعت» مطلق و «امامت» شده است. برای این نکته در بخش امامت توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. پیامبران گواهان امّتها

یکی از ویژگیهای مهمّ پیامبران الهی این است که خداوند متعال آنان را گواهان امّتهایشان قرار داده است. و از این میان پیامبر گرامی اسلام گواه بر همه آنهاست.

۱- . نساء(۴)/ ۶۴.

۲- . غرر الحکم/ ۳۰۵۷.

وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّهٍ شَهِ_یداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِکَ شَهِ_یداً عَلی ه_ؤُلاءِ.(۱)

و روزی که در هر امّتی گواهی بر آن ها از خودشان مبعوث می کنیم و تو را بر آنان گواه می آوریم.

فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِ_یدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی ه_ؤلاءِ شَهِ_یداً.(۲)

پس چگونه است آنگاه که از هر امّتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه می آوریم.

پیامبر گرامی اسلام می فرماید: خداوند متعال هر گاه پیامبری مبعوث می کرد او را بر امّت خویش گواه و شاهد قرار می داد.

کَانَ إِذَا بَعَثَ نَبِیّاً جَعَلَهُ شَهِیداً عَلَی قَوْمِه.(۳)

وقتی پیامبری را مبعوث می کند او را گواه بر قومش قرار می دهد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: گواهان بر مردم جز پیامبران و امامان کسی دیگر نیست.

لَا یَکُونُ شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ إِلَّا الْأَئِمَّهُ وَ الرُّسُل.(۴)

گواهان بر مردم نمی شوند مگر امامان و رسولان.

امام رضا (علیه السلام) هم شرح صدر و علم و عصمت را مقدمه لازم برای شهادت و گواهی بر خلق دانسته، می فرماید :

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِکَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ یَنَابِیعَ الْحِکْمَهِ وَ أَلْه_َمَهُ الْعِلْمَ إِلْه_َاماً فَلَمْ یَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا یُحَیَّرُ فِیهِ عَنِ الصَّوَابِ وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَیَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَایَا وَ الزَّلَلَ وَ

۱- . نحل(۱۶) / ۸۹.

۲- . نساء(۴) / ۴۵.

۳- . قرب الاسناد/ ۴۱؛ بحارالانوار ۲۲/۴۴۴.

۴- . مناقب آل ابی طالب ۴ ۷ / ۱۷۹؛ بحارالانوار ۲۳/۳۵۱.

الْعِثَارَ یَخُصُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ لِیَکُونَ حُجَّتَهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَی خَلْقِه.(۱)

همانا بنده آنگاه که خدا او را برای امور بندگانش برمی گزیند سینه او را برای این امر فراخ می کند و در قلب او چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و علم را به او الهام می کند پس بعد از آن در هیچ جوابی فرو نمی ماند و از حق در تحیّر نمی شود. و او معصوم و مؤیّد و موفّق و مورد تسدید الهی است از خطاها و لغزش ها و لیز خوردن ها در امان است. خداوند او را به این امور اختصاص داده است تا حجّت او بر بندگانش و گواه او بر خلقش باشد.

۳. مردانی از جنس بشر

از اوصاف و ویژگیهای پیامبران الهی این است که خداوند متعال آنان را از جنس بشر قرار داده، و از میان بشر نیز، همه پیامبرانش را از مردان انتخاب کرده است.

وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلّا رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ.(۲)

ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آن ها وحی کردیم.

وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلّا رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ القُری.(۳)

ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی از اهل آبادی ها که به آن ها وحی می کردیم.

این آیات _ با توجه به آنچه تاریخ از پیامبران الهی نقل می کند _ نشان می دهد که خداوند متعال پیامبرانش را از میان مردان انتخاب کرده، و از گروه زنان پیامبری برنگزیده است. ولی به حکمت این امر در آیات اشاره نشده است.

و در جواب کسانی که از پیامبر نشدن فرشتگان سؤال می کردند؛ می فرماید: اگر

۱- . کمال الدین ۲/ ۶۸۰_ ۶۸۱؛ معانی الاخبار/ ۱۰۰؛ بحارالانوار ۲۵/۱۲۷.

۲- . نحل(۱۶) / ۴۳.

۳- . یوسف(۱۲) / ۱۰۹.

قرار بود آن فرستاده را از میان فرشتگان انتخاب کنیم، او را هم به صورت مردی قرار می دادیم :

وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً.(۱)

اگر او را فرشته ای قرار می دادیم قطعاً [به شکل] مردی قرار می دادیم.

ابن حجر در «فتح الباری» استدلال به آیه (إِنَّ اللّهَ آصْطَفاکِ) (۲) برای اثبات نبوّت

حضرت مریم را نقل کرده؛ و آن را ردّ می کند و بعد می گوید: از اشعری نقل شده که در میان زنان عده ای پیامبر بودند. و ابن حزم آن ها را حواء و ساره و هاجر و أمّ موسی و آسیه و مریم دانسته است. و قرطبی ساره و هاجر را از آن ها ندانسته؛ سپس اختلاف آرای علمای اهل سنت را در این باره ذکر کرده است. (۳)

از میان علمای شیعه مرحوم قطب راوندی در کتاب «خرایج و جرایح» (۴) به این

امر پرداخته و آن را ردّ کرده است. علامه مجلسی نیز در بحار از او نقل نموده است (۵)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب آنان که می گفتند خداوند چرا فرشته ای را نفرستاده است؛ فرمود چون حواسّ شما، فرشتگان را مشاهده نمی کند. واگر هم بر نیروی حواسّ شما افزوده می شد که آن ها را مشاهده کنید باز هم آن ها را باید به صورت بشر مشاهده می کردید تا سخن و مراد آن ها را متوجه شوید (۶)

البتّه روشن است که اگر خدای تعالی پیامبرانش را از جنسی غیر از جنس بشر خلق می کرد تکلیف برای بشر به اطاعت از آن ها سخت نمی شد و امتحان و ابتلا معنایش را از دست می داد.

به همین جهت است که خدای تعالی آنان را مانند انسانهای معمولی قرار داده که می خورند و می آشامند و در میان مردم زندگی می کنند و دچار مشکلات می گردند و درد و رنج می کشند. این نه تنها برای بشر بلکه برای خود آن ها هم موجب کمال و

۱- . انعام(۶) / ۹.

۲- . آل عمران(۳) / ۴۲.

۳- . فتح الباری ۶/۳۳۹.

۴- . الخرائج و الجوارح ۳/۱۰۴۷.

۵- . بحارالانوار ۹۲/۱۶۵و۱۶۷.

۶- . احتجاج ۱/۳۰؛ بحارالانوار ۹/۲۶۷.

افزونی درجات می گردد. خداوند سبحان می فرماید :

وَما أَرْسَلْنا قَبْ_لَکَ مِنَ الْمُرْسَلِ_ینَ إِلّا إِنَّ_هُمْ لَیَ_أْکُلُونَ الطَّعامَ وَیَ_مْشُونَ فِی الأَسْواقِ. (۱)

ما پیش از تو رسولانی نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند.

۴. ابتلای پیامبران

یکی از ویژگیهای پیامبران صلوات الله علیهم شدّت ابتلای آنان است. اصولاً برای هر کاری امتحانی مناسب با آن گرفته می شود. و چون پیامبری و رسالت مقامی والا ـ است، ابتلای آن نیز سخت تر خواهد بود. علاوه بر اینکه اگر پیامبران در رفاه و آسایش باشند و از زندگی بالایی بر خوردار باشند و امّتهایشان در تنگدستی و گرفتاری بسر برند؛ پیروی از پیامبران را بر نمی تابند. به همین جهت است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: سخت ترین بلاها از آن پیامبران و بعد از آن ها برای کسانی است که در مقامی فروتر از آن ها قرار دارند.

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِیَاءُ ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ. (۲)

شدیدترین بلاها از میان مردمان بر پیامبران است سپس آنان که به دنبال آن ها هستند و بعد آنان که در رتبه های بعدی قرار دارند.

امام باقر (علیه السلام) با تأکید بر این امر حکمت آن را بیان می کند که این کار به خاطر آن است که مردم با دیدن این مشکلات آنان را از مقام بشری فراتر نبرده، به درجه خدایی نرسانند؛ و به درجات خود آن بزرگواران نیز افزوده شود. با این همه یادآوری می کند که خداوند متعال پیامبرانش را به چیزی که نفرت انگیز و چندش آور شود، مبتلا نمی کند.

۱- . فرقان(۲۵) / ۲۰.

۲- . کافی ۲ / ۲۵۲؛ بحارالانوار ۶۴/۲۳۱.

إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ تُنْتِنْ لَهُ رَائِحَةٌ وَ لَا قَبُحَتْ لَهُ صُورَةٌ وَ لَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَ لَا قَيْحٌ وَ لَا اسْتَقْذَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ وَ لَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَ لَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَ هَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِجَمِيعِ مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ الْمُكَرَّمِينَ عَلَيْه... إِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي يَهُونُ مَعَهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ لِئَلَّا يَدَّعُوا لَهُ الرُّبُوبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَهُ إِلَيْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ تَعَالَى مَتَى شَاهَدُوهُ. (۱)

همانا ایوب با تمام ابتلاهایی که به آن ها مبتلا شد بدنش متعفّن نشد و صورت وی زشت نگردید و خون و خونابه از او مدّتی بیرون نیامد. و احدی با دیدن او از او تنفّر پیدا نکرد و با مشاهده او احدی به وحشت نیفتاد و چیزی از بدن او کرم نگذاشت. خداوند متعال با همه پیامبران و اولیای گرامیش به هنگام ابتلایشان به همین صورت رفتار می کند... همانا خداوند متعال ایّوب را به بلایی بزرگ مبتلا کرد بلایی که با وجود آن بر همه مردم عظمت او سست گردید تا با مشاهده او به این حال ادعای ربوبیّت برای او نکنند؛ وقتی که خواست خدا را در رساندن نعمتهای بزرگ به ایشان مشاهده می کنند.

۵. صدق رؤیا

یکی دیگر از ویژگیهای پیامبران الهی راست بودن رؤیای آنهاست. امیرمؤمنان (علیه السلام) از رؤیای پیامبران به «وحی» تعبیر فرموده است :

رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ وَحْيٌ. (۲)

رؤیای پیامبران وحی است.

و امام صادق (علیه السلام) در حدیث مفضّل، حکمت مشتبه شدن رؤیاهای صادق و

۱- . الخصال ۲/ ۳۹۹؛ بحارالانوار ۱۲/۳۴۸.

۲- . امالی طوسی / ۳۳۸؛ متشابه القرآن ۱ / ۳۸؛ بحارالانوار ۵۸/۱۸۱.

کاذب را اینگونه بیان می کنـد که اگر همه آن ها صادق بودنـد؛ همه مردم پیامبر می شدنـد. و اگر همه دروغ بودند رؤیا هیچ سودی نداشت :

فَإِنَّهَا لَوْ کَانَتْ کُلُّهَا تَصْدُقُ لَکَانَ النَّاسُ کُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَ لَوْ کَانَتْ کُلُّهَا تَکْذِبُ لَمْ یَکُنْ فِيهَا مَنْفَعَه. (۱)

اگر همه رؤیاها راست می شد همه انسانها پیامبر می شدند و اگر همه رؤیاها کاذب می شد رؤیاها هیچ منفعتی نداشتند.

اصولاً خواب های دروغین بنابه روایات معصومان (علیهم السـلام) آنهایی است که معمولاً در آغاز خوابیـدن دیـده می شود و همه آن ها از القائات شیاطین است (۲) .

بـه همین جهت است که رسـول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم) خوابهـایی را که مربـوط به رؤیت وی و اوصـیایشان است صادق دانسته؛ و دلیل آن ها را این گونه بیان فرموده که شیطان نمی تواند خود را به صورت ایشان و اوصیایش در آورد (۳) .

و ظـاهراً به همین جهت است که رؤیـای مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوّت شـمرده شـده است. زیرا وقتی همه رؤیاهای پیامبران صادق است و وحی به شمار می آید رؤیای صادق نیز نوعی وحی خواهد بود.

۶. اخلاق خوب

از ویژگیهـای مهـمّ و اساسـی پیـامبران که در تربیت و تبلیـغ دین الهی و دعـوت به سـوی آن تـأثیر فراوان دارد، اخلاـق خـوب پیامبران الهی است. که کسی در آن تردیدی ندارد.

امام صادق (علیه السلام) یکی از ویژگیهای پیامبران الهی را مکارم اخلاق شمرده و آن ها را عبارت می داند از: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خویی، سخاوت،

۱- . توحید/ ۸۴؛ بحارالانوار ۵۸ / ۱۸۳.

۲- . بحارالانوار ۵۸ / ۱۹۳.

۳- . بحارالانوار ۵۸ / ۲۳۴.

غیرت، شجاعت و جوانمردی. در برخی روایات علاوه بر آن ها صداقت و امانت نیز، یاد شده است. (۱)

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز با بیان اینکه منشأ معاصی و گناهان و کارهای زشت عبارت است از: حسد، حرص و طمع، شهوت و غضب؛ پیامبران را از این چهار امر مبرّا دانسته اند. (۲)

ریشه مهمّ و منبع اساسی اخلاق از نظر روایات اهل بیت (علیهم السلام) دانش و خرد انسانی است. پس دانش و خرد هر اندازه فراتر رود اخلاق هم نیکوتر می گردد. البتّه در اهداف و حکمت های بعثت پیامبران گفتیم که دانش و خرد و اخلاق و تربیت همیشه با هم تعامل دارند و تا تربیت تحقّق نیابد و ادب افزوده نشود، ممکن نیست عقل و دانش هم تکامل یابد. و عکس آن هم صادق است. با وجود همه اینها امام باقر (علیه السلام) در حدیث «جنود عقل و جهل»، همه خوی های نیک را از سپاهیان عقل شمرده و همه بدیها و زشتیها و ناپسندی ها را از «سپاهیان جهل و نادانی» دانسته است. و بعد از ذکر همه آن ها می فرماید: سپاهیان عقل جز در پیامبران و اوصیای آنها و یا مؤمنانی که دلشان با ایمان امتحان و آزمایش شده است، کامل نمی گردد. و در مؤمنان برخی از آن ها وجود دارد.

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِی نَبِیٍّ أَوْ وَصِیِّ نَبِیٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ، وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِینَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا یَخْلُو مِنْ أَنْ یَكُونَ فِیهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى یَسْتَكْمِلَ وَ یَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ یَكُونُ فِی الدَّرَجَهِ الْعُلْیَا مَعَ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَوْصِیَاءِ. (۳)

همه این خصال که لشگریان عقل هستند جمع نمی شود مگر در نبی یا وصیّ نبی یا مؤمنی که قلب او با ایمان امتحان شده است و امّا دیگر

۱- . کافی ۱/۵۶.

۲- . بحارالانوار ۹۳/۸۹.

۳- . کافی ۱/۲۰؛ الخصال ۲ / ۵۹۱؛ مشکات الانوار / ۲۵۲؛ بحارالانوار ۱ / ۱۰۹.

دوستان ما پس هیچکدام از آن ها از داشتن بعضی از این لشگریان خالی نخواهند بود تا اینکه این خصال در او کامل شود و از لشگریان جهل پاک گردد، در این هنگام در درجه بالا با پیامبران و اوصیاء خواهد بود.

پس پیامبران الهی زیر نظر خداوند سبحان به خوبی تربیت شده و به کمال رسیده و آن گاه به مقام نبوّت نایل شده اند. امیر المؤمنین (علیه السلام) این امر را در مورد پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تربیت یافته خداوند سبحان بود. و من ادب آموخته او و مؤمنان برکشیده و تربیت آموخته من.

به طور کلی هیچ پیامبری را نمی توان یافت که عزّت نفس و کرامت انسانی را مخدوش کرده باشد. همه پیامبران با زهد و پاکدامنی در میان انسانها زیسته اند. وهیچ گاه با وجود علم و دانش سرشاری که داشته اند؛ کبر و غرور به آنان راه نیافته و همواره با طوایف مختلف با گشاده رویی و مهربانی برخورد نموده اند. امیرمؤمنان (علیه السلام) خضوع و فروتنی آنان را اینگونه می ستاید که پیامبران از روی فروتنی گونه های خود را بر زمین می نهادند و چهره های خویش را به خاک می مالیدند و در برابر مؤمنان از خود فروتنی نشان می دادند.

فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَ عَفَّرُوا فِی التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ وَ خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِین. (۱)

طبیعی است کسی که برای تربیت بندگان الهی مبعوث شده باشد؛ بی تردید باید تربیت یافته و کرامت نفس داشته و با بندگان الهی رفتاری خوب و برخوردی نیکو داشته باشد.

۱- . نهج البلاغه خطبه / ۱۹۲؛ بحارالانوار ۱۴ / ۴۶۷.

چکیده درس یازدهم

یکی از ویژگیهای مهمّ پیامبران الهی این است که خداونـد متعال آنان را گواهان امّتهایشان قرار داده است. این مقام آن گاه به کسی داده می شود که شرح صدر یافته، به امور امّت خویش عالم باشد. و از هرگونه خطا و لغزش و نسیان و گناه معصوم باشد.

از ویژگیهـای دیگر پیـامبران آن است که آنان از جنس بشـر و از میان مردان برگزیـده شـده انـد. برخی از علمای اهل سنّت معتقدند که تعدادی از زنان نیز به این مقام رسیده اند.

از ویژگیهـای دیگر پیـامبران می توان به شـدّت و سـختی بلایـا و امتحانـات آنـان اشاره کرد. ولی آنان هیچگاه به اموری که چندش آور و نفرت بار باشد، مبتلا نشده اند.

مقام «امامت» و «وجوب طاعت» مطلق مقامی بس عظیم و منزلتی است که تنها برخی از پیامبران بزرگ الهی به این مقام نایل شده اند.

رؤیای پیامبران الهی ـ بلکه همه رؤیاهای صادق ـ گونه ای «وحی» الهی انـد و بـدین جهت است که رؤیای مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوّت شمرده شده است.

از ویژگیهـای مهمّ پیـامبران الهی اخلاـق نیکو و رفتار شایسـته با بنـدگان الهی است. آنان انسانهایی ارجمنـد و کمال یافته، و نمونه هـای عـالی بزرگواری و گران مـایگی هسـتند. و هر گونه بـدی و زشتی و آلودگی از ساحتشـان دور است. آنـان تربیت یافتگان حقّند و همه به آداب او مؤدّب گشته اند.

سؤالات

۱. چند مورد از ویژگی های پیامبران ـ غیر از علم و عصمت ـ را نام ببرید.

۲. بر اساس حدیث امام رضا (علیه السلام) مقدمات لازم برای شهادت و گواهی بر خلق را بنویسید.

۳. آیا در میان زنان نیز پیامبری بوده است؟ اصطفای حضرت مریم به چه معناست؟

۴. چنانچه پیامبران از جنسی غیر از جنس بشر بودند چه محذوری پدید می آمد؟

۵. برخی از حکمت های ابتلای پیامبران را بنویسید.

۶. آیا همه پیامبران الاهی دارای مقام «وجوب طاعت» هستند؟ توضیح دهید و روایت «انّ الامامه هی منزله الانبیاء....» را تفسیر کنید.

۷. علّت راست بودن رؤیای انبیاء و اوصیاء را بنویسید.

۸. چند مورد از مکارم اخلاق را نام ببرید.

۹. ریشه و اساس اخلاق از نظر روایات چیست؟

ص:۱۵۹

درس دوازدهم: راههای شناخت پیامبران

اشاره

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس با برخی از راههای شناخت پیامبران آشنا گردد و نقش عقل و خرد را در شناخت پیامبران الاهی بشناسد، مفهوم معجزه را بداند و نحوه دلالت آن بر صدق ادعای نبی را تبیین کند.

۱. عقل و خرد

گفتیم نبی و رسول کسی است که مدّعی ارتباط خاصّی با خدای سبحان است. روشن است این ادّعا امری نیست که بتوان آن را با حواسّ درک کرد. و نیز از امور وجدانی همگانی نیست که همه به آن علم حضوری داشته باشند. و از آنجا که یک طرف قضیّه در این امر خداوند متعال است پس شناخت نبوّت بدون شناخت خداوند سبحان محال خواهد بود. به همین جهت است که امام صادق (علیه السلام) نخست از خداوند سبحان معرفت خود او را می طلبد و بدون معرفت خدای تعالی معرفت پیامبران الهی را امری نا ممکن می شمارد.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ

فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَط.(۱)

خداوندا نفس خویش را به من بشناسان که اگر نفس خویش را به من نشناسانی تو را نخواهم شناخت. خداوندا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من نشناسانی او را اصلاً نخواهم شناخت.

خدا شناس می داند که خداوند از هر گونه نقص مبرّاست و هیچگونه شباهتی به خلق خویش ندارد. همه کارهایش حکیمانه است و هیچ کار بد و زشتی از او سر نمی زند. بدین وسیله نیک می داند که رسولان و پیام آوران او باید از پاکیزه ترین و برترین انسان ها بوده باشند. بنابراین شناخت حقیقت مقام رسالت و نبوّت انسان را به معرفت پیامبران الهی نزدیک می کند. و انسان می داند که مدّعی چنین مقامی هرگز نباید به کار زشت و گناه آلوده شود و باید از اصالت و ریشه ای خوب و سالم برخوردار بوده، از حلّ مشکلات علمی و تربیتی مردم عاجز و ناتوان نباشد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: خدا را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش.

اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَه.(۲)

عقل انسان او را به این امر راهنمایی می کند و راه شناخت پیامبر را در این حدّ بر او هموار می کند. از این رو امام صادق (علیه السلام) پیامبران الهی را حجّتهای خداوند دانسته و عقل را نیز حجّتی میان او و مردم به شمار می آورد :

حُجَّهُ اللَّهِ عَلَی الْعِبَادِ النَّبِیُّ وَ الْحُجَّهُ فِیما بَیْنَ الْعِبَادِ وَ بَیْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ.(۳)

نبی حجّت خدا بر بندگان است و حجّت بین بندگان و خدا عقل است.

او پیامبرانش را در میان خلق مبعوث می کند تا حجّت او را بر آن ها تمام کنند. ولی همین انسان تا از نور عقل برخوردار نباشد، نمی تواند حجّت راستین را از

۱- . کافی ۱/۳۴۲.

۲- . کافی ۱/۸۵؛ توحید / ۲۸۵؛ بحارالانوار ۳/ ۲۷۰.

۳- . کافی ۱/۲۵.

دروغین تشخیص دهد. و تنها با دلالت و راهنمایی عقل خویش، بعد از آنکه خداوند خود را به او شناساند، خواهد دانست که چه کسانی در ادّعای خویش راستگویند و چه کسانی دروغ پرداز. ابن سکّیت می گوید به ابوالحسن (علیه السلام) عرض کردم امروز حجّت خداوند بر خلق چیست؟ فرمود :

الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُه.(۱)

عقل که به واسطه آن راستگو بر خدا شناخته می شود و مورد تصدیق قرار می گیرد و دروغگو بر خدا هم شناخته می شود و مورد تکذیب قرار می گیرد.

پس عقل انسان در تشخیص پیامبران راستین از دروغ پردازان مفید و کارساز است. ولی با آن نمی توان حقیقت نبوّت و رسالت را شناخت و به حقیقت وجودی پیامبران و رسولان الهی راه یافت. به نظر می رسد کسی که می خواهد به این درجه از شناخت و آگاهی برسد؛ باید آنگاه که عقل و خرد، او را به پیامبر راستین راهنمایی می کند؛ کمر همّت را به پیروی او محکم کند؛ و همه اعمال و رفتار خویش را بر پایه فرموده های او سامان دهد؛ و به هیچ وجه از سخن او سر پیچی نکند و همیشه در اطاعت و فرمانبری او ثابت قدم و استوار باشد. زیرا تنها در این صورت است که خداوند متعال او را به درجات عالی معرفت نایل خواهد کرد. خدای سبحان می فرماید :

وَأَن لَو استَقَامُوا عَلَى الطّرِيقَه لَاَسْقَينَاهُم مَاءآ غَدقآ.(۲)

و اینکه اگر بر راه استوار باشند آنان را از آب گوارا سیراب می کنیم.

بدیهی است که هر کس اطاعت و فرمانبریش بیشتر باشد به خداوند متعال

۱- . کافی ۱/۲۴؛ بحارالانوار ۷۵/ ۳۴۲.

۲- . جن(۷۲) / ۱۶. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود :«لاذقناهم علماً کثیراً یتعلمونه من الأئمه علیهم اسلام (تأویل الآیات / ۷۰۳؛ بحارالانوار ۲۴/۲۹؛ تفسیر برهان ۸/۱۳۹).

نزدیکتر خواهد بود. معلوم است که قرب به خدا قرب معرفتی است نه قرب مکانی و جسمانی. و این شیوه ای است که عقل نیز کاملاًـ آن را تأیید می کند. زیرا هیچ مربّی عاقلی را نمی توان یافت که در مقام تربیت دانش آموزان خویش عمل و رفتار و استقامت و پشتکار آن ها را در تعالیم آینده لحاظ نکند.

بدین ترتیب روشن گردید که عقل و خرد انسانی در شناخت پیامبران الهی با توجّه به معرفت فطری تا حدّی مؤثّر است. و بدین جهت است که خداوند متعال آن را در کنار پیامبران قرار داده و آنان را حجّت ظاهری خویش و عقل را حجّت باطنی خود به شمار آورده است.

۲. تنصیص و معرّفی پیامبران سابق

زمین هیچ گاه از حجّت خداوند متعال خالی نبوده و نخواهد بود. جز اینکه در برهه ای از زمانها حجّتهای الهی به خاطر عللی، از مردم پنهان بوده اند؛ در آن زمان ها نیز وصایت و توارث میان آن بزرگواران همواره بر قرار بوده و آثار نبوّت در میان ایشان دست به دست می گشته است.

علاوه بر همه اینها؛ معمولاً پیامبران پیشین از پیامبران بعدی خبر داده، آنان را به امّتهایشان معرفی می کردند. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

مِنْ سَابِقٍ سُمِّیَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَه.(۱)

پیامبری پیشین که برای او پیامبر پسین نامیده شده و پیامبر پسین که توسّط پیشین شناسانده شده است.

و این معرّفی گاهی به حدّی می رسیده است که امّت ها پیامبر آینده را همچون فرزندان خویش می شناختند. قرآن کریم درباره پیامبر اسلام می فرماید :

۱- . نهج البلاغه، خطبه / ۱؛ بحارالانوار ۱۱ / ۶۰.

الَّذِینَ آتَیْناهُمُ آلکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ.(۱)

آنان که کتاب برایشان دادیم او را می شناسند همانطور که پسران خود را می شناسند و همانا گروهی از آن ها با وجود اطّلاع از حق آن را کتمان می کنند.

پس کسانی که با پیامبران و حجج الهی در ارتباط بودند، مشکلی در شناخت پیامبر آینده نداشتند. و این مشکل تنها دامن گیر کسانی است که به عللی نتوانستند از آمدن پیامبری آگاهی یابند. چنین کسانی ناگزیر هنگامی که با ادّعای نبوّت فردی رویارو می شدند چاره ای نداشتند جز اینکه ادعای او را با محک هایی که برای تشخیص پیامبران راستین از دروغین ذکر شده، به دقّت مورد بررسی قرار داده؛ وظیفه خویش را در برابر او تعیین کنند.

۳. آیه بیّنه (معجزه)

در قرآن کریم از کارهای خارق العاده ای که خداوند متعال برای تأیید پیامبرانش ایجاد کرده است، به عنوان «معجزه» یاد نشده است. بلکه به عنوان «آیه» و «بیّنه» و... از آن ها یاد شده است.

وَلَقَدْ آتَیْنا مُوسی تِسْعَ آیاتٍ بَ_یِّناتٍ.(۲)

و به تحقیق موسی را نُه آیه روشن عطا کردیم.

و از زبان حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید :

قَدْ جاءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ.(۳)

از سوی پروردگارتان دلیلی روشن آمده است.

۱- . بقره(۲) / ۱۴۶.

۲- . اسراء(۱۷) / ۱۰۱.

۳- . اعراف(۷) / ۱۰۵.

و در جای دیگر می فرماید :

وَما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلّا بِـإِذنِ اللّهِ.(۱)

هیچ رسولی توان آن را ندارد که آیه ای بدون اذن خدا بیاورد.

این تعابیر حاکی از آن است که هـدف از ایجاد این کارها تعجیز و قدرت نمایی نبوده است. زیرا روشن است که خیلی از این کارهای خارق العاده به جهت اطمینان قلب مؤمنان و گرونـدگان به پیامبران الهی و برای اسـتجابت خواسـته های آنان صورت گرفته است. بلکه برخی از آن هـا به خواست خود پیـامبران و برای اسـتحکام ایمان و اسـتوار ساختن اطمینان آن ها تحقق پیـدا کرده است. در جریان حضرت ابراهیم (علیه السلام) که از خداوند متعال می خواهد کیفیّت احیای مردگان را به او نشان دهد؛ خداوند متعال می فرماید: مگر تو ایمان نداری؟ حضرتش جواب می دهد: چرا؛ ولی می خواهم دلم مطمئن گردد.

وَإِذ قالَ إِبْراهِـیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ المَوْتی قالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قالَ بَلی وَل_کِنْ لِ_یَطْمَئِنَّ قَلْبِی.(۲)

و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا مرا نشان ده که مردگان را چگونه زنـده می کنی. فرمود: آیا ایمان نیاوردی؟ گفت: چرا، ولی برای اینکه دلم مطمئن شود.

دربـاره حضـرت زکریّا (علیه السـلام) آمـده است که وقتی فرشـتگان الهی او را به تولّـد حضـرت یحیی (علیه السـلام) بشارت دادند؛ گفت: چگونه می شود من صاحب فرزند گردم در صورتی که پیر شده ام و همسرم نازا است؟! خداوند متعال در پاسخ او فرمود: خـدایت بر هر کاری تواناست. حضـرت زکریّا در این حال از خـدای تعالی «آیه» درخواست می کنـد. و خداوند می فرماید: «آیه» تو این است که سه روز با مردم جز به رمز و اشاره نمی توانی سخن بگویی.

۱- . رعد(۱۳) / ۳۸.

۲- . بقره(۲) / ۲۶۰.

قالَ رَبِّ آجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلّا تُ_کَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَهَ أَیّامٍ إِلّا رَمْزاً.(۱)

گفت: پروردگارا، آیه ای برای من قرار ده. گفت: آیه تو این است که سه روز با مردم سخن نتوانی گفت مگر به رمز.

آیات حضرت موسی (علیه السلام) در برابر بنی اسرائیل جز استفاده از عصا در برابر ساحران فرعون، همه برای تحکیم ایمان و تذکار به خداوند متعال صورت گرفته است در تبدیل عصا به مار و بلعیدن همه آنچه ساحران ساخته بودند علاوه بر تذکار و تنبّه به قدرت پروردگار، تعجیز ساحران و فرعون هم درکار بوده است.

گاهی آیات و معجزات پیامبران برای پایبند کردن مؤمنان به احکام و دستورات پیامبرانشان و عبرت گرفتن دیگران صورت می گرفته است. می توان گفت بیشترینه آیات پیامبران از این گونه بوده اند.

وَما نُرْسِلُ بِالآیاتِ إِلّا تَخْوِیفاً.(۲)

ما آیات را جز برای ترساندن نمی فرستیم.

خداوند متعال جریان حضرت عزیر یا ارمیا را که بعد از صد سال مردن دوباره زنده می شود به عنوان «آیه» برای دیگران بازگو می کند :

وَلِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنّاسِ.(۳)

و تا اینکه تو را آیه برای مردم قرار دهیم.

همچنین از تولّد حضرت عیسی بدون پدر، به عنوان «آیه»ای از قدرت و رحمت خویش یاد می کند.

وَلِنَجْعَلَه آیَهً لِلنّاسِ وَرَحْمَه مِنّا.(۴)

۱- . آل عمران(۳) / ۴۱ و ر.ک: مریم(۱۹) / ۱۰.

۲- . اسراء(۱۷) / ۵۹.

۳- . بقره(۲) / ۲۵۹.

۴- . مریم(۱۹) / ۲۱.

و تا اینکه او را آیه برای مردم و رحمت از خودمان قرار دهیم.

خداونـد سـبحان بیشترینه امّتهـای پیـامبران را که بـا آنـان مخـالفت ورزیـده، آن هـا را تکـذیب می کردنـد و آیات الهی را به ریشـخند می گرفتنـد؛ بـا آیات قهر و غضب خویش هلاک ساخته تا عبرت و پنـدی برای دیگران باشـد و تـذکّر و تنبّهی برای کسانی که قصه های آنان را یاد می کنند.

بنابر این، کارهای خارق العاده ای که خداونـد متعال برای تأییـد پیامبرانش ایجاد می کند، بیشتر جنبه هدایتی و راهنمایی و یاد آوری و دلالـت دارد تا تعجیز و قـدرت نمایی و مبارزه و تحـدّی. بلکه حتی در مواردی هم که تعجیز و تحـدّی در میان اسـت اصل و اساس جنبه هدایتی و دلالتی و «آیه» بودن آن است تا سرکوب مخالفان و منکران. زیرا آیه و علامت و یاد آوری وقتی معنا دارد که انسانهایی وجود داشته باشند یا به انسانهایی که بعداً می آیند، برسد.

گاه در برخی از روایات معصومان (علیهم السـلام) به جای «آیه» واژه «معجزه» آمـده است. به نظر می رسد علّت آن این باشـد که همه «آیات» پیامبران الهی فعل خداونـد متعال است و بشـر از مقابله با آن کارها و آوردن نظایر آن ها عاجز و ناتوان است. امّا ــ چنان که گفتیم ــ در این امر نیز منظور و مقصود اصـلی همان «آیه» و نشانه بودن برای صـداقت و راستی نبوّت و رسالت مـدّعی آن است. همانطور که در آیات زیادی به این مطلب اشاره رفته است که مخالفان وقتی با پیامبران مواجه می شدند، می گفتند :

إِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِآیَهٍ فَأْتِ بِها إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِ ـینَ.(۱)

اگر می توانی آیه ای بیاوری آن را بیاور اگر از راستگویان هستی.

فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِ ـینَ.(۲)

اگر از راستگویانی به ما بیاور آن را که وعده می دهی.

۱- . اعراف(۷) / ۱۰۶ و ر.ک: شعراء(۲۶) / ۱۵۴.

۲- . هود(۱۱)/ ۳۲؛ احقاف(۴۶) / ۲۲ و ر.ک: عنکبوت(۲۹) / ۲۹.

ابو بصیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) درباره علّت معجزه که خداوند متعال به پیامبرانش عطا فرموده، سؤال می کند :

لِأَيِّ عِلَّهٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَعْطَاكُمُ الْمُعْجِزَهَ؟

دلیل اعطای معجزه از سوی خداوند متعال به شما و پیامبران و رسولان چیست؟

حضرت در جواب با اینکه واژه «معجزه» را بکار می برد ولی تأکید می کند که آن «علامت» است.

لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَ الْمُعْجِزَهُ عَلَامَهٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ وَ حُجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ.(۱)

تا اینکه دلیل بر صدق آورنده آن باشد. معجزه علامتی برای خداست که عطا نمی کند آنرا مگر به پیامبران و رسولان و حجّتهایش تا به واسطه آن راستی راستگو از دروغ دروغگو شناخته شود.

پس دلالت معجزه به صدق ادّعای نبوّت همچون دلالت آیات تکوینی بر وجود خداوند متعال و معرفت او است. و همانطور که آن ها در معرفت خدا فقط جنبه تذکار و یادآوری دارند در مورد آیات پیامبران هم امر از این قرار است. زیرا روشن است که معرفت پیامبران الهی بدون معرفت خداوند سبحان، معنا و مفهومی ندارد. پس وقتی فردی مدّعی نبوّت و رسالت از سوی خداوند متعال بود؛ وظیفه اصلی او توجّه دادن به خداوند متعال و یاد آوری معرفت او است. و این یادآوری و تنبّه وقتی کامل می شود که رسول و نبی بتواند آیه ای از آیات الهی را برای مخاطبان خود اظهار و ابراز نماید.

معلوم است مخاطبان در برابر آیات الهی گوناگون اند؛ برخی عناد دارند و برخی تسلیم می گردند. ولی باید دانست که زنده کردن دلها و اثاره گنجهای عقول انسانی و

۱- . علل الشرایع ۱/۱۲۲؛ بحارالانوار ۱۱/۷۱.

توجّه دادن او به معرفت فطری از معجزات و آیات مهم و اساسی پیامبران است.

در مورد اختلاف زمان پیامبران و تأثیر آن در آیات و معجزات آن ها، حدیثی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که در این زمینه مفید است. ابن سکّیت از امام رضا (علیه السلام) از گوناگونی آیات حضرت موسی و عیسی و محمّد صلوات الله علیهم سؤال می کند. حضرت در جواب علوم و فنون روزگار هر یک را دلیل آن دانسته، می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ موسی (علیه السلام) كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى (علیه السلام) فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ احْتَاجَ النَّاسُ إِلَى الطِّبِّ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً (صلی الله علیه و آله و سلم) فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَ الْكَلَامِ... فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِم....(۱)

همانا خداوند آنگاه که موسی (علیه السلام) را مبعوث کرد سحر بر اهل زمان او غالب بود پس او از ناحیه خدا چیزی را آورد که مانند آن از توان خارج بود و به واسطه آن سحر آن ها را باطل کرد و حجّت را بر آن ها تمام کرد. و همانا خداوند عیسی (علیه السلام) را در وقتی مبعوث کرد که فلج شایع شده بود و مردم نیاز به طبابت داشتند پس از ناحیه خداوند چیزی را آورد که آوردن مثل آن در توان آن ها نبود و او چیزی آورد که با آن مردگان را زنده می کرد و کور مادر زاد و مرض پیسی را به اذن خدا شفا می داد و با آن حجّت را بر

۱- . کافی ۱/۲۴؛ احتجاج ۲ / ۴۳۲؛ بحارالانوار ۱۷/ ۲۱۰.

آن ها تمام می کرد.

و همانا خداونـد محمّد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را در زمانی مبعوث کرد که بر اهل آن زمان خطبه خواندن و کلام غالب بود... پس از ناحیه خدا مواعظ و حکمت هایی آورد که با آن ها گفتار آنان را باطل کرد وحجّت را تمام کرد.

پس انگیزه گونـا گونیِ آیـات پیـامبران در زمانهـای مختلف، از اختلاف و تفاوت علوم رایـج آن زمانها بوده است. واین بـدان جهت بوده که توجّه مردم در هر زمانی به مسائلی بیشتر معطوف می شده و آیه ای که در آن زمینه می آمده در اتمام حجّت و یادآوری و توجّه مردم به سوی خداوند سبحان مؤثّرتر بوده است.

۴. معجزات پیامبران و علم

گفتیم «معجزه» آیه و نشـانه است که خداونـد متعـال به پیـامبرانش عطـا کرده یا آن را به دست آن ها ظاهر می سازد تا راستی ادّعـای نبوّت آن هـا برای مردم روشن شود. آنـان بـا دیـدن کارهـای فراطبیعی پیامبران متوجّه می شونـد که آنان در ادّعایشان صادق انـد. زیرا به وسیله این «آیات» و نشانه ها مردم درمی یابند که آنان با خداوند متعال در ارتباطند. خدایی که هیچ کاری بی اراده او تحقّق نمی یابـد. و اسـباب و علـل طـبیعی همه محکوم اراده اوست. پس انبیـا در حقیقت مـدّعی ارتبـاط خـاص با خـدایی انـد که علم و قـدرتش بی پایـان و فراتر از همه علوم و قـدرتهاست. پس بهترین نشـانه برای راستی این ادّعـا و ارتبـاط داشـتن با خـدا، ارائه علم و قـدرتی فوق العاده است. و به همین دلیل است که آیات و نشانه های پیامبران الهی از این دو مقوله اند. پس به طور قطع می توان گفت که همه آن ها نشانه علم و قدرت حق متعال اند.

بعضـی می گوینـد «معجزه» نشـانه قـدرتی فراطبیعی است که بـا اثبـات آن نمی توان صـدق احکام و تعالیم معجزه گر را نتیجه گرفت، چون مطـابقت با واقع از مقوله علم است و معجزه از مقوله قـدرت؛ ــ مثلًا آب کردن فولاد در یک لحظه دلیل قـدرت خارق العاده است؛ امّا دلیل بر وجود خدا و پیغمبر و بهشت و جهنّم وصحّت

احکـام و قـوانین و تعـالیم پیـامبران نیست ـ این اشـکال بـا بیـانی که گفته شـد منتفی می شود. زیرا وقـتی اثبـات شـد که همه معجزات پیـامبران نشـانه علم الهی انـد و قرینه ای قوی برای دانش بی کرانه و فراطـبیعیِ معجزه گر؛ صـدق گفتـار او و صـحّت احکـام و قـوانین و تعـالیمش در پیونـد بـا حقـایق جهـان هسـتی و دنیـا و آخرت قطعی و یقینی می شـود. و مخاطبـانش یقین و اطمینان می کنند که احکام و دستورات و تعالیم او درباره جهان هستی همه از همین ارتباط پدید آمده است.

البتّه بایـد توجّه داشت که نخستین و مهمترین وظیفه پیامبران الهی توجّه دادن انسان به خـدای متعال و یاد آوری معرفت فطری خـدای سـبحان و اثـاره گنجهـای نهفتـه عقـول آنهـاست. وبعـد از آن اسـت که نبـوّت خودشـان را مطرح کرده، از مردم مـی خواهنـد به دسـتورهایی که از سوی خـدایشان آورده؛ عمل کننـد. و ـ چنانکه گفتیم ـ معرفت نبوّت نبی بدون معرفت خدای سبحان تحقّق پیـدا نمی کند. پس کسـی که به دعوت پیامبران الهی به خدای تعالی متوجّه گردید آوردن آیه و معجزه برای او یا برای اتمام حجّت است و یا برای تثبیت ایمان.

امّا اثبات این مطلب که همه معجزات پیامبران نشانه علم الهی است با انـدکی توجّه و تأمّل در معجزاتی که در قرآن و روایات نقل شده؛ روشن می شود. زیرا برخی از آن ها به طور کلی اعجاز علمی اند؛ مانند قرآن کریم برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و اِخبـار از آنچه مردم در خـانه هایشان ذخیره کرده انـد برای حضـرت مسیح؛ و برخـی دیگر هم نشانه علم انـد؛ماننـد احیـای مردگان و شـفای بیماری های چاره ناپـذیر و جاری کردن آب از سـنگ و تبـدیل نمودن عصا به ماری بزرگ و بیرون آوردن شتر از کوه و سـخن گفتن بـا حیوانـات و آوردن تخت بلقیس در یـک چشم بهم زدن و امثـال و نظایر آنها. زیرا روشن است که این امور با علم تحقّق پیـدا می کنـد تا قـدرت و توانایی. و در آیات و روایات هم این امور مسـتند به علم شده است نه قـدرت. قرآن آصف بن برخیـا را که در یـک چشم بهم زدن تخت بلقیس را آورد به داشـتن علمی از کتاب توصـیف می کند :

قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ أَنَا آتِـیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَـدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ.(۱)

کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من او را پیش از آنکه چشم بهم زنی می آورم. و امام صادق (علیه السلام) در توضیح علم آصف بن برخیا می گوید: آصف با یک حرف از هفتاد و سه حرفِ اسم اعظم که بر زبان جاری ساخت زمین را شکافت و تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و سپس زمین شکافته شده را دوباره به حال نخست بازگردانید.

اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَهٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً کَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ فَتَکَلَّمَ بِهِ فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِیما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَبَإٍ فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بِلْقِیسَ حَتَّی صَیَّرَهُ إِلَی سُلَیمانَ ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِی أَقَلَّ مِنْ طَرْفِهِ عَیْن.(۲)

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که نزد آصف یک حرف از آن بود وبه آن تکلّم کرد و زمین بین او و سبا برای او شکافته شد و او تخت بلقیس را گرفت و نزد سلیمان آورد سپس زمین در یک چشم بهم زدن بهم آمد.

و حضرت عیسی (علیه السلام) نیز با دو حرف از حروف اسم اعظم مرده ها را زنده و کوری مادر زاد و پیسی را علاج می کرد :

وَ أَعْطَی عِیسَی مِنْهَا حَرْفَیْنِ وَ کَانَ یُحْیِی بِهِمَا الْمَوْتَی وَ یُبْرِئُ بِهِمَا الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَص.(۳)

و به عیسی از آن ها دو حرف داد که با آن دو مردگان را زنده می کرد و کور مادر زاد ومرض پیسی را شفا می داد.

از سوی دیگر قرآن نیز که «آیه» و معجزه جاوید پیامبر اسلام است خود را حاوی دانش فراوان معرفی کرده؛ و یکی از علومش را سخن گفتن با مردگان و به حرکت در

۱- . نمل(۲۷) / ۴۰.

۲- . کافی ۱/۲۳۰؛ بحارالانوار ۱۴/ ۱۱۳.

۳- . بصائرالدرجات/ ۲۰۸؛ بحارالانوار ۱۱/۶۸.

آوردن کوهها و شکافتن زمین معرّفی می کند :

وَلَوْ أنَّ قُرآناً سُـيِّرَتْ بِهِ آلجِبالُ أَوْ قُـطِّعَتْ بِهِ الأَرضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ المَوْتی بَلْ لِلّهِ الأَمرُ جَمِـيعاً.(۱)

و اگر قرآن به واسطه آن کوه ها به حرکت در آینـد یا زمین به واسطه آن تقطیع شود یامردگان با آن سخن بگویند بلکه امر همه اش از برای خداست.

معلوم است اگر این علم به موجودی کوچک و خیلی ناتوان هم داده شود همین کارها را با آن انجام می دهد.

چکیده درس دوازدهم

 زمین هیچ گاه از حجّت خالی نمی ماند. و هر پیامبری مردم روزگار خویش را از حجّت و پیامبر آینده، آگاه می کند.

 در قرآن کریم به جای واژه معجزه از واژه هایی همچون «آیه» و «بیّنه» استفاده شده؛ وحکمت این امر آن است که معجزات، آیات الهی اند که برای توجه دادن بشر به خدای سبحان و یادآوری او و پایداری ایمان و اطمینان قلبی، و ترسانیدن از عذاب الهی و انگیزه هایی دیگر به پیامبران داده می شود؛ نه برای قدرت نمایی و ناتوان شمردن دیگران. پس مناسبترین واژه برای بیان این امر همان واژه هایی است که در قرآن بکار برده شده است.

 شناخت پیامبران الهی به واسطه شناخت خدای سبحان برای انسان امکان پذیر است. انسان بعد از شناخت خداوند متعال به عقل و خرد خویش مدّعیان راستین را از دروغ پردازان تشخیص می دهد. و می داند کسی که ریشه اش نا سالم و در کردار و رفتارش ناراستی وجود دارد، نمی تواند رسول و پیام آور خداوند پاک و منزه باشد

۱- . رعد(۱۳) / ۳۱.

و عقل او را تا این حدّ به شناخت رسولان الهی دلالت می کند و برای شناخت بیشتر باید کمر همّت به پیروی از آنان ببندد تا با اعمال صالح و کردار نیک راه تقرّب خویش را به خدا و فرشتگان او، هموار کند.

 واژه معجزه در روایات به ندرت یافت می شود. و آن جا که به کار رفته نیز جنبه آیه و علامت بودن آن مورد توجّه است.

 گوناگونی آیات و معجزات پیامبران _ که از دگرگونی مسائل زمان ها حکایت می کند _ برای این بوده است که تذکر و یاد آوری و اتمام حجّت هر چه کامل تر تحقّق یابد.

 معجزه به ظاهر نشانه قدرت خداوند متعال است، ولی با دقّت معلوم می شود که معجزه نشانه علم او نیز هست.

سؤالات

۱. ارتباط شناخت نبی و شناخت خدا را تبیین فرمایید.

۲. مفهوم «اعرفوا الله بالله والرسول بالرّساله» را به طور مبسوط بنویسید.

۳. نقش عقل را در تشخیص پیامبران راستین بنویسید.

۴. مفهوم «نصّ پیامبر سابق» _ به عنوان یکی از راههای شناخت حجّت خدا _ را بنویسید.

۵. «معجزه» به چه معناست؟ و تفاوت آن با «آیه» و «بیّنه» چیست؟

۶. جهت امور خارق العاده ای که به دست پیامبران ایجاد می شود، را بنویسید.

۷. دلیل گوناگونی معجزات پیامبران مختلف را با توجّه به حدیث امام رضا (علیه السلام) بنویسید.

۸. «معجزه» نشانه علم الهی پیامبران است یا قدرت الهی ایشان یا هر دو؟ توضیح دهید.

فصل دوم: نبوت خاصه

اشاره

ص: ۱۷۹

درس سیزدهم: پیامبران پیشین

اشاره

ص: ۱۸۱

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس ضمن آشنایی با منبع صحیح آگاهی از پیامبران پیشین راجع به تعداد پیامبران، پیامبران اولوالعزم، لغت و زبان پیامبران و کتابهای ایشان اطلاعاتی کسب کند.

۱. منبع صحیح شناخت پیامبران پیشین

تنها منبع صحیح برای اطّلاع و آگاهی از پیامبران پیشین، قرآن کریم و اخبار و آثار رسیده از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) است. زیرا بر مبنای قرآن کریم کتابهای پیامبران پیشین هیچ کدام به دور از تحریف به دست بشر امروزی نرسیده است. وهیچ یک از آن ها به تنهایی و بدون تأیید قرآن کریم برای هیچ کس حجّت نیست. و چون ما معتقدیم که تمام آثار پیامبران پیشین به توارث به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است؛ پس برای فهمیدن محتوای کتابها و شناخت ویژگیهایشان چاره ای جز مراجعه به قرآن کریم و معصومان (علیهم السلام) نداریم.

در بخش کلیّات به برخی از جهات اختلاف و تفاوت پیامبران اشاره ای گردید و گفته شد که پیامبران درجات و مراتب مختلف دارند. و بیان شد که تعدادی از آن ها

علاوه بر مقام نبوّت و رسالت دارای مقام امامت نیز بودند. و تعدادی از آن ها خود دارای شریعت بوده و برخی پیرو شرایع پیامبران دیگر بوده اند. در اینجا ــ علاوه بر اطّلاعات کلّی و اجمالی درباره آنان ــ به برخی دیگر از ویژگیها و کیفیّت نبوّت و رسالت آن ها اشاره می شود :

۲. تعداد پیامبران

در قرآن کریم تنها تعدادی از پیامبران الهی نام برده شده است. و تصریح شده که رسولانی هم هستند که ذکری از آن ها به میان نیامده است.

وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ.(۱)

و رسولانی که پیش از این آن ها را بر تو نقل کردیم و رسولانی که بر تو آن ها را نقل نکردیم.

در قرآن کریم تنها نام بیست و شش پیامبر آمده؛ و آنان عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داوود، ایّوب، سلیمان، زکریّا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد، عیسی و محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲) .

پیامبران دیگری نیز بوده اند که به صورت مبهم از آن ها یاد شده است. مانند :

قالَ لَهُمْ نَبِـیُّهُمْ.(۳)

پیامبرشان به آن ها گفت.

أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ.(۴)

یا مانند کسی که بر آبادیی عبور کرد.

۱- . نساء(۴) / ۱۶۴.

۲- . منشور جاوید ۱۰/۱۳۳؛ پیام قرآن ۷/۳۵۸.

۳- . بقره(۲) / ۲۴۷.

۴- . بقره(۲) / ۲۵۹.

وَأوصَیْنَا إِلی إِبْراهِـیمَ وَإِسْمـعِـیلَ وَإِسْحـقَ وَیَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ.(۱)

و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب واسباط وصیّت کردیم.

در آیه آخر «أسباط»، جمع سبط به معنای قبایل بنی اسرائیل است که هر قبیله ای را پیامبری بوده است. و تعداد آن ها بنابر آنچه روایات اهل بیت (علیهم السلام) بر آن دلالت دارد ــ دوازده نفر ــ از فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) ــ است.(۲)

در دعای امّ داوود امام صادق (علیه السلام) تعداد دیگری از پیامبران الهی را نام برده است(۳) .

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) مشهور است که تعداد پیامبران الهی صد و بیست و چهار هزار نفرند.(۴)

در روایتی تعداد آن ها صد و چهل و چهار هزار ذکر شده است.(۵)

در حدیثی دیگر سیصد و بیست هزار نبی و سیصد و اندی رسول ذکر گردیده است(۶)

و در حدیثی دیگر صد و بیست هزار.(۷)

۳. پیامبران اولوالعزم

در تعداد پیامبران اولوالعزم اختلاف نیست. و همه اتّفاق دارند که آن ها پنج نفر و عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد (علیهم السلام).

ولی در انگیزه نامگذاری آنان به این عنوان اختلاف است :

۱- . نساء(۴) / ۱۶۳.

۲- . ر.ک: کفایه الاثر / ۱۴و ۸۰ ؛ بحارالانوار ۳۶/۲۸۴و۳۱۲.

۳- . بحارالانوار ۱۱/۵۹ و ۹۸/۳۹۷.

۴- . بحارالانوار ۱۱/۳۰و۳۲ و ر.ک: مستدرک سفینه البحار ۹/۵۰۶.

۵- . بحار ۱۱/۳۰.

۶- . بحار ۱۱/ ۶۰.

۷- . کافی ۱/۲۲۴.

در برخی روایات حکمت آن صاحب شریعت بودن آنان عنوان شده است.(۱)

در برخی دیگر کمال ولایت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام).(۲)

در برخی مبعوث شدن فراگیر آنان به کرانه های زمین و جنّ و انس.(۳)

و در برخی دیگر پیشی گرفتن در اقرار به خداوند متعال.(۴)

پس در اینکه این پنج نفر از پیامبران بزرگ الهی انـد و نسبت به دیگران از درجه و مقامی بالا برخوردارنـد تردیدی نیست و امام صادق (علیه السلام) فضیلت و برتری علمی آن ها را نسبت به پیامبران دیگر به صراحت بیان کرده؛ می فرماید :

إِنَّ اللّهَ فَضَّلَ أُولِی الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ بِالْعِلْمِ عَلَی الْأَنْبِیاء.(۵)

همانا خداوند رسولان اولوالعزم را به علم بر پیامبران برتری داده است.

۴. سخن و زبان پیامبران

همه پیامبران با واژه و زبان قوم خویش سخن گفته اند :

وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا بِلِسانِ قَوْمِهِ.(۶)

و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش.

از امیرمؤمنان و امام صادق (علیهما السـلام) نقل شده که هود، صالح، شـعیب، اسـماعیل و محمّد (علیهم السـلام) به زبان عربی سخن می گفتند.(۷)

و در روایتی زبان حضـرت آدم، شیث، إدریس، نوح و ابراهیم (علیهم السلام) را سریانی و زبان اسحاق، یعقوب، موسی، داوود و عیسی (علیهم السلام) را عبرانی، و زبان هود، صالح،

۱- . بحارالانوار ۱۱/۳۴و۵۶.

۲- . بحارالانوار ۱۱/ ۳۵.

۳- . بحارالانوار ۱۱/ ۳۳.

۴- . بحارالانوار ۱۱/ ۳۵.

۵- . الخرائج والجرائح ۲/ ۷۹۶؛ بحارالانوار ۲/۲۰۵.

۶- . ابراهیم(۱۴) / ۴.

۷- . ر.ك: بحارالانوار ۱۱/۳۶و۴۲.

شعیب، اسماعیل و محمّد (علیهم السلام) را عربی دانسته است. و بعد فرموده است :

ابراهیم و اسحاق و یعقوب و لوط در یک زمان مبعوث شده اند.(۱)

۵. کتابهای پیامبران

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که تعداد کتابهایی که بر پیامبران الهی نازل شده صدو چهار است :

مِائَهَ کِتَابٍ وَ أَرْبَعَهَ کُتُبٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی شَیْثٍ خَمْسِینَ صَحِیفَهً وَ عَلَی إِدْرِیسَ ثَلَاثِینَ صَحِیفَهً وَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ عِشْرِینَ صَحِیفَهً وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاهَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ.(۲)

خدا صد و چهار کتاب نازل کرد. پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نازل کرد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که مجوس پیامبری داشتند که او را کشته و کتابش را سوزاندند. این کتاب در دوازده هزار پوست گاو گرد آمده بود.(۳)

قرآن نیز به کتاب برخی پیامبران اشاره دارد :

وَآتَیْنا داوُدَ زَبُوراً.(۴)

و بر داود زبور را دادیم.

وَقَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَآتَیْناهُ الإِنْجِیلَ فِیهِ هُدَیً وَنُورٌ وَمُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَهُدیً وَمَوْعِظَهً

۱- . بحارالانوار ۱۱/۵۶.

۲- . الخصال ۲/ ۵۲۳؛ مجموعه ورام ۲/ ۶۶؛ بحارالانوار ۷۴/۷۲.

۳- . کافی ۳/۱۶۱ و بحارالانوار ۱۴/۴۶۳.

۴- . نساء(۴) / ۱۶۳.

لِلْمُتَّقِــینَ.(۱)

به دنبال آثار آن ها عیسی بن مریم را آوردیم در حالی که تورات را پیش روی خود تصدیق کننده بود و به او انجیل را دادیم در آن هدایت ونور بود و تورات پیش از خود راتصدیق کننده بود و هدایت و موعظه برای پرهیزگاران بود.

إنّ هَذَا لَفِی الصّحف الأولِی * صحف إبراهِیم وَمُوسَی.(۲)

این در کتابهای پیشین موجود است کتاب های ابراهیم و موسی.

بـدین ترتیب می توان پیامبران صاحب کتاب را از این آیات و روایات به اجمال شـناخت. مقـداری از محتوای آن کتاب ها نیز در آیات قرآن و روایات معصومان (علیهم السـلام) دیـده می شود امّا هرگز نمی توان اطّلاع کاملی از آن ها به دست آورد. ما معتقدیم که اصل همه آن کتاب ها نزد حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف محفوظ است.(۳)

چکیده درس سیزدهم

تنها منبع صحیح برای رسیدن به اخبار و حالات و ویژگیهای پیامبران پیشین قرآن و آثار اهل بیت (علیهم السلام) است.

اسـامی بیست و شـش نفر از پیـامبران الهی در قرآن کریم به صـراحت آمـده است. و در روایات تعـداد دیگری نیز بیان شـده است.

مشهور آن است که تعداد پیامبران الهی صد و بیست و چهار هزار است.

در اینکه حضـرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد (علیهم السلام) پیامبران اولوالعزم اند اختلافی نیست. اختلاف تنها در علت نامگذاری آنان به این عنوان است.

۱- . مائده(۵) / ۴۶.

۲- . اعلی(۸۷) / ۱۸و۱۹.

۳- . ر.ك: كافی ۱/۲۲۳_۲۲۸.

همه پیامبران الهی به زبان قومشان سخن می گفتند. و از این میان هود، صالح، شعیب، اسماعیل، و محمّد (علیهم السلام) عرب زبان بودند.

سؤالات

۱. منبع صحیح اطّلاع از پیامبران پیشین چیست؟

۲. در قرآن کریم نام چند تن از پیامبران آمده است؟

۳. تعداد و نام پیامبران اولوالعزم را بنویسید.

۴. علّت ها و انگیزه های نامگذاری پیامبران الوالعزم به این عنوان را بنویسید.

۵. پیامبران با چه لغت و زبانی سخن می گفته اند؟

۶. بر اساس حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تعداد کتابهای پیامبران چند کتاب بوده است؟

۷. خصوصیّات کتاب پیامبر مجوسیان را بر اساس روایت امام صادق (علیه السلام) بنویسید.

۸. پیامبران صاحب کتاب و نام کتابهای ایشان را با توجه به آیات قرآن بنویسید.

ص:۱۸۹

درس چهاردهم: پیامبر اسلام

اشاره

ص: ۱۹۱

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس با خصوصیات زمان بعثت پیامبر اسلام آشنا گردد و بداند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر همه جهان مبعوث شده است و از همه پیامبران پیش از خود برتر است. همچنین معنای درست امّی بودن پیامبر اسلام را دریابد و در مورد راههای شناخت پیامبر اسلام، ختم نبوّت و جاودانگی شریعت ایشان آگاهی داشته باشد.

۱. زمان بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) زمانی به پیامبری مبعوث گردید که حجّت های الهی در میان مردم حضوری آشکار و فعّال نداشتند. مردم در غفلت و بی خبری به سر می بردند. از تربیت و اخلاق در میان آن ها اثری نمانده بود. و آثار نبوّت و رسالت از میان آنان رخت برکنده بود. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

أَرْسَلَهُ عَلَی حِینِ فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَهٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ وَ اعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَهِ وَ انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَم.(۱)

۱- . کافی ۱ / ۶۰؛ نهج البلاغه، خطبه / ۱۵۸؛ بحارالانوار ۸۹/ ۸۱.

او را به هنگـام انقطـاع رسولا ـن و خواب زدگی طولا ـنی امّت هـا و فراگیری نـادانی و گسترش فتنه و از هم گسسـتن تار و پود واقعیّتها فرستاد.

فـترت؛ یعنی ضـعف و سـستی و انقطـاع رسولا ـن. هجعه؛ یعنی خـواب زدگی. و انتقـاض مـبرم؛ یعنی تحریـف حقـایق و از هم گسستن تار و پود واقعیتها.

پیش از بعثت پیـامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) مردمـان حرمتهـا را می شکسـتند، دانشـمندان و حکیمان را خوار می شمردند و جهل و ناآگاهی و کوردلی و ظلمت همه جا را فرا گرفته بود :

النَّاسُ یَسْتَحِلُّونَ الْحَرِیمَ وَ یَسْتَذِلُّونَ الْحَکِیمَ یَحْیَوْنَ عَلَی فَتْرَهٍ وَ یَمُوتُونَ عَلَی کَفْرَهٍ.(۱)

مردم مرزهـا وحریم ها را از بین برده بودنـد و حکیم را خوار می شـمردند و در انقطاع فترت زنـدگی می کردنـد و بر کفر می مردند.

حضرت زهرا (علیها السلام) در توصیف زمان بعثت پیامبر گرامی اسلام می فرماید :

شما بر لب پرتگاه آتش بودیـد، جرعه هر آشامنده و فرصتی مناسب برای هر آزمند؛ وشـعله ای برای کسـی که به شـتاب دنبال آن باشـد. زیر پای دیگران لگـد مال می شدید. و آبهای گندیده می آشامیدید. و برگ درختان می چیدید. خوار مایه و زبون و ناتوان بودید و از آن بیم داشتید که مردم از هر سو به شما هجوم آورند.

۲. جهانی بودن بعثت پیامبر

در میـان پیـامبران حق، کمتر پیـامبری را می توان یـافت که بعثت او جهـانی باشـد. اگر چه در روایتی درباره پیامبران اولوالعزم آمده است که آنان بر شرق و غرب، و

۱- . نهج البلاغه، خطبه / ۱۵۱؛ بحارالانوار ۱۸ / ۲۲۱.

جنّ و انس مبعوث شده بودند. ولی این امر درباره حضرت نوح و عیسی (علیهما السلام) مورد اختلاف است.

اما به تصریح قرآن کریم و به دلالت روایات اهل بیت (علیهم السلام) رسالت پیامبر اسلام جهانی است.

وَما أَرْسَلْناکَ إِلّا کافَّــةً لِلنّاسِ بَشِــیراً وَنَذِیراً.(۱)

ما تو را بشارت دهنده و ترساننده نفرستادیم مگر برای همه مردم.

از سوره جنّ بر می آید که آنان نیز در حیطه هدایت پیامبر گرامی اسلام قرار دارند.

امام صادق (علیه السلام) در روایتی رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر همه انسانها و جنّها را بیان کرده است :

إنّ اللهَ تَبَـارَکَ وَتعـالی أعطی مُحَمَّداً شَـرَایِعَ نـوُح وَإبْرَاهِیـم وَمُوسَـی وَعِیسَـی... وَأرْسَـلَهُ کَافَّهً إلَی الأَبْیُضِ وَالأَسْوَد وَالْجِنّ وَالإنس.(۲)

همانـا خداونـد متعـال محمّـد را شـرایع نوح و ابراهیم و موسـی و عیسـی عطا کرد... و او را بر همه سـفید و سـیاه و جنّ و انس فرستاد.

۳. افضلیّت پیامبر اسلام بر پیامبران دیگر

نبوّت پیـامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) اگر چه به ظـاهر ـ و از نظر زمـان ـ بعـد از همه پیـامبران الهی است ولی در حقیقت پیش از همه آن ها بوده است. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به این مسأله اشارت دارد. علی بن معمّر می گوید :

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی (هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ

۱- . سبأ(۳۴) / ۲۸.

۲- . کافی ۲ / ۱۷؛ المحاسن ۱ / ۲۸۷؛ بحارالانوار ۱۶/۳۳۰.

الْأُولی)(۱) قَالَ یَعْنِی بِهِ مُحَمَّداً (صلی الله علیه و آله و سلم) حَیْثُ دَعَاهُمْ إِلَی الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ فِی الذَّرِّ

الْأَوَّلِ.(۲)

از امام صادق (علیه السلام) از آیه «این بیم دهنده ای از بیم دهندگان پیشین است» سؤال کردم، فرمود: مقصود از او محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) است آنگاه که آن ها را به اقرار به خدا در ذرّ اوّل خواند. او نخستین کسی است که به ربوبیّت پروردگار عالم اقرار کرد. و در جواب قریش که از ایشان درباره پیشی گرفتنش بر پیامبران دیگر سؤال کرده بودند؛ فرمود :

إِنِّی کُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّی جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَیْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی فَکُنْتُ أَوَّلَ نَبِیٍّ قَالَ بَلَی فَسَبَقْتُهُمْ إِلَی الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.(۳)

همانا من اوّلین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم و اوّلین کسی بودم که اجابت کردم آنگاه که از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر نفس خویش شاهد ساخت «آیا من پروردگار شمانیستم گفتند: چرا» پس من نخستین پیامبری بودم که «بلی» گفتم. پس در اقرار به خدای تعالی بر آن ها پیشی گرفتم.

و در جواب شخصی یهودی که از فضل و برتری او و موسی علیهما السلام سؤال کرده بود؛ فرمود: اگر موسی (علیه السلام) مرا درک می کرد و به نبوّت من ایمان نمی آورد؛ ایمان و پیامبری برایش سودی نداشت.

یَا یَهُودِیُّ إِنَّ مُوسَی لَوْ أَدْرَکَنِی ثُمَّ لَمْ یُؤْمِنْ بِی وَ بِنُبُوَّتِی مَا نَفَعَهُ إِیمَانُهُ شَیْئاً وَ لَا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّهُ یَا یَهُودِیُّ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی الْمَهْدِیُّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِنُصْرَتِهِ وَ قَدَّمَهُ وَ صَلَّی خَلْفَهُ.(۴)

۱- . نجم(۵۳) / ۵۶.

۲- . بحارالانوار ۱۵/۳ و ۱۶/۳۷۱.

۳- . بصائرالدرجات/ ۸۳؛ علل الشرایع ۱ / ۱۲۴؛ بحارالانوار ۱۵/۱۵.

۴- . احتجاج ۱ / ۴۷؛ امالی صدوق / ۲۱۸؛ روضه المواعظین ۲/ ۲۷۲؛ بحارالانوار ۱۶/۳۶۶.

ای یهودی همانا اگر موسی مرا درک می کرد و به من ایمان نمی آورد و نبوّت مرا قبول نمی کرد ایمانش هیچ نفعی به حال او نداشت و نبوّتش نیز نفعی به او نمی رساند. ای یهودی مهدی از فرزندان من است آنگاه که خروج کند عیسی (علیه السلام) برای یاری او فرود می آید و او را پیش می اندازد و پشت سر او نماز می خواند.

۴. امّی بودن پیامبر

قرآن کریم در دو مورد پیامبر گرامی اسلام را «امّی» معرفی کرده است :

آلَّذِینَ یَ_تَّبِعُونَ آلرَّسُولَ آلنَّ_بِیَّ الْاُمِّ_یَّ.(۱)

آنان که از رسول نبی امّی پیروی می کنند.

فَآمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِیِّ الأُمِّ_یِّ.(۲)

به خدا و رسولش که نبیّ امّی است ایمان بیاورید.

از آیات به دست می آید که واژه «امّی» _ درباره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) _ بدین معناست که آن حضرت پیش از نبوت، سابقه درس خواندن و نوشتن نداشت.

وَما کُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَلا تَخُ_طُّهُ بِیَمِ_ینِکَ إِذاً لَارْتابَ المُبْطِلُونَ.(۳)

و تو پیش از این کتابی تلاوت نکرده بودی و به دست راست خویش ننوشته بودی که در این صورت باطل گرایان شک و تردید می کردند.

در این آیه دلیل درس نخواندن و ننوشتن او بیان شده است. و اگر چنین نبود در نبوّت او شکّ و تردید پدید می آمد. حال این سؤال پیش می آید که آیا پیامبر اکرم خواندن و نوشتن می دانست یا نه؟ در دو حدیث که از امام جواد و امام باقر (علیهما السلام) نقل شده؛ بیان شده است که حضرتش قادر به خواندن و نوشتن بود. و در هر دو حدیث

۱- . اعراف(۷) / ۱۵۸.

۲- . اعراف(۷) / ۱۵۹.

۳- . عنکبوت(۲۹) / ۴۸.

به آیه دوم سوره جمعه استناد شده است که چگونه فردی می خواهد تعلیم کتاب و حکمت دهد در حالی که خودش از خواندن و نوشتن محروم است. در این دو حدیث موضوع «امّی» بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شده و معنای آن منسوب بودن ایشان به «امّ القری» (= مکّه) دانسته شده است.(۱) امام جواد (علیه السلام) در جواب سؤال از

امّی بودن پیامبر و اینکه مردم می گویند او کتابت و نوشتن نمی دانست؛ می فرماید :

كَذَبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَهُ اللَّهِ أَنَّى ذَلِكَ وَ اللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ) فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟! وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) يَقْرَأُ وَ يَكْتُبُ بِاثْنَيْنِ وَ سَبْعِين.(۲)

آنان دروغ گفته اند خدا لعنتشان کند چگونه می شود این امر درست باشد در حالی که خدای تعالی در آیه محکم می فرماید: «اوست کسی که در میان امّیان رسولی از آن ها مبعوث کرد که آیاتش را بر آنان تلاوت می کرد و آن ها را تزکیه می نمود و کتاب و حکمت به آن ها تعلیم می داد» پس چگونه ممکن است تعلیم دهد چیزی را که نمی داند؟! سوگند به خدا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به هفتاد و دو حرف می خواند و می نوشت.

در برخی روایات آمده است که حضرت می خواندند، ولی نمی نوشتند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

كَانَ مِمَّا مَنَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ عَلَى نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنَّهُ كَانَ أُمِّيّاً لَا يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ الْكِتَابَ.(۳)

از آن چیزهایی که خداوند متعال بر پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) منّت گذاشت این بود که او امّی بود کتاب نمی نوشت و می خواند.

۱- . بحارالانوار ۱۶/۱۳۲و۱۳۳.

۲- . علل الشرایع ۱ / ۱۲۴؛ اختصاص/ ۲۶۳؛ بحارالانوار ۱۶/ ۱۳۲.

۳- . علل الشرایع ۱ / ۱۲۴؛ بحارالانوار ۱۶/۱۳۲.

معنـای این روایت بـا توجه به روایـات سابق روشن است. زیرا معلوم است ننوشـتن دلالت بر ناتوانی در آن نیست. و این امر در روایاتی که درباره درون مایه علم پیامبران الهی است به وضوح دیده می شود.

البتّه بایـد توجّه داشت که امّی بودن پیـامبر به معنـای نداشـتن سـابقه خوانـدن و نوشـتن بـا منسوب بودن او به امّ القری منافـاتی ندارد. و می توان گفت هر دو معنا برای پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود داشته و ائمه (علیهم السلام) در جاهای مختلف و با توجه به خصوصیات مجالس هر یک از آن دو را مورد توجّه قرار داده اند.

۵. راههای شناخت پیامبر اسلام

پیشتر در مبـاحث نبوّت عـامّه گفتیم که بهترین ابزار و راه شـناخت صـدق ادّعـای نبوّت پیـامبران؛ عقـل و خرد انسانی است که حجّت باطنی خداوند متعال است. این امر در مورد پیامبر گرامی اسلام هم صادق است.

گفتیم دومین راه شـناخت پیـامبران تنصـیص و بشارتهای پیامبران پیشـین است. این نیز در مورد پیامبر گرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) روشن و واضـح است. قرآن کریم در آیـات زیـادی به بشارتهـای موجود در کتابهای پیامبران پیشـین اشاره کرده می فرماید: از پیامبر اسلام در تورات و انجیل سخن رفته است :

آلَّذِینَ یَ_تَّبِعُونَ آلرَّسُولَ آلنَّ_بِیَّ الْأُمِّ_یَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی آلتَّوْراهِ وَالْإِنْجِ_یلِ.(۱)

آنان که رسول نبیّ امّی را پیروی می کنند. او را نزد خود در تورات و انجیل مکتوب می یابند.

بلکه در انجیل نام او نیز آمده است :

۱- . اعراف(۷) / ۱۵۷.

وإذ قَال عِیسی ابنِ مَریَم یَا بَنِی إسْرَائیل إنِّی رَسُولُ اللّهِ إلَیْکُمْ ... مُبَشِّرا برَسول یَأتِی مِنْ بَعدِی إسْمُه أحمَد.(۱)

و آنگاه که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل همانا من رسول خدا به سوی شما هستم... بشارت دهنده ام به رسولی که بعد از من خواهد آمد و اسمش احمد است.

یا ویژگی های او به گونه ای یادشده که او را همچون فرزندان خویش می شناختند :

الَّذِینَ آتَیْناهُمُ آلکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ.(۲)

آنان که کتاب برایشان دادیم او را مانند پسرانشان می شناسند.

این نشان می دهد که نبوّت پیامبر اسلام در تورات و انجیل مطرح بوده و پیشوایان و بزرگان آنان از این امر آگاه بودند و او را می شناختند. این امر از اسلام آوردن سلمان هم به خوبی فهمیده می شود. زیرا او پیش از آنکه مسلمان شود با راهبان مسیحی آشنا شد؛ و چون پیامبر را دید مقداری خرما به عنوان صدقه به حضرت داد، تا ببیند حضرت تناول می کند یا نه. حضرت از آن چیزی نخورد و اصحاب تناول کردند. سلمان می گوید :

فَقُلْتُ فِی نَفْسِی هَذِهِ خَصْلَةٌ مِمَّا وَصَفَ لِی صَاحِبِی.(۳)

در دل خویش گفتم: این صفتی است که صاحبم برایم وصف کرده بود.

بعد هم هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در جایی دیگر مشاهده کرد به دنبال مهر نبوّت بود که حضرت خودشان پیراهن خویش را کنار زدند تا حضرت سلمان آن را به چشم ببینند. و آن گاه جناب سلمان اسلام آورد و یکی از یاران خاصّ پیامبر اسلام

۱- . صف(۶۱) / ۶.

۲- . بقره(۲) / ۱۴۶؛ انعام(۶) / ۱۵۷.

۳- . قصص الانبیاء / ۳۰۰؛ بحارالانوار ۲۲/ ۳۶۴.

گردید.(۱)

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۱۵ بحارالانوار، صفحه ۱۷۴ _ ۲۴۸ با عنوان «البشاره بمولده و نبوّته»، مطالبی از بشارات را جمع کرده است.

پیامبر اسلام در کتاب تورات با دو ویژگی فرزند اسماعیل و دارای دیانت راستین معرفی شده است.(۲)

بحث درباره بشارات مفصّل است. در این زمینه می توانید به کتابهای «انیس الاعلام» و «محضر الشهود»، و «بشارات عهدین» و «نقش ائمه در احیای دین» درس ۸ صفحه ۳۱۷ _ ۳۵۸ و پیوست شماره ۴ آخر کتاب که عین متون کتب عهد قدیم و جدید را آورده است؛ مراجعه کنید.

راه سوم برای شناخت صدق و راستی نبوّت پیامبران آیات و معجزات است. بر اساس روایات متواتر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دارای معجزات فراوانی بود. او نه تنها آیات و معجزات ویژه خود داشت بلکه همه آیات و معجزات پیامبران پیشین را نیز دارا بود.

همان گونه که در بحث آیات و معجزات پیامبران ذکر شد ریشه و منبع معجزات پیامبران علم وهبی الهی است که خداوند متعال از میان هفتاد و سه حرف اسم اعظم، هفتاد و دو حرف را به پیامبر گرامی اسلام عطا فرموده؛ در صورتی که حضرت عیسی (علیه السلام) با داشتن دو حرف مرده ها را زنده می کرد و آیات و معجزات دیگر از او ظاهر می شد. پس ما در اینجا از این گونه معجزات بحث نمی کنیم و محور بحث را در این قسمت معجزه مهم پیامبر گرامی اسلام _ قرآن شریف _ قرار می دهیم.

قرآن کریم در آیاتی همه کسانی را که در نبوّت و رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تردید دارند؛ فرا می خواند که سوره ای همانند یکی از سوره های قرآن _ که آورنده آن به

۱- . بحارالانوار ۲۲/۳۶۴ و ۳۶۵.

۲- . تورات، سفر تثنیه، باب ۱۸ آیه ۱۸.

شهادت تاریخ نه پیش کسی درس خوانده و نه در مجلس علمی شرکت کرده ـ؛ بیاورند!

وَإِنْ كُنتُمْ فِـي رَيْبٍ مِمّا نَزّلنا عَلى عَبْدِنا فَـأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثلِهِ وَآدْعُوا شُـهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ آللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِـينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا آلنّارَ آلَّتِـي وَقُودُها آلنّاسُ وَالحِجارَهُ أُعِدَّتْ لِلْـكافِرِينَ.(۱)

اگر در آنچه به بنـده خودمـان نـازل کردیم شـک داریـد پس سوره ای از مثـل او بیاوریـد و گواهانی که غیر خـدا قبول دارید بخوانید اگر راست می گویید. پس اگر نتوانستید و به هیچ وجه نخواهید توانست پروا کنید از آتشی که آتش زنه اش انسان و سنگ است که برای کافران مهیّا شده است.

در آیه دیگر می گوید اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند قرآن را بیاورند توان آن را نخواهند داشت :

قُلْ لَئِنِ آجْتَمَعَتِ الإِنْسُ وَالجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذا آلقُرآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِـيراً.(۲)

بگو اگر جنّ و انس جمع شوند تا اینکه مثل قرآن را بیاورند مثل آن را نمی توانند بیاورند اگرچه بعضی از آن ها بعضی دیگر را یاور باشد.

چنانکه می بینیم خداونـد متعال در این آیات از مردم می خواهد که اگر در نبوّت پیامبر تردید دارند؛ سوره ای همانند یکی از سوره های قرآن بیاورنـد. ویا همه جنّ و انس جمع شوند و کتابی مانند قرآن بیاورند. علّت و انگیزه این تحدّی دراین بخش از آیات نیامـده است. پس لازم است برای کشف آن از خود قرآن مـدد جوییم و ببینیم قرآن خودش را چگونه معرفی می کنـد؟ بلکه از این راه توانستیم به انگیزه تحدّی راه یابیم.

بیشترین اهمیّتی که خود قرآن به خویش داده جنبه هدایتگری و یاد آوری و تأثیر

۱- . بقره(۲) / ۲۳ ـ ۲۴.

۲- . اسراء(۱۷) / ۸۸.

آن در دلهـای بنـدگان الهی و نورانیّت بخشـیدن به آن هـا و... است. قرآن خود را کتابی تازه معرفی می کنـد که یکی از آثار آن ایجاد خوف در دلهای مؤمنان است.

اللّه نَزَّلَ أحْسَنَ آلْحَديثِ كِتَابَآ مُتَشَابِهَآ تَقْشَعِر مِنهُ جُلُود آلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ.(۱)

خداوند بهترین حدیث را کتابی متشابه نازل کرد که از آن پوستهای آنان که از پروردگارشان می ترسند، به لرزه می افتد.

در آیات دیگری نیز کتاب خود را یاد کرده و از آن به عنوان «حدیث» تعبیر می کند(۲) و منکران را به تحدّی فرا می خواند :

فَلَيَأتوا بِحَديثٍ مِثْله إن كَانوا صَادِقِين.(۳)

پس حدیثی مثل آن بیاورند اگر راستگو هستند.

این نشان می دهد که مبنای اصلی تحدّی قرآن مطالب علمی و دقایق شناختی و معرفتی آن است که داده های بشری از آن بی بهره انـد؛ نه جنبه بلاغت و فصاحت لفظی آن. هرچند نباید آن را نیز نادیده گرفت، امّا نه در عرض حقایق و معارف و مطالب علمی نو و بی سـابقه آن؛ بلکه در درجه بعـد از آن. بـدین ترتیب روشن می شود که آورنـده قرآن کسـی جز پیامبر الهی نمی تواند باشد.

۶. ختم نبوّت و جاودانگی شریعت

پیش تر گـفتیم که اعطـای نبـوّت و رسـالت به عـدّه ای از بنـدگان از بـاب فضـل و احسـان الهی است. و ضـرورت و لزومی بر خداونـد سـبحان ندارد. فرسـتادن شـریعت و احکام و قوانینی که نظام حیات بشـر را تأمین کند، نیز تنها نتیجه لطف و احسان و بنده پروری اوست.

۱- . زمر(۳۹) / ۲۳.

۲- . واقعه(۵۶) / ۸۰؛ جاثیه(۴۵) / ۶.

۳- . طور(۵۲) / ۳۴.

از طرف دیگر بدیهی است که هیچ مخلوقی نیست که به درجه ای از کمال برسد که بالاتر از آن کمالی نباشد.

بنابر این نه کمالات الهی را نهایتی است، ونه انسان موجودی است که ظرفیّتی خاصّ و محدود داشته باشد، تا با رسیدن به حدّ خاصّ خود دیگر نتوان کمالی به کمالات او افزود.

پس با وجود این، اگر فرض شود که آمدن پیامبران و آوردن شرایع برای تکامل بشر است؛ باز هم مشکلی برای آمدن پیامبر دیگری وجود نخواهد داشت.

با توجّه به این مطلب روشن می شود که دلیل اصلی ختم نبوّت و شریعت جز مشیّت و خواست خداوند متعال امر دیگری نیست. و اگر خداوند متعال می خواست بعد از پیامبر اسلام و آیین او پیامبری و آیینی بر بشر بفرستد هیچ اشکال و استبعادی نداشت. ولی از آنجا که در قرآن و روایات به ختم نبوّت و شریعت تصریح شده پس چاره ای جز تسلیم و پذیرش آن نیست. در قرآن کریم آمده است :

ما كانَ مُحَـمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَلـٰكِنْ رَسُولَ آللّهِ وَخاتَمَ آلنَّبِيِّينَ.(۱)

محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است.

«خاتم» به فتحه یا کسره تاء به معنای انتهای امر است.در لسان العرب می گوید : ختام القوم وخاتِمهم وخاتَمهم آخرهم.(۲) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوّت و شریعت خود را

آخرین نبوّت و شریعت معرّفی می کند :

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي.(۳)

۱- . احزاب(۳۳) / ۴۰.

۲- . لسان العرب ۱۲/۱۶۴.

۳- . من لا یحضره الفقیه ۴/۱۶۳؛ بحارالانوار ۲۲ / ۵۳۱.

ای مردم پیامبری بعد از من نیست و سنّتی بعد از سنّت من وجود ندارد.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: خداوند متعال با رسول خدا، پیامبران را، و با کتاب قرآن، کتابهای آسمانی را به پایان برد :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدا.(۱)

همانا خداوند متعال پیامبران را با پیامبر شما به پایان رساند پس پیامبری تا ابد بعد از او نخواهد بود.و به کتاب شما کتابها را ختم کرد پس تا ابد کتابی بعد از آن نخواهد بود.

امام رضا (علیه السلام) هم پیامبر اسلام را آخرین پیامبر و شریعت او را آخرین شریعت و بدون تغییر و تبدیل معرفی می کند :

إنّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ...خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ لَا تَبْدِيلَ لِمِلَّتِهِ وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ.(۲)

همانا محمّد بنده خداست و... ختم کننده پیامبران و برترین عالمیان است و پیامبری بعد از او نیست و آیین او را تبدیلی نیست و شریعت او را تغییری نیست.

در روایات فراوانی که ــ با عنوان «حدیث منزلت» معروف شده ــ تصریح شده است که بعد از پیامبر اسلام پیامبری نیست :

أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَن ـّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِی.(۳)

تو از من به منزله هارون از موسی هستی جز اینکه پیامبری بعد از من نیست.

۱- . کافی ۱ / ۲۶۹.

۲- . عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۲/۱۲۱؛ بحارالانوار ۱۰/ ۳۵۲.

۳- . کافی ۸ / ۱۰۶؛ احقاق الحق ۷/۴۲۷؛ بحارالانوار ۳۷/۲۵۵.

همچنین در روایات آمده است که حلال و حرام پیامبر اسلام تا قیامت تغییر نمی کند :

حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ لَا یَکُونُ غَیْرُهُ وَ لَا یَجِیءُ غَیْرُه.(۱)

حلال محمّد تا روز قیامت حلال است و حرامش تا قیامت حرام است. غیر او نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد.

پس بـدیهی است که اگر کسـی بعـد از پیامبر اسـلام ادّعای نبوّت و رسالت کنـد و یا مـدّعی حلال شدن حرامی یا حرام شدن حلالی باشد؛ هرگز از او پذیرفته نمی شود. البتّه این روایت به تنهایی دلالت ندارد که پیامبری بعد از پیامبر اسلام نخواهد بود، اما آنگاه که آن را در کنار روایات قبلی قرار می دهیم از آن چنین امری را می توان استفاده کرد.

چکیده درس چهاردهم

تعداد کتاب ها و صحیفه هایی که برای پیامبران الهی نازل شده است؛ صد و چهار تا است.

پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) موقعی مبعوث شـد که مردم در فترت و انقطاع رسولان الهی به سـر می بردنـد. از معرفت خدا و توحید و عبودیّت و عبادت خدای یگانه خبری نبود و اخلاق و کرامت انسانی از میان آن ها رخت بر بسته بود.

بعثت پیامبر اسلام جهانی است، حتی جنّها را هم در بر گرفته است.

پیـامبر اسـلام اگر چه در ظـاهر خلقت بعـد از همه پیـامبران است ولی در بـاطن و حقیقت، پیش از همه آن هـا بوده و بر همه پیامبران الهی برتری و فضیلت دارد.

امّی بودن پیامبر اسلام به معنای منسوب بودن ایشان به «امّ القری» یعنی مکّه

۱- . کافی ۱/۵۸. و ر.ک: کافی ۲/۱۷.

است. و او خواندن و نوشتن را می دانست ولی بنابر مصالحی نمی خواند و نمی نوشت.

یکی از راههای شناخت صدق ادّعای نبوّت پیامبر اسلام استفاده از عقل و خرد است.

راه دیگر، تنصیص پیامبران پیشین است. در کتابهای پیامبران به ویژه تورات و انجیل به آمدن ایشان بشارت داده شده است.

راه دیگرآیات و معجزات است. علاوه برمعجزات فراوانی که ازپیامبراسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر شده، مهم ترین معجزه اش قرآن کریم است که همگان را به معارضه طلبیده و از آنان می خواهد که اگر در نبوّت حضرتش تردید دارند؛ سوره ای مانند یکی از سوره ها یا کتابی نظیر آن بیاورند.

روشن است که وجه تحدّی قرآن انحصار به بلاغت و فصاحت آن ندارد بلکه در درجه اول جنبه هدایت و معارف الهی آن مورد نظر است و فصاحت و بلاغت در مرتبه دیگر قرار دارد.

ختم نبوّت و شریعت به عقل انسانی قابل اثبات نیست. و راه اثبات آن مخصوص وحی است. و قرآن و روایات این امر را به وضوح بیان کرده اند.

سؤالات

۱. اوضاع اخلاقی و فرهنگی زمان بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را بنویسید.

۲. امّی بودن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به چه معناست؟

۳. راههای شناخت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را بنویسید.

۴. وجه اعجاز قرآن را بنویسید.

۵. از آیات و روایات شواهدی بر ختم نبوّت و جاودانگی شریعت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ارائه فرمایید.

ص:۲۰۷

درس پانزدهم: وحـــــی (۱)

اشاره

ص: ۲۰۹

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس با معنا و حقیقت وحی آشنا شود، اقسام آن را بشناسد و در مورد رسولان الهی و حاملان وحی خداوند اطّلاعاتی کسب کند.

۱. حقیقت وحی

«وحی» در لغت به معنای اشاره سریع است. راغب می گوید: «اصل الوحی الإشاره السریعه. ولتضمّن السرعه قیل: أمر وحی»(۱)

.

احمد بن فارس هم القای مطالبی را به صورت پنهان وحی دانسته، و از معانی آن اشاره، کتاب، رسالت، سرعت و صوت را برشمرده است.

وحی... اصل یدلّ علی إلقاء علم فی إخفاء أو غیره إلی غیرک. فالوحی: الإشاره. والوحی: الکتاب والرساله. وکلّ ما ألقیته إلی غیرک حتّی علمه فهو وحی... الوحی : السریع، والوحی: الصوت.(۲)

۱- . المفردات / ۵۱۵.

۲- . مقاییس اللغه ۶/۹۳.

پس اصل معنای لغوی وحی القاء مطلبی به دیگری است به صورت پنهان و سریع. و این معنی در همه موارد استعمال این کلمه در قرآن و روایات مشهود است.

بیشتر مورد استعمال این کلمه در جایی است که فاعل آن خداوند متعال باشد. ولی گاهی اوقات به غیر خدا نیز نسبت داده می شود؛ مانند :

إِنَّ آلشَّیاطِـینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِـیائِهِمْ.(۱)

همانا شیاطین به اولیای خویش وحی می کنند.

و امام باقر (علیه السلام) در جواب این سؤال که آیا خداوند متعال به حضرت موسی و هارون، هر دو وحی می کرد؛ فرمود :

کَانَ الْوَحْیُ یَنْزِلُ عَلَی مُوسَی وَ مُوسَی یُوحِیهِ إِلَی هَارُون.(۲)

وحی بر موسی نازل می شد و موسی آن را به هارون وحی می کرد.

امّا وحی خداوند متعال گاهی به پیامبران و رسولان است که بیشتر موارد استعمال این واژه در قرآن و روایات ناظر به این صورت است؛ و گاهی به بندگان دیگر؛ مانند :

وَأَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِـیهِ.(۳)

و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر دهد.

و گاهی به جانداران؛ مانند :

وَأَوْحی رَبُّکَ إِلی النَّـحْلِ ...(۴)

پروردگارت به زنبور وحی کرد.

و گاهی هم به موجودات بی جان؛ که نمونه آن ها زمین است :

۱- . انعام(۶) / ۱۲۱.

۲- . تفسیر قمی ۲/ ۱۳۷؛ بحارالانوار ۱۳/۲۷؛

۳- . قصص(۲۸)/ ۷.

۴- . نحل(۱۶) / ۶۸.

یَومَئِذٍ تُحَدِّثَ أخْبَارهَا بِأنّ رَبَّکَ أوحَی لَهَا.(۱)

آن روز اخبارش را حدیث می کند به اینکه پروردگارت به او وحی کرد.

و گاهی نیز به فرشتگان. امام صادق (علیه السلام) در مورد بندگان الهی که به چهل سالگی می رسند، می فرماید؛ خداوند متعال به دو فرشته ای که مأمور اعمال او هستند، وحی می کند که بعد از این در ثبت اعمال او دقّت زیاد کرده از هیچ کوششی فرو گذاری نکنند :

أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی مَلَکَیْهِ قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِی هَذَا عُمُراً فَغَلِّظَا وَ شَدِّدَا وَ تَحَفَّظَا وَ اکْتُبَا عَلَیْهِ قَلِیلَ عَمَلِهِ وَ کَثِیرَهُ وَ صَغِیرَهُ وَ کَبِیرَهُ.(۲)

خداوند به فرشتگانش وحی می کند که من این بنده ام راعمری داده ام پس بر او در حساب سخت و شدید بگیرید و حفظ کنید و بنویسید کمترین و بیشترین و کوچکترین و بزرگترین اعمالش را.

در همه این موارد روشن است امری که به طوایف مذکور وحی می شود مطالب علمی یا عملی است. یعنی به واسطه وحی، علمی به آن ها داده می شود و یا دستوری به آن ها می رسد که بر اساس آن عمل کنند. ولی این مطلب در مورد یک آیه در آغاز امر روشن نیست. زیرا خداوند سبحان در آن آیه از مورد وحی به «روح» تعبیر فرموده است :

وَکَذَلِک أوْحَیْنَا إلَیْکَ رُوحَآ مِن أَمْرِنَا مَا کُنْتَ تَدرِی مَا الکِتَاب وَلاَ الإیْمَان.(۳)

و همین طور وحی کردیم به سوی تو روحی از امر خویش را و نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟

در تفسیر «روح» در ذیل این آیه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که مراد از آن خلقی از مخلوقات الهی است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است.

۱- . زلزله(۹۹) / ۴و۵.

۲- . کافی ۸/۱۰۸؛ وسائل الشیعه ۱۶/۱۰۰.

۳- . شوری(۴۲) / ۵۲.

قَالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) یُخْبِرُهُ وَ یُسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ.(۱)

گفت: خلقی از خلق خدای تعالی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود به او خبر می داد و او را کمک می کرد و بعد از او همراه امامان است.

در حدیثی دیگر در توضیح این مطلب اضافه می کند که وقتی خداوند متعال این «روح» را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی نمود، آن حضرت علم و ادراک ویژه ای یافت.

فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَیْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ وَ هِیَ الرُّوحُ الَّتِی یُعْطِیهَا اللَّهُ تَعَالَی مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ.(۲)

آنگاه که «روح» را به پیامبر وحی کرد به واسطه آن علم و فهم را به او داد و آن روحی است که خداوند به هر کس بخواهد عطا می کند پس وقتی او را به بنده ای عطا کرد فهم را به او تعلیم می دهد.

به نظر می رسد با توجه به این دو حدیث «روح» مذکور در آیه، نوری است که وقتی به پیامبر و امام داده می شود؛ بر معلومات و علوم او افزوده می شود.

حال که تا اندازه ای مفهوم وحی و اطلاقات آن روشن گردید؛ مناسب است تا حدودی هم در حقیقت وحی و کیفیّت و آثار آن بحث شود :

می دانیم که هیچ پیامبری نبود جز اینکه از سوی خدای تعالی برایش وحی می شد و اصل نبوّت و رسالت با وحی آغاز می گشت. وحی در قرآن یک نوع تکلم و سخن گفتن خدای تعالی با انسان شمرده شده است.

وَمَا کَانَ لِبشر أَنْ یُکَلِّمَهُ آللّه إلّا وَحْیَآ أو مِن وَرَاء حِجَاب أو یُرسِل رَسولاً فَیوحِی بِإذنِه مَا یَشَاء.(۳)

۱- . کافی ۱/۲۷۳.

۲- . کافی ۱/ ۲۷۴.

۳- . شوری(۴۲) / ۵۱.

خداونـد با هیچ بشـری سـخن نمی گوید مگر به وحی یا از پشت پرده یا رسولی می فرسـتد و به اذن او هر چه را بخواهد وحی می کند.

در آیه شـریفه، وحی سـخن گفتنی، در برابر سـخن گفتن از پس پرده و ارسـال رسل شـمرده شـده است. در برخی روایات هم آمده که وقتی وحی مستقیم و بی واسطه جبرئیل بود، حضرتش به حالت غشوه و بیهوشی می افتاد :

إِذَا كَانَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ لَيْسَ بَيْنَهُمَا جَبْرَئِيلُ أَصَابَهُ ذَلِكَ لِثِقَلِ الْوَحْيِ مِنَ اللَّهِ وَ إِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا جَبْرَئِيلُ لَمْ يُصِبْهُ ذَلِك.(۱)

آنگاه که وحی به او از ناحیه خدا بود که بین او وخدا جبرئیل واسطه نبود به خاطر سنگینی وحی از خدا این امر به او می رسید و آنگاه که جبرئیل واسطه می شد این امر به او نمی رسید.

پس حالت غش در صورتی پدید می آمد که خداوند متعال بی هیچ واسـطه و حجابی با پیامبرش سخن می گفت. و آنگاه که جبرئیـل پیک وحی بود ویا از پس پرده صورت می گرفت؛ چنین حالتی برای پیامبر رخ نمی داد. در حـدیث دیگر امام صادق (علیه السلام) می فرماید این حالت وقتی پیش می آمد که خداوند متعال بر پیامبرش تجلّی می نمود :

ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَه.(۲)

این موقعی بود که بین خدا و او هیچ کسی واسطه نبود. این آن موقعی بود که خدا به او تجلّی می کرد.

ولی در حدیثی امیر مؤمنان (علیه السلام) وحی را نیز از پس حجاب دانسته است.

فَإِنَّهُ مَا يَنْبَغِي لِبَشَرٍ أن يُكَلِّمَهُ اللهُ إلّا وَحْيَاً وَلَيْسَ بِكَائِنٍ إلّا مِنْ وَرَاءِ

۱- . بحارالانوار ۱۸/۲۶۸؛ امالی طوسی/ ۶۶۳.

۲- . توحید صدوق / ۱۱۵؛ بحارالانوار ۱۸/ ۲۵۶.

حِجَابٍ.(۱)

همانا هیچ بشری را نمی رسد که خدا با او سخن بگوید مگر به صورت وحی و وحی تحقّق پیدا نمی کند مگر از پشت پرده.

حضرت در ادامه بیان فرموده که جبرئیل وحی را از اسرافیل و او نیز از فرشته ای برتر از خود دریافت می کرد؛ امّا آن فرشته از کس دیگر نمی گرفت، بلکه در دل او انداخته می شد.

قَالَ يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ قَذْفاً فَهَذَا وَحْيٌ وَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ مِنْهُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ بِهِ الرُّسُلَ وَ مِنْهُ مَا قَذَفَهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ مِنْهُ رُؤْيَا يُرِيهَا الرُّسُلَ وَ مِنْهُ وَحْيٌ وَ تَنْزِيلٌ يُتْلَى وَ يُقْرَأُ فَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ.(۲)

فرمود در قلب او انداخته می شود. این وحی است و آن کلام خدای تعالی است و کلام خدا به یک صورت نیست بعضی اوقات با رسولان سخن می گوید و بعضی اوقات در دلهایشان می اندازد و بعضی اوقات در خواب به آن ها نشان می دهد و برخی اوقات وحی و تنزیل است که تلاوت و قرائت می شود پس آن کلام خداست.

پس اگر چه ظاهر آیه شریفه آن است که این سه نوع تکلّم با هم متفاوت اند و هر جا از پشت پرده هست، دیگر وحی و ارسال رسول نیست؛ ولی با توجّه به کلام امیرمؤمنان معلوم می شود که پشت پرده بودن قسیم آن دو تای دیگر نیست بلکه در طول آن ها قرار دارد.

۲. اقسام وحی

امیر مؤمنان (علیه السلام) وحی را با توجه به کار بردهای قرآنی آن هفت گونه دانسته است :

۱- . توحید صدوق/ ۲۶۳؛ بحارالانوار ۹۰/ ۱۳۶.

۲- . توحید صدوق/ ۲۶۳؛ احتجاج ۱/ ۲۴۳؛ بحارالانوار ۱۸/ ۲۵۷.

الف: وحی رسالت و نبوّت :

إِنّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ والنَّبِــیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ.(۱)

همانا ما به تو وحی کردیم همانطور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم.

ب: وحی الهام :

وَأَوْحی رَبُّکَ إِلی النَّــحْلِ.(۲)

پروردگارت به زنبور وحی کرد.

وَأَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی.(۳)

و به مادر موسی وحی کردیم.

ج: وحی ارشاد :

فأوحَی إلیهُمْ أنّ سبحُوا بُکْرَه وَعَشِیّآ.(۴)

پس به آن ها وحی شد که صبحگاهان و شامگاهان تسبیح گویید.

د: وحی تقدیر :

وَأوحی فِی کُلّ سَمَاء أمْرَها.(۵)

در هر آسمانی امرش را وحی کرد.

ه : وحی امر :

إِذا أَوْحَیْتُ إِلی الحَوارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی.(۶)

و آنگاه که به حواریان وحی کردیم که به من و به رسولم ایمان آورید.

۱- . نساء(۴) / ۶۳.

۲- . نحل(۱۶) / ۶۸.

۳- . قصص(۲۸) / ۷.

۴- . مریم(۱۹) / ۱۱.

۵- . فصلت(۴۱) / ۱۲.

۶- . مائده(۵) / ۱۱۱.

و: وحی دروغ :

شَیاطِــینَ الإِنْسِ وَالجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ.(۱)

بعضی از شیاطین انس و جنّ به بعضی دیگر وحی می کنند.

ز: وحی خیر :

وَأَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الخَیْراتِ.(۲)

عمل به خیرات را به آن ها وحی کردیم.

۳. روح الامین و روح القدس

گفتیم یکی از راههای سخن گفتن خداوند با بشر به واسطه رسولان است. رسولان الهی دو نوع اند: آسمانی، زمینی. یکی از رسولان آسمانی که کلام الهی را به رسولان زمینی می رسانند، جبرئیل و روح الامین است. و همان گونه که در حدیث امیرمؤمنان (علیه السلام) دیدیم؛ او کلام الهی را به طور مستقیم دریافت نمی کند بلکه او از اسرافیل و اسرافیل از فرشته ای بالاتر دریافت می نماید. خداوند متعال در توصیف جبرئیل می فرماید :

إِنَّــهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ * ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی آلعَرْشِ مَکِــینٍ* مُطاعٍ ثَمَّ أَمِــینٍ.(۳)

همانا آن سخن رسولی کریم است. دارای قوّت و مکنت نزد صاحب عرش است، در آنجا از او فرمان برده می شود و امانت دار است.

امام زین العابدین (علیه السلام) هم او را امین دانسته و از مقربان خدا شمرده است :

وَ جَبْرَئِیلُ الْأَمِینُ عَلَی وَحْیِکَ الْمــُطَاعُ فِی أَهْلِ سَماوَاتِکَ الْمــَکِینُ لَدَیْکَ

۱- . انعام(۶) / ۱۱۲.

۲- . انبیاء(۲۱) / ۷۲.

۳- . تکویر(۸۱) / ۱۹ ـ ۲۱.

الْمـُقَرَّبُ عِنْدَك.(۱)

جبرئیل که امین وحی تو است، در اهل آسمانها فرمانش اطاعت می شود. نزد تو دارای مقام و مکنت است و مقرّب درگاه تو است.

فرشته وحی با این عظمت و مقام و منزلتی که نزد خداوند متعال دارد، وقتی به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسید؛ با تواضع و فروتنی نزد او می نشست. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

كَانَ جَبْرَئِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله و سلم) قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قِعْدَةَ الْعَبْدِ وَ كَانَ لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ.(۲)

جبرئیل آنگاه که به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسید به مانند غلامان می نشست و بدون اذن بر او وارد نمی شد.

در قرآن کریم از جبرئیل به دو عنوان «روح القدس» و «روح الأمین» یاد شده است :

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ آلْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا.(۳)

بگو آن را روح القدس از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است تا مؤمنان را استوار سازد.

نَـزَلَ بِهِ آلرُّوحُ آلأَمِـينُ * عَلى قَلْبِكَ لِـتَكُونَ مِـنَ آلمُـنْذِرِينَ.(۴)

روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده تاز بیم دهندگان باشی.

روح القدس به معنای دیگر هم در روایات بکار رفته است که در بخش امامت به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

۱- . صحیفه سجادیه / ۳۶؛ بحارالانوار ۵۶/ ۲۱۶.

۲- . علل الشرایع / ۷؛ بحارالانوار ۱۸/ ۲۵۶.

۳- . نحل(۱۶) / ۱۰۲.

۴- . شعرا(۲۶) / ۱۹۳ و ۱۹۴.

چکیده درس پانزدهم

 وحی در لغت به معنای القای مطلب به صورت پنهان و سریع است.

 فاعل وحی در کار بردهای قرآن و روایات بیشتر خداوند متعال است.

 گاهی فرشتگان و شیاطین نیز آورنده وحی نامیده شده اند.

 وحی الهی معمولاً بر پیامبران و رسولان بوده؛ و گاهی نیز به انسانهای دیگر، و جانداران و موجودات بی جان و فرشتگان.

 وحی معمولاًـ به مطلبی علمی یـا عملی تعلّق گرفته است ولی در آیه ای می گویـد : «مـا روحی از امر خود به سوی تو وحی کردیم».

 سخن گفتن خدا سه گونه است: وحی، از پس پرده و با ارسال رسولان.

 از آثار وحی و سـخن گفتن مسـتقیم الهی پدیـد آمدن حالت غش و بیهوشـی بر پیامبر گرامی (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بوده است.

 امیرمؤمنان (علیه السلام) وحی در قرآن را هفت گونه دانسته است.

 جبرئیل از جمله رسولان آسمانی است که از مقرّبان خداوند متعال است و از مقامی بس بلند در میان آسمانیان برخوردار؛ با وجود این در برابر پیامبر همچون بنده ای متواضع و فروتن می نشست.

سؤالات

۱. معنای «وحی» در لغت و استعمال قرآن و روایات چیست؟

۲. مراد از روحی که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی شده چیست؟

۳. به هنگام دریافت وحی در چه مواردی حالت غش بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عارض شده است؟

۴. اقسام وحی را نام ببرید.

۵. رسولان الهی چند نوع اند؟ توضیح دهید.

درس شانزدهم: وحـــی (۲)

اشاره

ص: ۲۲۱

اشاره :

در این درس پیرامون شرایط مصونیت وحی، عصمت پیامبران در اخذ، حفظ و ابلاغ وحی و نیز پیرامون انقطاع وحی و ابعاد آن مطالبی ارائه شده است. انتظار آن است که دانشجو پس از مطالعه این درس از مباحث پیرامون موضوعات یاد شده آگاه گردد. و بداند که همه آنچه از پیامبران و اوصیاء آنان رسیده، مستند به وحی است.

۱. مصونیت وحی

وحی الهی ــ همان گونه که گفتیم ــ گاهی به واسطه رسولان آسمانی به پیامبران می رسد. پس علاوه بر عصمت پیامبران الهی، عصمت این رسولان هم باید اثبات گردد تا وحی به سلامت به بندگان الهی برسد. باتوجه به آنچه درباره فرشته وحی ــ روح الأمین ــ جبرئیل گفته شد؛ معلوم گشت که در عصمت و امانت جبرئیل هیچ گونه شکّ و تردیدی وجود ندارد. علاوه بر این، خداوند متعال برای حفظ وحی خویش عده ای از فرشتگانش را مأمور ساخته است. خداوند متعال علم غیب را ویژه خود گردانده و آن را از رسولانی که مورد خشنودی او بودند دریغ نکرده است. و برای آن ها نگهبانانی از پیش رو و از پشت سر قرار داده است.

عالِمُ آلغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلّا مَنِ آرْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً.(۱)

آگاه به غیب است. غیبش را بر کسـی آشکار نمی کند مگر رسولی که از او خشنود است، پس از پیش رو و از پشت سر برای او نگهبانی می کند.

«رسول» در آیه شـریفه اطلاق دارد و شامل همه کسانی است که نوعی رسالت و مأموریت دارنـد. و معلوم است که جبرئیل نیز از رسولان الهی است. علّامه مجلسـی؛ از ابن عبّاس نقل کرده است که هیچ آیه ای بر پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نازل نمی شد جز اینکه چهار فرشته نگهبان آن بودند تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برساندند.

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ مَعَهُ أَرْبَعَةُ حَفَظَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا حَتَّى يُؤَدُّونَهَا إِلَى النَّبِي (صـلی الله علیه و آله و سلم).(۲)

خداونـد هیچ آیه ای از قرآن را بر پیامبرش نازل نکرد مگر اینکه چهار فرشـته حافظ آن بودند. آن را نگهبانی می کردند تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد.

امّا عصمت پیامبران درباره وحی در سه مرحله مورد بحث است :

۲. عصمت پیامبران در دریافت وحی

عصـمت پیـامبران صـلوات الله علیهم در وحی وقتی تحقّق می یابـد که آنـان به خداونـد متعـال و فرشـتگان وحی معرفت کامل داشته باشند و بدانند آنچه به ایشان می رسد از سوی خدای تعالی است. به علاوه باید هر گونه القایی را از شیاطین جنّ و انس به خوبی بشناسـند. این مطلب به روشـنی در روایـات اهـل بیت (علیهم السـلام) بیـان شـده است. امام صادق (علیه السـلام) می فرماید: خداوند متعال وقتی می خواهد کسـی را به رسالت انتخاب کند؛ اوّل بر او سـکینه و وقار نازل می کند تا به واسـطه آن وحی الهی و جبرئیل مثل روز روشن برایش عیان گردد :

۱- . جن(۷۲) ۲۶ _ ۲۷.

۲- . بحارالانوار ۵۶/ ۲۰۱

إِنَّ اللَّهَ إِذَا اتَّخَذَ عَبْداً رَسُولًا أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَهَ وَ الْوَقَارَ فَكَانَ الّذى يَأْتِيهِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلُ الَّذِى يَرَاهُ بِعَيْنِهِ.(۱)

همانا خداوند وقتی بنده ای را رسول خویش کند به او سکینه و وقار نازل می کند پس آنچه از ناحیه خدا برایش می آید برای او مثل امری می شود که به چشم خود آن را مشاهده می کند.

در روایت دیگر می فرماید: آنگاه که رسولی برای رسالت انتخاب می شود پرده ها و حجابها از او برداشته می شود :

كُشِفَ عَنْهَا الْغِطَاء.(۲)

از او پرده برداشته می شود.

و در دعایی می خوانیم :

وَ أَسْأَل_ُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى كَتَبْتَهُ عَلَى قَلْبِ محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) فَعَرَفَ مَا أَوْحَيْتَهُ إِلَيْهِ مِنْ وَحْيِكَ.(۳)

و تو را به آن اسمت می خوانم که آن را بر قلب محمّ_د (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشتی پس شناخت وحیی را که به او کردی.

در حدیثی دیگر می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به توفیق الهی جبرئیل را تشخیص می دهد :

مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنَّ جَبْرَئِيلَ (علیه السلام) مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِالتَّوْفِيقِ.(۴)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدن جبرئیل از سوی خدا را ندانست مگر به توفیق.

در حدیثی دیگر راوی سؤال می کند: وقتی پیامبر صدای فرشته را می شنود و

۱- . تفسیر عیاشی ۲/۲۰۱؛ بحارالانوار ۱۸ / ۲۶۲.

۲- . المحاسن ۲/ ۳۲۸؛ بحارالانوار ۱۱/۵۶.

۳- . البلد الامین / ۴۲۱؛ بحارالانوار ۹۰/۲۶۶.

۴- . توحید صدوق/ ۲۴۲؛ بحارالانوار ۵/ ۲۰۳.

خود او را نمی بیند از کجا تشخیص می دهد که این وحی الهی است؟ حضرت در جواب می فرماید: خداوند خود به او بیان می کند که آنچه به او می رسد، حقّ است.

یُبَیِّنُهُ اللَّهُ حَتَّی یَعْلَمَ أَنَّ ذَلِکَ حَق.(۱)

خداوند به او روشن می کرد تا بداند که آن حقّ است.

و در روایت دیگر پاسخ آن سؤال این گونه بیان شده است :

یُوَفَّقُ لِذَلِکَ حَتَّی یَعْرِفَه.(۲)

او را بر آن موفّق می کرد تا بشناسد.

پس روشن می شود کسانی که می گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز وحی دچار شکّ و تردید شد و جبرئیل را نشناخت و خوف و ترس بر او عارض شد و جریان را با حضرت خدیجه علیها السلام در میان گذاشت؛ و او نزد پسر عموی خویش ورقه بن نوفل رفت و از او در این باره سؤال کرد و ورقه او را به نبوّت پیامبر مژده داد؛ سخنانی بی پایه و یاوه است. هر چند منابع شیعی نیز از این گونه نقل ها خالی نیست.(۳)

چگونه می شود پیامبراسلام جبرئیل راتشخیص ندهد ودر وجود او تردید کند در صورتی که امیرمؤمنان (علیه السلام) حضرتش را به این گونه معرفی می کند که «مدتی از سال را در کوه حرا مجاور می شد، تنها من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید... من نور وحی را مشاهده می کردم و بوی خوش نبوّت را احساس می نمودم. در آغاز وحی ناله شیطان را به گوش خود شنیدم و از حضرتش در این باره سؤال کردم و ایشان فرمود: این ناله شیطان بود که از پرستش خویش ناامید شده است».

۱- . بصائرالدرجات / ۳۷۰؛ بحارالانوار ۲۶/۷۵.

۲- . کافی ۱/۱۷۷؛ بحارالانوار ۲۶/ ۷۷.

۳- . ر.ک: صحیح بخاری ۱/۴ کتاب بدء الوحی باب ۳، سیره رسول الله لابن هشام ۱/۲۰۸،ترجمه سیره ابن هشام ۱/۲۶۹، طبقات الکبیر ۱/۱۹۴و۱۹۵، تفسیر ابو الفتوح رازی ۱/۱۲۸ ؛تحلیلی از تاریخ اسلام ۱/۳۲.

أَرَى نُورَ الْوَحْیِ وَ الرِّسَالَهِ وَ أَشُمُّ رِیحَ النُّبُوَّهِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّیْطَانِ حِینَ نَزَلَ الْوَحْیُ عَلَیْهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّهُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّیْطَانُ قَدْ أَیِسَ مِنْ عِبَادَتِه.(۱)

نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم و به تحقیق ناله شیطان را به هنگام نزول وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم و عرض کردم ای رسول خدا این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از عبادتش ناامید شده است.

امام هادی (علیه السلام) نیز ترس و هراس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آغاز وحی از تکذیب قریش دانسته، می فرماید:

وَ کَانَ مِنْ أَوَّلِ أَمْرِه...أَبْغَضَ الْأَشْیَاءِ إِلَیْهِ الشَّیْطَانُ وَ أَفْعَالُ الْمجَانِینِ وَ أَقْوَالُهُمْ فَأَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَشْرَحَ صَدْرَهُ وَ یُشَجِّعَ قَلْبَهُ فَأَنْطَقَ اللَّهُ الْجِبَالَ وَ الصُّخُورَ وَ الْمَدَرَ وَ کُلَّمَا وَصَلَ إِلَی شَیْءٍ مِنْهَا نَادَاهُ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّه.(۲)

و از ابتدای امر... مبغوض ترین چیزها نزد او شیطان و کردار و گفتار دیوانگان بود. پس خدای عزوجل خواست که سینه اش را گشاده گرداند و قلبش را محکم سازد پس کوهها و صخره ها و سنگ ریزه ها و همه چیز را با او هم سخن گردانید؛ به گونه ای که از کنار چیزی نمی گذشت جز اینکه به خاطر نبوتش او را سلام می کرد.

۳. عصمت پیامبران در حفظ وحی

همان گونه که دیدیم خداوند متعال پیامبرانش را پیش از وحی مورد عنایت و توجّه خاصّ خویش قرار می دهد و آن ها را از مکر و خدعه شیطان محفوظ می دارد.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ الطرائف ۲/ ۴۱۳؛ بحارالانوار ۱۴/ ۴۷۵.

۲- . تفسیر امام عسکری ۷/ ۱۵۶؛ بحارالانوار ۱۸/۲۰۵.

این عنایت خاص در حفظ وحی الهی هم شامل حال آنان است. خداوند متعال به آنان نور و معرفتی ویژه عطا فرموده که با وجود آن خطا، سهو، نسیان و غفلت در آن ها راه ندارد. درباره این مطلب در بخش ویژگیهای پیامبران الهی قسمت «عصمت» به تفصیل سخن گفتیم.

۴. ابلاغ وحی

حال با توجّه به آنچه در مورد عصمت پیامبران (علیهم السلام) در دو مرحله قبل بیان گردید و توضیحاتی که از امامان اهل بیت (علیهم السلام) در آن دو مرحله یاد شد؛ و نیز با توجّه به مطالبی که در بخش ویژگیهای پیامبران بحث «عصمت» ذکر گردید که خود شیطان اقرار کرده است که نمی تواند بندگان مخلص الهی را گمراه کند؛ آیا باز هم جای سؤال و تردید هست که بگوئیم ممکن است پیامبران الهی در رساندن وحی دچار مشکل شوند و شیطان هنگام خواندن وحی الهی بر مردم دخالت کرده و مطالبی را بر زبان آنان جاری کند که خداوند متعال برایشان نازل نکرده است؟! روشن است که جواب این سؤال منفی است. چگونه ممکن است با وجود این همه تأیید و تسدید و توفیق و عنایت الهی چنین امری اتّفاق بیافتد؟!

بنابر این معلوم می شود مطالبی را که برخی از علمای عامّه با عنوان افسانه غرانیق در تفسیر آیه: (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ إِلّا إِذا تَمَنّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّهُ آياتِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱))مطرح کرده اند، چقدر بی پایه و یاوه است. چگونه می شود خداوند متعال

پیامبرش را با مطالبی مانند :

ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَما غَوى * وَما يَنْطِقُ عَنِ الهَوى * إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحى.(۲)

۱- . حج(۲۲) / ۵۲.

۲- . نجم(۵۳) / ۳ _ ۵.

صاحب شما گمراه نشده و فریب نخورده است. و از هوای نفس سخن نگفته است. آن جز وحی نیست که وحی می شود.

توصیف کند و از طرف دیگر شیطان بتواند آیاتی را به عنوان وحی بر زبان او جاری سازد؟!(۱)

۵. انقطاع وحی

از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به دست می آید که گاهی خداوند سبحان ارتباط خویش را با پیامبرانش قطع فرموده، و وحی یی به آنان نمی فرستاد؛ علّت این امر چه بوده است؟ و خداوند متعال از این امر چه حکمتی را در نظر داشته است؟ حکمت این امر خیلی روشن نیست. ولی اصل این امر را نمی شود محال دانست. وقوع چنین امری اگر بر پایه حکمتی باشد هیچ قبح و استبعادی نخواهد داشت.

می دانیم که اصل نبوّت و فرستادن پیامبران، بر خداوند سبحان لازم و واجب نیست و او تنها از لطف و کرم خویش چنین احسانی به بندگانش ارزانی داشته است. تداوم و استمرار وحی هم از این اصل مستثنا نیست و انگیزه اصلی آن فضل و احسان خداوند است. پس اگر بندگان الهی به دعوت پیامبران جواب مثبت ندهند و آنان را آزار و اذیّت کنند، ممکن است خداوند متعال برای مجازات آنان وحی را از پیامبرانش قطع کند. از پیامبر گرامی اسلام درباره حبس وحی سؤال شد؛ ایشان در جواب فرمود: چرا وحی از من بریده نشود در حالی که شما ناخنهای خویش را نمی گیرید و محل آلوده دستهایتان را پاک نمی کنید :

كَيفَ لَا يَحْتَبِسُ عَنِّی الْوَحْیُ وَ أَنْتُمْ لَا تُقَلِّمُونَ أَظْفَارَكُمْ وَ لَا تُنَقُّونَ رَوَائِحَكُمْ.(۲)

۱- . برای توضیح بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب نقش ائمه در احیای دین ۱/۳۶۳ _۴۵۰ درس نهم و تفسیر مناهج البیان جزء ۳۰ صفحه ۴۱ _ ۵۳.

۲- . کافی ۶/۴۹۲؛ قرب الاسناد/ ۱۳؛ بحارالانوار ۱۸/ ۲۵۵.

چگونه وحی از من محبوس نشود در حالی که شما ناخن های خود را کوتاه نمی کنید و بوی خویش را پاکیزه نمی نمایید.

انقطاع وحی درباره پیامبر اسلام در دو مورد و درباره حضرت موسی (علیه السلام) یک مورد به مدّت چهل یا سی روز اتّفاق افتاده است.(۱)

۶. ابعاد وحی

با توجّه به عصمت پیامبران صلوات الله علیهم و آیه (وما ینطق عن الهوی إن هو الّا وحی یوحی) می توان گفت وحی الهی در تمام افعال و گفتار پیامبران الهی حضور داشته است. هیچ سخن و کرداری از آنان بر پایه خواهش نفس نبود؛ بلکه منشأ وحیانی وآسمانی داشت. به همین دلیل، قول و فعل و تقریر معصوم (علیه السلام) حجّت است.

البتّه باید توجّه داشت که وحی به معنای خاصّ آن، که وحی نبوّت و رسالت است در موارد خاصّی صورت می گرفت. در مورد پیامبر خاتم محدود به قرآن کریم و احادیثی است که به عنوان حدیث قدسی معروفند. ولی این بدان معنا نیست که سایر گفتار او به وحی ارتباط ندارد.

بدین ترتیب معلوم می شود همه آنچه از پیامبران و اوصیایشان رسیده است مستند به وحی الهی اند.

چکیده درس شانزدهم

 مصونیت وحی در صورتی تضمین می شود که تمام وسایطی که در رسیدن آن به بندگان الهی دخیل اند، معصوم باشند.

۱- . ر.ک: کافی ۶/۱۳۹و۱۳۸ و بحارالانوار ۱۳/۸ و ج ۱۴/۴۲۲ و ج ۶/۱۳۶ ومن لا یحضرهالفقیه ۳/۳۶۲ و علل الشرایع ۱/۵۶.

 فرشتگان وحی که امنای وحی اند از عصمت کافی برخوردارند.

 پیامبران الهی هم در هر سه مرحله دریافت، حفظ و ابلاغ وحی از عصمت الهی برخوردارند. زیرا پیش از آنکه وحی بر آنان فرود آیـد، مورد توجّه و عنایت خاصّ الهی قرار می گیرنـد و با شـناخت کامل درباره خداونـد متعال فرشـته وحی و شـیطان با وحی الهی مواجه می شوند. پس به هنگام دریافت وحی هیچ گونه تردیدی در تشخیص وحی الهی به خود راه نمی دهند.

 در مقام حفظ و ابلاغ وحی نیز، چون از نفوذ شـیطان در امانـند و به خاطر دارا بودن «روح القـدس» و معرفتی ویژه از سـهو و غفلت و نسیان و لغزش مبرّا هستند؛ پس وحی در این دو مرحله نیز مصون و محفوظ خواهد بود.

 بر پایه روایات اهل بیت (علیهم السـلام) در مواردی از پیامبر گرامی اسـلام و حضرت موسی صلوات الله علیهما انقطاع وحی صورت گرفته است.

 وحی به معنای عام آن همه افعال و گفتار پیامبر گرامی اسلام را در بر گرفته است. و به معنای خاصّ قرآن و احادیث قدسی را شامل است.

سؤالات

۱. شرایط لازم برای مصونیت وحی را بنویسید.

۲. در مورد مصونیت وحی، عصمت پیامبران در چند مرحله بحث می شود؟

۳. عصمت در دریافت وحی را تبیین کنید، آیا ممکن است پیامبران در تشخیص وحی دچار اشتباه گردند؟

۴. مراد از «انقطاع وحی» چیست؟ آیا انقطاع وحی برای پیامبران اتفاق افتاده است؟ آیا این امر قبیح نیست؟

۵. ابعاد وحی را بنویسید.

ص:۲۳۱

درس هفدهم: شریعت

اشاره

ص: ۲۳۳

اشاره :

از دانشجو انتظار می رود که پس از مطالعه این درس بدانـد که راه رسـیدن به کمال انسانی دین و شـریعت انبیاء الاهی است. قلمرو دین تمـام اعمال فردی، اجتماعی، عبادی، سیاسـی و حکومتی را در بر می گیرد. حجیّت قرآن به عنوان حاکیِ وحی نزد همه مسلمانان مسلّم است و حجیّت روایات معصومان؛ نیز با اعتبار کتابها و روایات آن ها سنجیده می شود.

۱. ماهیّت شریعت

گفتیم مهمترین هدف بعثت پیامبران الهی این است که بشر به واسطه آنان به هدفی که خداوند متعال از خلقت او دارد، برسد. روشن است که هـدف از خلقت انسان عبادت و معرفت و تقرّب به خداونـد سـبحان است. عبادت به معنای خضوع و خشوع و فروتنی در مقابـل آفریـدگار و اطـاعت از فرمـان هـای حقّ و پرهیز از امـوری است که مـوجب خشم و غضب او می گردد. به همین جهت است که خداوند متعال دین همه انبیای الهی را «اسـلام» می داند. چرا که اسلام به معنای تسلیم و سر فرود آوردن در مقابل عظمت خداوند متعال و اطاعت از فرموده های اوست. و معلوم

است کسی که در مقابل عظمت خداوند متعال سر فرود نیاورد و از دستورهای الهی فرمان نبرد در مقابل خدای سبحان تسلیم نیست.

بدین ترتیب روشن می شود که حقیقت شریعت، عبارت است از تمام آنچه پیامبران الهی از ناحیه خداوند متعال برای رسیدن به این هدف برای بشر آورده اند. خداوند متعال دین پیامبر اسلام و شریعت او را در واقع همان می داند که به حضرت نوح، ابراهیم، و موسی و عیسی (علیهم السلام) توصیه شده است.

شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الـدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الـدِّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ.(۱)

برای شما از دین راه باز کرد آنچه را که به نوح وصیّت کرد. و آنچه به تووحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیّت کردیم این بود که دین را بپا دارید و در آن اختلاف نکنید.

دین و شریعت راه رسیدن به کمال انسانی است. به همین جهت خداوند متعال از آن با عنوان شریعت و منهاج یاد می کند. زیرا شریعت راهی است برای رسیدن به آب؛ و منهاج راه روشن و آشکاری است که کسی در آن گم نمی شود.

لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهاجاً.(۲)

برای هر کدام از شما شریعه و راهی قرار دادیم.

۲. حدود قلمرو شریعت

معلوم شد «شریعت» مجموع معارف و دستورها و قوانین الهی است که پیامبران برای رساندن بشر به هدف نهایی خلقت او، آورده اند. بدیهی است شریعت اسلام نیز عبارت است از مجموع آنچه در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای معصوم به دست ما رسیده است.

۱- . شوری(۴۲) / ۱۳.

۲- . مائده(۵) / ۴۸.

البتّه منظور از حدیث نیز معنای گسترده آن ــ قول وفعل و تقریر معصوم ــ است و ما می توانیم مسائل دینی ــ و آنچه به حوزه دین مربوط است ــ را از سیره عملی آنان استنباط و استخراج کنیم.

ممکن است این جا سؤالی طرح شود. و آن اینکه با توجّه به اینکه پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) مانند سایر انسانهای عادی زندگی کرده، و در کنار آن مسئولیّت و رهبری دینی مردم را هم بر عهده داشتند؛ با وجود این، آیا همه کارها و گفتارهای آنان ملاک و مناط دین و شریعت تلقّی می شود؛ یا باید تفکیک نمود و آنچه مربوط به مسئولیّت الهی آن ها است، از دین محسوب کرد؟

جواب: چون پیامبران و امامان معصوم اند و از هوای نفس سخنی نمی گویند و کاری نمی کنند؛ بنابراین هیچ گفتار و کرداری از آن ها صادر نمی شود جز اینکه برای دیگران حجّت بوده و از دین الهی به شمار می آید.

بدین ترتیب روشن می شود قلمرو دین تمام اعمال و رفتار فردی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، سیاسی و حکومتی را دربر گرفته و در مورد همه آن ها وظیفه انسان را به خوبی بیان کرده است. به همین جهت خداوند متعال از قرآن به عنوان «تبیان» (= روشنگر) همه امور یاد می کند.

وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الکِتابَ تِــبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ.(۱)

کتاب را برای تو بیان و توضیح هر چیزی نازل کردیم.

امام صادق (علیه السلام) در بیان دین می گوید: دین را حدودی مانند حدود خانه من است.

إنَّ لِلدِّینِ حَدّاً کَحُدُودِ بَیْتِی هَذَا وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی جِدَارٍ فِیهِ.(۲)

دین را حدّی مانند حدود این خانه من هست و به دست خویش به دیوار خانه اشاره کرد.

۱- . نحل(۱۶)/ ۸۹.

۲- . المحاسن ۱/ ۲۷۲؛ بحارالانوار ۲/۱۷۰.

در حدیثی دیگر می گوید: چیزی نیست که مردم به آن احتیاج داشته باشند و حکمی از خدا و رسول درباره آن نیامده باشد.

مَا مِنْ شَیْءٍ یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وُلْدُ آدَمَ إِلَّا وَ قَدْ خَرَجَتْ فِیهِ السُّنَّهُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِه.(۱)

همه آنچه فرزند آدم به آن نیاز دارد سنّت در آن از خدا واز رسول وارد شده است.

در حدیثی دیگر آمده است که مردی در مکّه به محضر امام باقر (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: شما گمان می کنید که چیزی نیست جز اینکه آن را حدّی هست؟ حضرت تصدیق کرد و فرمود :

إِنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ صَغِیراً وَ کَبِیراً إِلَّا وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ حَدّاً إِذَا جُوِّزَ بِهِ ذَلِکَ الْحَدُّ فَقَدْ تُعُدِّیَ حَدُّ اللَّهِ فِیه.(۲)

هیچ مخلوق کوچک و بزرگ خدانیست مگر اینکه خداوند برای آن حدّی قرار داده است هر گاه از آن تجاوز شود حدّ الهی در آن، مورد تجاوز قرار گرفته است.

سپس آن شخص از حدّ سفره ای که باز شده بود، پرسید. حضرت حدّ آن را بیان داشت. و بعد از حدّ کوزه ای که از آن آب می نوشیدند، پرسید و حضرت حدّ آن را نیز بیان فرمود.

فقال: فَمَا حَدُّ مَائِدَتِکَ هَذِهِ؟

قَالَ: تَذْکُرُ اسْمَ اللَّهِ حِینَ تُوضَعُ وَ تَحْمَدُ اللَّهَ حِینَ تُرْفَعُ وَ تَقُمُّ مَا تَحْتَهَا.

قَالَ: فَمَا حَدُّ کُوزِکَ هَذَا؟

۱- . بصائرالدرجات / ۵۱۷؛ بحارالانوار ۲/ ۱۶۹.

۲- . المحاسن ۱ / ۲۷۴؛ وسائل الشیعه ۲۴ / ۴۳۳؛ بحارالانوار ۲/ ۱۷۰.

قَالَ: لَا تَشْرَبْ مِنْ مَوْضِعِ أُذُنِهِ وَ لَا مِنْ مَوْضِعِ کَسْرِهِ فَإِنَّهُ مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ وَ إِذَا وَضَعْتَهُ عَلَى فِيکَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَ إِذَا رَفَعْتَهُ عَنْ فِيکَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ تَنَفَّسْ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَنْفَاسٍ فَإِنَّ النَّفَسَ الْوَاحِدَ يُكْرَهُ.(۱)

گفت حدّ این سفره تو چیست؟

فرمود: آنگاه که سفره باز می شود اسم خدا یاد شود و وقتی سفره بسته می شود حمد خدای گفته شود و خرده طعامها ریخته شده در سفره خورده شود. گفت: حدّ این کوزه چیست؟

فرمود: از طرف گوش آن آب نخوری واز قسمت شکسته آن نیز آب نخوری که نشیمنگاه شیطان است و آنگاه که از دهان برداشتی حمد خدای گویی و آن را با سه نفس بخوری پس با یک نفس خوردن مکروه است.

بنابر این درباره احکام زندگی مردم، هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست؛ مگر اینکه خداوند متعال درباره آن حکمی مقرّر کرده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

إِنَّ عِنْدَنَا لَصَحِيفَةً طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ خَطُّ عَلِيٍّ (علیه السلام) بِيَدِهِ مَا مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ إِلَّا وَ هُوَ فِيهَا حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ.(۲)

همانا نزد ما صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است. آن را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) املا کرده و علی (علیه السلام) به دست خویش نوشته است. هیچ حلال و حرامی نیست مگر اینکه در آن موجود است حتّی اختلاف خراش.

«ارش» قیمت خراشی که در بدن کسی ایجاد می شود، که حکم آن نیز از طرف خداوند، بیان شده است. بنابر این احکام و حدود الهی هیچ کاستی یی ندارند و همه چیزرا بیان کرده است. به امید روزی که حاکمیّت دین الاهی همه جوامع بشری را فرا گیرد. و صاحب و خلیفه الهی اجرای حدود و احکام دین را عهده دار شود.

۱- . المحاسن ۲ / ۱۷۰؛ بحارالانوار ۲/ ۱۷۰.

۲- . بصائرالدرجات / ۱۴۲؛ بحارالانوار ۲۶/۲۲.

حضـرت در این زمینه نیز سخنی دارد: «نزد ما صحیفه ای است هفتاد ذراع به خط امیرمؤمنان (علیه السلام) و املای رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) که اگر حکومت و ولایت مردم به دست ما برسد با احکامی که خداوند متعال درباره آن ها نازل کرده در میان حکومت می کنیم :

یَا حُمْرَانُ إِنَّ فِی هَذَا الْبَیْتِ صَحِیفَهً طُولُه_َا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِخَطِّ عَلِیٍّ (علیه السلام) وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) لَوْ وَلِینَا النَّاسَ لَحَکَمْن_َا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَمْ نَعْدُ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَهِ.(۱)

ای حمران، همانا در این خانه صحیفه ای به طول هفتاد ذراع هست به خط علی (علیه السلام) و املاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سـلم) اگر ولایت مردم به ما واگذار شود به آنچه خدا نازل کرده حکم می کنیم و از آنچه در این صحیفه است تجاوز نمی کنیم.

پس معلوم است که وقتی خداوند متعال در مورد هر چیزی حکمی و قانونی دارد. واگر کسـی عملی را بدون توجّه به حدود و احکام الاهیِ آن انجام دهد؛ هرچند خیر هم بوده باشد؛ عملی صالح و دینی پذیرفته نخواهد شد.

کُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْخَیْرِ یَجْرِی عَلَی غَیْرِ أَیْدِی أَهْلِ الِاصْ_طِفَاءِ وَ عُهُودُهُمْ وَ حُدُودُهُمْ وَ شَرَائِعُهُمْ وَ سُنَنُهُمْ وَ مَعَالِمُ دِینِهِمْ مَرْدُودٌ غَیْرُ مَقْبُول.(۲)

هر عمـل خیری که به دسـتان غیر برگزیـدگان الهی و بر غیر بیعت و حـدود و شـرایع و سـنّت ها و معالم دین شان، انجام شود، مردود و غیر مقبول است.

۳. حجّیّت و اعتبار شریعت

حجّیّت و اعتب_ار اصل وح_ی و گفتار و ک_ردار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معص_وم (علیهم السلام)

۱- . بصائرالدرجات / ۱۴۳؛ بحارالانوار ۲۶/۲۲.

۲- . وسائل الشیعه ۲۷/ ۷۴؛ بحارالانوار ۶۵/ ۲۶۴.

ــ بعد از اثبات مصونیت وحی و احراز عصمت پیامبران و امامان جای ــ هیچ گونه شکّ و شبهه ای نیست. تنها بحثی که وجود دارد در متون موجود دینی است و از این میان استناد قرآن موجود به وحی الهی و حجّیّت آن نزد همه مسلمانان مسلّم بوده؛ و هیچ شکّ و تردیدی در آن وجود ندارد. امّا اعتبار روایاتی که سخنان معصومان (علیه السلام) یا گفتار آنان را حکایت می کند، از اعتبار کتابها و راویان آن ها مشخص می شود. و این امر بر عهده علم «رجال و درایه» است که از جهت سند و متن حدیث را مورد ارزیابی و نقد و بررسی قرار می دهد. و حدود اعتبار آن را معیّن می کند.

چکیده درس هفدهم

 حقیقت شریعت عبارت است از تمام آنچه پیامبران الهی برای رسیدن به غایت خلقت انسان از ناحیه خدای تعالی برای او آورده اند.

 قلمرو دین تمام اعمال و رفتار فردی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، سیاسی و حکومتی، دنیوی و اخروی انسان را در بر گرفته است. در متون دینی در مورد همه آنها دستورات و وظایفی بیان شده است. پس هیچ چیزی در خارج وجود ندارد جز اینکه در شریعت حدّ و حدود آن بیان شده است.

 در حجّیّت و اعتبار اصل وحی و گفتار و اعمال معصومان (علیهم السلام) جای شکّ و شبهه ای نیست. استناد قرآن موجود به وحی الهی مسلم است. اعتبار متون روایی هم در دو علم رجال و در آیه مورد تحقیق و بررسی قرار می گیرد.

سؤالات

۱. آیا همه گفتار و کردار پیامبران مستند به وحی نبوّت و رسالت است؟ توضیح دهید.

۲. حقیقت شریعت چیست؟

۳. قلمرو شریعت چه اموری را شامل می شود؟

۴. حجّیّت متون دینی که حاکیِ وحی هستند چگونه مشخص می شود؟

فهرست منابع

۱.قرآن کریم

۲.نهج البلاغه

۳.احقاق الحق؛ تستری؛ نورالله؛ قم: مطبعه خیّام، ۱۴۰۳ه .ق.

۴.الاختصاص؛ مفید؛ محمّد بن محمّد نعمان؛ قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ه .ق.

۵.الاحتجاج؛ طبرسی؛ احمد بن علی؛ قم: انتشارات اسوه، ۱۴۲۲ه . ق.

۶.الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد؛ طوسی؛ محمّد بن حسن؛ تهران، مکتبه جامع چهلستون، ۱۳۵۹ ه .ق.

۷.الامالی؛ طوسی؛ محمّد بن الحسن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.

۸.المیزان فی تفسیر القرآن؛ طباطبایی؛ محمّد حسین؛ قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ه . ق.

۹.انیس الاعلام؛ فخر الاسلام؛ محمّد صادق؛ تهران: مرتضوی، ۱۳۵۱.

۱۰.اوائل المقالات من مصنفات شیخ مفید؛ مفید؛ محمّد بن محمّد بن نعمان؛ الموتمر العالمی لالفیه شیخ المفید، ۱۴۱۳ ه .ق.

۱۱.بحارالانوار؛ مجلسی؛ محمّد باقر؛ تهران: دارالکتب.

۱۲.البرهان فی تفسیر القرآن؛ بحرانی؛ سید هاشم؛ بیروت: انتشارات موسسه البعثه، ۱۴۱۹ ه .ق.

۱۳.بصائر الدرجات؛ صفار قمی؛ محمّد بن الحسین؛ قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ه .ق.

۱۴.البلد الأمین؛ عاملی کفعمی؛ ابراهیم بن علی؛ چاپ سنگی.

۱۵.پیام قرآن؛ مکارم شیرازی؛ ناصر؛ دار الکتب _ ۱۳۸۱.

۱۶.تأویل الآیات الظاهره؛ حسینی استرآبادی؛ سید شرف الدین؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ه .ق.

۱۷.تحف العقول؛ بحرانی؛ ابن شعبه؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.

۱۸.تحلیلی از تاریخ اسلام؛ شهیدی؛ سید جعفر؛ تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹.

۱۹.تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ آمدی؛ عبدالواحد بن محمّد؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۸ ه .ق.

۲۰.تفسیر امام عسکری (علیه السلام) ؛ امام حسن عسکری (علیه السلام) ؛ قم: انتشارات مدرسه امام مهدی(عج) ۱۴۰۹ ه .ق.

۲۱.تفسیر عیاشی؛ عیاشی؛ محمّد بن مسعود؛ قم.

۲۲.تفسیر قمی؛ قمی؛ علی بن ابراهیم بن هاشم؛ قم: موسسه دار الکتاب، ۱۴۰۴ه .ق.

۲۳.توحید المفضل؛ جعفی کوفی؛ مفضل بن عمر؛ قم: انتشارات مکتبه الداوری، ۱۹۶۹م.

۲۴.التوحید؛ صدوق؛ محمّد بن علی؛ قم: جامعه مدرسین.

۲۵.حسن و قبح عقلی؛ سبحانی؛ جعفر؛ قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام) ، ۱۳۸۱.

۲۶.الخرائج والجرائح؛ راوندی؛ قطب الدین؛ قم: مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ ه .ق.

۲۷.الخصال؛ صدوق؛ محمّد بن علی؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ه .ش

۲۸.دلائل الامامه؛ طبری؛ محمّد بن جریر؛ قم: موسسه البعثه، ۱۴۱۳ه .ق.

۲۹.روض الجنان و روح الجنان؛ رازی؛ ابوالفتوح؛ تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، ۱۳۵۶.

۳۰.روضه الواعظین؛ نیشابوری؛ محمّد بن الفتال؛ قم: منشورات الرضی.

۳۱.السیره النبویّه؛ ابن هشام؛ عبدالله بن یوسف؛ بیروت: دارالکتاب

العربی،۱۴۱۰ه .ق.

۳۲.صحیح البخاری؛ بخاری؛ محمّد بن اسماعیل؛ دارالفکر، ۱۴۱۱ ه .ق.

۳۳.الصحیفه السجادیه؛ امام سجاد (علیه السلام) ، قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶.

۳۴.الطبقات الکبیر؛ کاتب الداقدی محمّد بن سعد؛ بیروت: دارصادر.

۳۵.الطرائف؛ سید بن طاووس؛ علی بن موسی؛ قم: انتشارات خیام، ۱۴۰۰ ه .ق.

۳۶.عدل الهی؛ مطهری؛ مرتضی؛ مجموعه آثار، ج اول، صدرا، تهران، قم، ۸۶-۱۳۸۰.

۳۷.عقائد الامامیّه؛ مظفر؛ محمّد رضا؛ قم: مؤسسه امام علی (علیه السلام) ، ۱۳۷۵.

۳۸.علل الشرایع؛ صدوق؛ محمّد بن علی؛ نجف: المکتبه الحیدریّه، ۱۳۸۵.

۳۹.عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ؛ صدوق؛ محمّد بن علی؛ مشهد: ۱۳۶۳ ه .ش.

۴۰.غرر الحکم و درر الکلم؛ تمیمی آمدی؛ عبدالواحد بن محمّد؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

۴۱.الغیبه؛ نعمانی؛ محمّد بن ابراهیم؛ تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ه .ق.

۴۲.فلاح السائل؛ سید بن طاووس؛ علی بن موسی؛ قم: دفتر تبلیغات.

۴۳.قرب الإسناد؛ حِمیَری قمی؛ عبدالله بن جعفر؛ تهران: انتشارات کتابخانه نینوی.

۴۴.قصص الأنبیاء (علیهم السلام) ؛ راوندی؛ قطب الدین؛ چاپ بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ ه .ق.

۴۵.الکافی؛ کلینی؛ محمّد بن یعقوب؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.

۴۶.کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ طوسی؛ نصیرالدین؛ قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۰۷ ه .ق.

۴۷.کفایه الأثر؛ خزاز قمی؛ علی بن محمّد؛ قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ه .ق.

۴۸.کمال الدین و تمام النعمه؛ صدوق؛ محمّدبن علی؛ تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۰ ه .ق.

۴۹.کنز الفوائد؛ کراجکی؛ ابوالفتح؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵ ه .ق.

۵۰.لسان العرب؛ ابن منظور؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ه . ق.

۵۱.متشابه القرآن؛ ابن شهرآشوب؛ مازندرانی؛ انتشارات بیدار، ۱۳۲۸ هـ. ش.

۵۲.مجموعه ورام؛ ورام بن ابی فراس؛ قم: انتشارات مکتبه الفقیه.

۵۳.المحاسن؛ برقی؛ احمد بن محمّد؛ المجمع العالمی لاهل البیت ۱۴۱۶ ه .ق.

۵۴.محضر الشهود فی ردّ الیهود؛ قزوینی یزدی؛ حاج بابا بن محمّد اسماعیل؛ قم : موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور، ۱۳۷۸.

۵۵.مستدرک الوسائل؛ نوری طبرسی؛ میرزا حسین؛ قم: تحقیق ونشر: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۷ ه .ق.

۵۶.مستدرک سفینه البحار؛ نمازی شاهرودی؛ علی؛ قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ه .ق.

۵۷.مشکاه الأنوار؛ طبرسی؛ ابوالفضل علی بن حسن؛ نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ ه .ق.

۵۸.مصباح الاصول؛ خویی؛ ابوالقاسم؛ ناشر مکتبه الداوری، ۱۴۲۲ ه .ق.

۵۹.مصنفات الشیخ المفید؛ مفید؛ محمّد بن محمّد بن نعمان؛ ج ۱۰، النکت الاعتقادیه، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۳۷۲.

۶۰.معانی الاخبار؛ صدوق؛ محمّد بن علی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.

۶۱.معجم مقاییس اللغه؛ ابی الحسین احمد ابن فارس؛ قم: دارلکتب العلمیه.

۶۲.المفردات فی غریب القرآن؛ راغب اصفهانی؛ حسین بن محمّد؛ تهران: مکتبه المرتضویّه.

۶۳.مناهج البیان فی تفسیر القرآن؛ ملکی میانجی؛ محمّد باقر؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ه . ق.

۶۴.منشور جاوید؛ سبحانی؛ جعفر؛ قم: موسسه ا مام صادق (علیه السلام) ، ۱۳۸۳.

۶۵.من لایحضره الفقیه؛ صدوق؛ محمّد بن علی؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ه .ق.

۶۶.نقش ائمه در احیای دین؛ عسکری؛ سید مرتضی؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۶۳.

۶۷.النهایه فی غریب الحدیث والاثر؛ ابن اثیر؛ مبارک بن محمّد؛ قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۷ه .ش.

۶۸.وسائل الشیعه؛ حرّ عاملی؛ محمّد بن الحسن؛ چاپ مهر، ۱۴۰۹ ه .ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹